

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس فزون از حیطة قیاس شایسته نثار بارگاه جلیل الشان خاقانی
است که خواقین با عز و تمکین بر در که بی نیازش روی نیاز بر خاک مذلت نهد
زهی توانا خالق یگانه که بی معاونت غیرو یگانه بامری اینهمه خلق کرده که
بعمری تجدیدش ندانند و تعدادش توانند فسیحان الله مالک الملك از ماعو طین سلاطین
پدید آرد و از صلب سلاطین خواتین و از بطن خواتین خواقین همچنین از هر دانه
خوشه پدید آرد و از هر خوشه منی و از هر منی خرمنی در هر دانه هزار خرمن
حکمتش پنهان است و از هر غنچه هزار کلشن ابداعش عیان مشاطه قدرتش چهره
عروسان چمن را بهینت کلگونه و غازه کلکون و تاز و سازد و قابله تربیش نبات
نبات را در مهد زمین پیرورد و بنواز و بانوی خوب روی مهر را بر منظر عالی سپهر
نشانیده و از دختران اختران بزم سماء را مزین گردانیده که انارینا السماء الدنيا

یزینت الکواکب در معرفتش هر رحمتی حجابیست و هر دلیلی نقابی نورش برهان
هر دلیل است و در دشت در مان هر علیل ای که عالم مظهر نورست و آفرینش مرآت
ظهور توجز شکر تو گفتگو نشاید و آنهم که ز هیچکس نیاید نعماء ترا شمار که تواند که
بر هر نعمتی شکری بخواند

دقتر از گفته بشوئیم که خاموشی ما خوش زبان نیست که غیر از تو کسش آ که نیست
همان به که هر نفس صلوات و تحیات بلانهایات نثار روح کثیر الفتح خواجه
کاین و فخر موجودات اعلی حضرت ختمی مرتبت و آل اطهار او نمائیم که ما را از
وادی بنی و ضلال رها نیندند و بقرب وصال رسانند .

تاریخ عضدی

شرح حال زنان و دختران و پسران و متضمن سی و هشت
سال سلطنت و نوادراحوال فتحعلی شاه قاجار

تالیف شاهزاده عضدالدوله

بسرمايه و سعی و اهتمام :

حسین کوهمی کرمانی

مدیر روزنامه نسیم صبا

تاریخ عضدی

شرح حال زبان و دختران و پسران

و متضمن سی و هشت سال سلطنت

و نوادراحوال فتحعلی شاه قاجار

تألیف شاهزاده احمد میرزا عضد الدوله

بسعی و اهتمام و سرمایه

حسین کوھی کرمانی
مدیر روزنامه نسیم صبا

بهاء ۵۰ ریال

بنام ایزد یکتا

کتابی که از نظر خوانندگان میگذرد از چند جهت نهایت اهمیت را دارد بمطالبت تاریخی مهمی در این کتاب بر خورد میکنید که بغیر از این کتاب در هیچ کتاب دیگری نمیتوانید پیدا کنید.

این کتاب تألیف شاهزاده احمد میرزای عضدالدوله پسر فتحعلیشاه قاجار پدر بنالدوله است که به نحو بسیار خوبی اوضاع دربار پدر خود و صفات و احوال و کارهای آغامحمدخان را شرح میدهد مخصوصاً از قساوت قلب و لثامت طبع سرسلسله قاجاریه مطالب مهمه را در بر دارد. این کتاب در سال ۱۳۰۴ هجری قمری تألیف و در سال ۱۳۰۶ در بمبئی بخرج جناب سر سلطان محمد آقاخان معروف بمحلاتی چاپ سنگی شده است اخیراً این کتاب خیلی کمیاب شده چنانچه نسخه پیدا میشد بقیمت بسیار گران خریداری میگردد حتی نسخه ای تاصد تومان (یکهزار ریال) رسید این شد که تصمیم بر چاپ این کتاب گرفتم که بقیمت ارزان در دسترس طالبان کتاب تاریخ قرار گیرد

علی ای حال بعقیده بنده و بسیاری از کسانی که این تاریخ را دیده و خوانده اند یکی از بهترین کتابهای است که در زمان قاجاریه تألیف شده است.

اولاً از حیث انشاء بسیار سلیس و روان و بی تکلف تحریر شده است و دارای مطالب تاریخی مهمی نیز میباشد و شرح حال دربار فتحعلیشاه

و تعداد زنهای و دخترها و پسرها و نوهها و نتیجههای آن پادشاه عیاش خوشگذران مثل اینکه خدا برای خوشگذرانی و عیاشی خلق کرده است نه برای پادشاهی کشوری مثل ایران که هزاران سال تاریخ دارد و نور علم و تمدنش پرتو افکن بدنیایا بوده است.

از مطالعه این کتاب خیلی چیزها میشود فهمید تعداد زوجات زیاد و دخترهای بی شماری که از این زنان یا برضه وجود میگذاشتند وقتی بسن رشد میرسیدند لابد شوهر میخواستند.

البته دختران پادشاه باید شوهرانشان هم مردمان متشخص و متعین باشند این موضوع سبب شد که تمام فامیل های بزرگ ایران با خوانواده سلطنتی وصلت کنند.

و بنام این شاهزاده خانها جواهرات بعنوان جهیز از خزانه دولت داده میشد مثلاً شما از مطالعه این کتاب میفهمید که میرزا حسین خان سپهسالار و بانی مسجد سپهسالار باغ بهارستان نوه دختری فتحعلی شاه است و یا حسنعلی خان کروسامیر نظام که مستغنی از توصیف است نیز نوه دختری فتحعلی شاه است همچنین خیلی از رجال بزرگ ایران

خیلی خوشمزه است گاهی که برای دخترانی که بجد رشد رسیده و شوهر پیدا نمیشد خود فتحعلی شاه بزبان می آمد.

مثلاً یکروز به میرزا قاقان صدراعظم میگوید مگر تو نمیخواهی با خوانواده سلطنت وصلت کنی با کمال ادب عرض میکند ما برای خدمت گذاری بخوانواده سلطنت آماده هستیم نه برای وصلت

آخرالامر یکی از دخترانش را گویا به میرزا داد و دخان پسر میرزا آقاخان داد که در متن همین کتاب میخوانید

ماحصل اینکه یکی از کتبی که لازم بود در دسترس عموم قرار گیرد همین کتاب است من خوشوقت هستم که این خدمت تاریخی بدست

که هرگاه وارد مجلس میشد خانمی که حضرت خاقانی را مشت و مال میکرد علی الفور برمیخواست باین شئون تاج الدوله مکرر دیده شده که هروقت آغا باجی دختر مرحوم ابراهیم خان شیشه وارد اطاق میشد و تاج الدوله نشسته بود و خاقان مغفور را میمالید با کمال اعتبار و جوانی که داشت در ورود این پیرزن محترمه برمیخواست و آغا باجی می نشست دست تاج الدوله را می گرفت به مهر بانی تمام در بهلوی دیگر حضرت خاقانی می نشاند.

این دختر ابراهیم خان خیلی با اوضاع و تجمل بخانه حضرت خاقانی آمد لکن از شدت تکبر که مبدا در نزد او سرموئی خلاف ادب از کسی واقع شود غالباً در قصر احدائی خود در امانزاده قاسم می نشست بعد قهر با و دادند زیاده برد و دست یفر عملجات شخصی او که از قراباغ همراه آورده بود و همه مردمان متشخص رشید بودند مبلغی از مالیات قم بآنها بطور سیورغال مرحمت شد ملک بیک که از بزرگان قراباغ بود وزارت آغا باجی را داشت آقا بهرام خواجه محترم معروف از خواجگان او بود کی کاوس میرزا و مرصع خانم را برسم پسر و دختری با و دادند باین معنی که خواهرزاده آغا باجی را برای کسی کاوس میرزا آوردند و مرصع خانم را بعباسقلیخان معتمد الدوله نامزد کردند در حقیقت این دو شاهزاده عروس و داماد اوشدند با همه احترامات شخصی از اول که به خانه خاقان میروند آمد هیچ طرف تمیل نشد شب زفاف قبل از صبح حضرت خاقانی بدون مضاجعت که با حالت جوانی آنحضرت و میل بطرف نسوان عجیب می نمود از اطاق بیرون آمده فرمایش کرده بودند که دختر ابراهیم خان بنظر من مانند مار آمد آغا باجی تا با آخر عمر همین طور با کره ماند گویند صبح آن شب عریسه بطور کله حضرت خاقانی فرستاد که در عنوان این شعر ترکی غیر موزون را نوشته بود.

یارم کجه گلدی گجه قالدی گجه گیتدی هیچ بیلدم عمرم نیجه قالدی نیجه گیتدی

مادر ملک قاسم میرزا - خوش نما خانم - نقیه با دام خانم - پریخان -
نوش آفرین

از این طبقه زنان نجیبه هیچیک طرف میل واقع نشده بودند مگر دختر امام قلیخان افشار ارومی مادر مرحوم ملک قاسم میرزا بقدری خوشخوی و باسلوک بود که ایداً ملاحظه شان نمی نمود رضای حضرت خاقانی را بر همه چیز ترجیح میداد چنانچه چند نفر از خدمتگاران خود را با ضمیمه تدارکات لایقه حضرت خاقانی پیش کش کرد و اکثر آنها مادر شاهزاده واقع شدند که از جمله آنها خوش نما خانم مادر زن سپه دار است و نقیه با دام خانم مادر شاهزاده اللهوردی میرزا و پریخان ملقبه بسردار خانم مادر ملک ایرج میرزا و غیره دیگر از این طبقه اولی (نوش آفرین خانم) هم طرف محبت خاقانی واقمشده است برج نوش (۱)

(۱) برج نوش در نزدیکی عمارت بانکملی خیابان فردوسی بوده است

یکنفر یساول زنانه درب اطاق های آنها بآواز بلند این عبارت ترکی می گفت (خانم لار کلیز) خانها منتظر وقت و گوش بر آواز یساول بودند و بسلام می آمدند دیگران در آن ساعت مطلقاً حق حضور و تشرف نداشتند بهر یک ظهار مرحمت میفرمودند از بعضی تفقد احوال کسان آنها میشد اگر مطلبی داشتند عرض میکردند.

سرف قاجاریه (آسیه خانم) مادر نایب السلطنه مرحوم خواهر امیرخان سردار بود که زن معقوده دائمه حضرت خاقانی بود دیگری بدر النسا خانم دختر مصطفی خان عموی خاقان - معقوده دیگر مادر ملک آرا خواهر مرحوم سلیمان خان اعتضاد الدوله بود چهارم دختر شیخ علی خان زند مادر شیخ الملوك که چون از سلسله قاجار نبود در صف بزرگ زادگان جای داشت معروف است که حاجیه بدرن از حضور در این سلام اگر اه داشت که زیر دست همشیره مرحوم امیرخان سردار بایستد و میگفت من قوانلو هستم زیر دست (دوللو) نمیاید واقع شوم این منازعه و بعضی جهات دیگر بعدی رسید که حاجیه بدرن خانم بی اجازت از حرمخانه خاقانی بخانه پدر رفت و گویند مطلقه شد چون یکی از خواهرانش در حباله علی تقی میرزای رکن الدوله بود او بطور قرزندگی رسیدگی بکارهای صبیحه مرحوم مصطفی خان میکردشان این نجیبه محترمه بدرجه بود که زمان وفات پدرش بحضرت خاقانی عرض و پیغام داد که یکی از جقیه های سلطنتی را بدید بر سر عمارت عموی شاهنشاه بزنم حضرت خاقانی از انجام مراد مضایقه فرمود بدرن خانم تمام حضور یافته گانرا جواب کرده گفت تاجیه خاقانی نباید جنازه خانی از خانه بیرون نخواهد رفت و بالاخره با مر خاقان مغفور (آغا مکمل) که از خواجه سرایان زنان آقا محمد شاه بود جقیه زمره مشهور جقیه نادری را با نهایت احترام برده سر جنازه زدند باین همه احترام که از او منظور میشده بر آسیه خانم نتوانست مقدم بایستد زیرا که خاقان شهید رتبه والده و لیعهد مرحوم را بجائی رسانیده بود که در آن مقام گفتگوی (یو خاری باش) و (آشاقه باش) ممکن نبود بدرن خانم هم بسیار غیور و باخشونت بود بهین جهت فراق اختیار کرد و بطلاق گرفت وضع این سلام از زمان خاقان شهید تا وفات مهدعلیای بزرگ مادر حضرت خاقانی خیلی منظم بود بعد از آن رفته رفتند بعضی از آن زوجات محترمت و بزرگ متفرق شدند مادرهای شیخ الملوك و ملک آرا نزد پسرهای خود رفتند مادر نایب السلطنه وفات یافت بزرگ زادگان و دیگر پدران شان از اعتبار افتادند بالاخره تا سال دهم سلطنت خاقانی این سلام متروک شد ولی از این طبقه ذوی البسوت هو که باقی مانده بود همان احترام را داشت چنانچه رسم خاقان مغفور آن بود که در حرم خانه همیشه یکی از زنان پشت آنحضرت را میمالید.

تاج الدوله - آغا باجی

مرحومه تاج الدوله در زمانی که احتراماتش اوج ترقی یافت مقرر بود

این خادم مطبوعات نیز انجام شد تا مدت ایران يك مقایسه مابین خانواده سلطنتی پهلوی و خانواده های سلطنتی قاجاریه بنمایند و به یینند آنان چگونه بامردم رفتار میکردند و اینان چگونه ، آنان بغیر از عیش و نوش فساد و اخلاق چیزی در کارشان نبود و يك نفرشان هم بفکر کشور و مردم کشور نبودند ولی خوشبخانه امروز بچشم میبینیم که چگونه والا حضرت اشرف پهلوی و همچنین والا حضرت شمس پهلوی اوقات گرانبهای عزیز خود را صرف آسایش و رفاه جامعه ایرانی می فرمایند

می بینیم از بندر آبادان تا جنگل ماسوله ده بده قریه بقریه مسافرت میفرمایند و با هزاران زحمت و مشقت درمانگاه و آسایش گاه برای ملت ایجاد میفرمایند و امیدوارم در تحت توجهات ذات مبارك شاهنشاه بزرگوار برادر تاجدارشان روز بروز بموقعیتهای بیشتری نائل گردند

در خاتمه باید از آقای حاجی مظاهری مدیر چاپخانه مظاهری که مثل سایر همراهیهائی که در چاپ کتابهای حقیر میفرمودند در چاپ این کتاب منتهای همراهی را فرمودند نهایت تشکر را دارم.

تهران ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ خورشیدی - کوهی کرمانی مدیر نامه نسیم صبا

سبب تألیف کتاب

چون جناب فغامت نصاب وزیر انطباعات و مدیر دارالترجمه خاصه و دارالتالیف که نام شریفش مطابق نام نامی و اسم سامی جد بزرگوارش محمد حسن شاه قاجار است و بلقب مرحوم والد ماجد خویش اعتماد السلطنه ملقب و از تربیت و تشویق شاهنشاه کیوان خدم و دارای اسکندر حشم وارث دیهیم جم مالک رقاب الامم السلطان ابن السلاطین و الخاقان ابن الخواقین

ناصرالدین شاه غازی خسرو صاحبقران

خلد الله ملكه الاخرالدوران از عنفوان شباب تا زمان شباب اوقات خود را مصروف نشر علوم و معارف نموده و در اغلب فنون و فضایل بردان شوران و اخرو اوایل تقدم یافته خصوص در علم تواریخ و اطلاعات بر وقایع تمام کره ارض که خاطر آگاهش مطلع الشمس دانش و بینش و مرآت بلدان عالم آفرینش و تاریخ منتظم ما تقدم و شارح سوانح عالم است بر حسب امر قدر قدر همايون روحنا فداء باین فدوی در گاه آسمان پناه ابلاغ فرمود که از واقعات زمان سلطنت خاقان رضوان مکان طاب الله ثراه آنچه شنیده و دیده بعرض برساند اگر چه هنگام افول اختر سلطنت بدر تاجدار خود بیش از ده سال نداشتن لکن هر چه در آن زمان دیده و در نظر بود یا در مدت عمر خود از بزرگان قوم ذکور و اناثا شنیده بودم درین مختصر تحریر نموده ارسال خدمت جناب عالی وزیر انطباعات داشتم که بمقتضای المیسور لا یسقط بالمعسور حتی الامکن در انجام فرمایش اقدام شده باشد و بتاریخ شهر جمادی الاولی مطابق اواخر سنه تترکیه ابت ثیل در زمان حکومت همدان نگارش یافت امید که منظور نظر کمیا اثر بندگان آستان ملایک یاسبان گردد

آغاز حکایات زوجات خاقان منصور

آسیه خانم

زوجات خاقان جنت مکان چند نمره بودند نمره اول از خانواده سلطنت و سایر شعب قاجاریه و بزرگ زادگان معتبر ایران بودند که عدد آنها قریب چهل بلکه زیاده سبک خاقان مبرور با این طبقه حفظ احترام کامل بود حتی در حضور آنها با سایر طبقات ابداء التفات نمیشد روزی يك ساعت حق حضور داشتند مثل سلام های رسمی بزرگ حاضر می شدند قاجاریه يك سمت می ایستادند مابقی در صف دیگر به ترتیب شئونات پسران خود می ایستادند ایحاد این سلام ایستادن خاقان شهید آقا محمد شاه و یاسای آنحضرت بود در وقت سلام

میرستاد و از جانب آنها نیز برای آغاباجی تعارفات و نوشتجات می آمد از جمله یک عنبرچه مرصع که تخمه آن زمره بسیار درشت و دورش یک قطار الماس بسیار ممتاز و دوزنجیر طلای ظریف داشت برای آغاباجی از جانب امپراطریس انگلستان اهدا شده بود حضرت خاقانی این پارچه جواهر را بهشت هزار تومان خرید زمانیکه (بطاوس خان) اصفهانی لقب تاج الدوله مرحمت شد عنبرچه مزبور را برسم خلعت فرستاده بمیرزا عبدالوهاب معتمد الدوله که نویسنده فرمان و عامل خلعت بود و بر تاج الدوله علاوه بر حق تعلیم خط و ربط عالم پدر و فرزندی داشت و اهل بلد و هم شهری بودند بر حسب فرمایش خاقانی پانزده هزار تومان رسوم فرمان و خلعت بهای عنبرچه مرحمتی داده شد این فقره که معروفست چندین دفعه قرض میرزا عبدالوهاب نشاط را مرحوم خاقان باعطای مبلغی خطیرا داد فرمودند یکدفعه آن همین پانزده هزار تومان بود تاج الدوله از تربیت نشاط صاحب خط و کمال بود در عرایض بحضور خاقانی مضامین خوب مینوشت پسری داشت سلطان احمد میرزا نام مشهور به (سیورساتچی) وقتی در بلاق آقامیرزا قاسم تاج الدوله و سلطان احمد میرزای مزبور باهم باخوشی و با مبتلا شدند خاقان مرحوم تشریف فرمای (نوا) بودند سیورساتچی فوت شد و تاج الدوله صحت یافت حضرت خاقانی در تسلیه نامه تاج الدوله این بیت را مندرج فرمودند

از کسی که بشکند چیزی قضائی بگذرد خوب شد بر تو بخورد آسبش از مینا گذشت
(تاج الدوله در جواب نوشته بود)

اگر بشکست اندر بزم مستان ساغر مینا سراسای سلامت دولت پیر مغان برجا
اوضاع و اسباب تجمل تاج الدوله همه جهت از حرمخانه خارج بود و دستکاهی جداگانه داشت از فراشخانه و اصطبل و صندوقخانه و غیره میرزا حسین پسر مرحوم میرزا اسداله خان که برادر مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم بود وزارت تاج الدوله را داشت ماهی هزار تومان با اسم سیزی مطبخ تاج الدوله از دفتر برات صادر میشد ازین ماخذ معلوم میشود که تفصیل دستکاه چه بوده است در اندرون هم همه قسم صاحبان مناصب داشت از جمله (آصفه) دختر خانم خان زند و وجه ملک ایرج میرزا که بسیار زن زرنگی بود وزارت تاج الدوله اختصاص یافت این بیت از مرحوم محمد رضا میرزا در حق اوست

بارها بسته است بی تیک و کفه مادر چاچوله بازان آصفه
(حسنی بیگ) رشتیه معروفه که اسباب تجارت معتبر و عمده داشت در آن دستکاه (گرگ یراق) بود شوهر اختیار نمی کرد و لباسی متوسط و مرکب از زنانه و مردانه می پوشید میخواست بگوید خواجه مادر زادم میرزا تقی آقای علی آبادی در تعریض باو گفته

پیر و بکر و بیوفا و بلسرک است این جهان کوئی که خود حسنی بیگ است
دختر جعفرخان زند که از زوجات معتبر خاقانی بود و در زمان شاه شهید بواسطه تهمت که باو زده بودند مطلقه شده بچراغعلی خان نوائی تزویج یافت و قریب یکصد سال عمر کرد در آن دستکاه رتبه قائم مقامی داشت (میرزا ماه شرف)

که از آثار حضرت خاقانست بحجت این خانم احوادث و باسم او نامیده شده در مراجعت از جنگ باروس با آن پریشانی وضع و خیالات اولیای حضرت و غمگینی خاطر همایون سلیمان میرزا دستخط شد که تاخسه باستقبال بیوا
آن شکر خنده که بر نوش دهانی دارد نه دل من که دل خلق جهانی دارد
باخود بیوار مقصود نوش آفرین خانم دختر بدرخان زند است که شاه شهید خان مزبور را بنا بمصلحتی میل در چشم جهان بینش کشید سایر این نعره و طبقه را شنیده نشد که مطلوب و طرف رغبت واقع شده باشند بلکه محض تالیف قلوب ایل و عشیره آنها و اطمینان بر محنت خاقانی اظهار لطف و پاس حرمتشان رعایت می شد آغاباجی که از همه محروم تر چنانچه نوشته شد بعال بکارت باقی ماند حضرت خاقانی مکرر می فرمودند از خویشاوندی با او خوشوقت و مشغوفم نتیجه این فرمایش الهام اثر در حق سه نفر از شاهزادگان بزرگ ظاهر گردید که از اردبیل بدون وضع و اسباب شاهزادگی بخاک روسیه فرار نمودند در ورود قرباغ (گوهر آغا) همشیره آغاباجی بنسبت آنکه خود را تمام اولاد خاقان مغفور بمنزله خاله می دانست زیاده بر هفت هزار تومان از مال خود تدارک و لوازم سفر برای مرحومان ظل السلطان و رکن الدوله و سرکشیتچی باشی فراهم آورد برای همین استحکام خویشاوندی با (آغاز بیگم آغا) مشهور بآغاباجی همشیره زاده او (ماهجه بیگم آغا) دختر حسین خان دنبلی را برای مرحوم حسام السلطنه تزویج نمودند که امیر تیمور میرزا از او متولد شد (شاه بیگم آغا) را که همشیره زاده دیگر آغاباجی و دختر نظر علی خان شاهسون ساریغان بنکیلر بود برای مرحوم حاجی سیف الدوله بزنی آوردند این عروسی از عروسی های بزرگ است و جشنی بعد از آن نشد و حضرت خاقان بروضه رضوان ارتحال نمود معروفست که تاج الدوله بخاقان خلد مکان عرض و استدعا نمود که امینی از سرکار اقدس برود تدارکات موجوده عروسی سیف الدوله را بازدید نمایند سهرابخان نقدی و مهربانجنی برای رسیدگی این تدارک مامور شدند یکصد و بیست هزار تومان جواهر و البسه فاخره و طلا و نقره آلات و سایر نفایس موجوده را تخمین نمودند فرمان همایون صادر شد که یکصد هزار تومان برای عروسی سیف الدوله کافی است بیست هزار تومان دیگر را تاج الدوله در حق صاحبقران میرزا و فرخ سیر میرزای نیر الدوله واکذود عروسی این دو شاهزاده هم حسب الامر ضمیمه عروسی سیف الدوله شد تمام تدارک و خرج آنها را تاج الدوله داد و دختر ابراهیم خان سردار دوللورا برای صاحبقران میرزا و دختر مهر علیخان قوئلوی مشهور بمورا برای نیر الدوله عروسی کردند و روزی که دختر نظر علیخان شاهسون را از اردبیل وارد تهران می نمودند تمام امنای دربار بحکم سلطنت استقبال نموده عروس را از قریه کن تاشهر بر تخت فیل نشاندند این اول عروسی بود که در عهد سلطنت قاجار بر تخت فیل نشست و یکی از حیثیات احترام این عروس ملاحظه آغاباجی خاله مجلله او بود حضرت خاقان مکرر نوشتجات و تعارفات از جانب آغاباجی برای امپراطریسهای دول متحابه

عمه مرحوم حاجی ملا صالح مجتهد برغانی ملقب بمنشیه که شکسته را خوب مینوشت متصدی انشاء بود از دستگاه تاج الدوله و شرح التفات حضرت خاقانی باو نمیتوان بتفصیل نگارش داد از نوروز سلطانی تا سیزدهم عید خاقان جنت مکان با تمام اهل حرمخانه و تمام خانواده شاهزادگانی که در طهران بودند و شاهزاده خانمهایی که شوهر کرده و در دارالخلافه حاضر بودند مهمان تاج الدوله میشدند درین سیزده روز در خدمت حضرت خاقانی تماماً بعیش و استماع ساز و نوای بازی مشغول بودند تاج الدوله مرحومه همگی آنها عیدی و تعارف میداد و مهربانی مینمود اطاقها و مهمانداران متعدد برای هر يك بفرا خور آنها موجود بود تخت مرصع مشهور بتخت طاوس راتخت خورشید میگفتند شجاع السلطه مرحوم در حکومت طهران تدارک عروسی تاج الدوله را دید و شبی که بعمارت خاقانی رفت تخت مزبور را برای خوابگاه خاقان مغفور زدند و از آن شب با سم آن مرحومه موسوم و بتخت طاوس مشهور شد پس از آنکه اعتبار شخص تاج الدوله زیاد شد شجاع السلطه باجازت حضرت خاقانی میخواست بقیه مدت انقطاع او را بخشیده بعقد دوام خاقان مغفور بیاورد تاج الدوله تمکین نکرده گیت این همه التفات ملوکانه از اثر نظرات مسعوده ساعت عقد بوده است برهم زدن آن عقد میمون کجا روا باشد چون این عرض تاج الدوله در اول جوانی با وجود نفرتی که عموم زنان از انقطاع دارند و میخواهند معقوده دائم باشند فوق العاده موجب خوشنودی خاطر خاقانی و دلیل وافی بر فطانت و هویشاری آن مرحومه شد مقرر فرمودند که بالمضايف براوضاع ترقیات او از هر جهت افزوده شود و امر اعلی بعده عبدالله خان معمار باشی صادر گردید و یکدهست عمارت تام الاجرا از اندرونی و بیرونی و حمام مشتمل بر تالارهای آئینه متعدد مانند موقع تمکین و نشیمن خود خاقان مغفور که مشهور بعمارت چشمه بود برای تاج الدوله ساختند هیچیک از اهل حرمخانه در آن عمارت نبودند که دختر آقا محمد رضای موسیقی دان معروف و ملقبه به (شاه وردی خان) و بیگم رستم آبادیه ملقبه به (یار شاه) با چند نفر دختران جواهر پوش که کارشان زدن ساز و خواندن آواز بود اینها هم داخل خدمه حرم مزوجات بودند دیگر اینکه سفرا و حضرا در خدمت تاج الدوله بسر میبردند دختر آقا محمد رضا در فن موسیقی استاد و از شاگردی پدر خود نائل باین استعداد شده بود .

ولی اینها دخلی بدستگاه بازی کرخانه و بازی کران حضرت خاقانی نداشتند دستگاه بازیکرخانه خاقان يك فصل بسیار مفصلی میباشد وضع آنها و اسم و رسمشان و شئونات و مخارجشان شرح علیحده میخواهد هر گاه خوف ملامت نبود تفصیل نگارش گذارش میداد

سنبل خانم - فخر جهان خانم

والده مرحوم شجاع السلطه از اسرای کرمان زمان شاه شهید است در خدمت خاقان مرحوم خیلی با احترام و در حرمخانه مبارکه منشاء آثار بزرگی

بود حضرت پادشاهی و تمام شاهزادگان او را خانم می گفتند واسطه عرایض مردم بحضور خاقانی میشد و توسطها مینمود از بس نيك محضر و خوش قلب بود مکرر عریضه رعایای خمسه را که از شجاع السلطه پسر خودش تقلم کرده بودند بحضور خاقانی میداد و میگفت نمیخواهم کسی مظلوم واقع شود و از شاه عالم بانه شکایت نماید اگر چه پسر خودم مصدر ظلم شده باشد باید معزول شود پرستاری حضرت خاقان را سفرا و حضرا بر عهده خود میدانست وقت غذا خوردن پهلوی شاه مینشست شاهزادگانی که بودند برای هر يك غذائی کشید اگر از برابر خودشان بستمهای دیگران دست درازی میکردند نهیب میداد مکرر با کفگیر بر سرشان زده بود عبدالله میرزای دارا اورا (حمیراء) می گفت (فخر جهان خانم ملقبه بفخر الدوله دختر سنبل خانم و از صبیای زمان جهانبانی حضرت خاقانی است اورا بزبی میرزا محمد خان پسر عمویش دادند نه سال در حباله او بوده و با حالت بکارت حلاق گرفته شوهر اختیار نکرد در حضرت خاقانی خیلی تقرب و دستگاه و عمارت جداگانه داشت يك اطاق مخصوص هم در عمارت خاصه خاقان برای فخر الدوله معین بود که تمام شاهزادگان و وقت شام و نهار با آنجا میرفتند و بهیشت اجتماع در سر سفره حاضر میشدند و در خدمت پدر نامور صرف غذا مینمودند

حسن جهان خانم

ملقبه بوالیه هم از دختران سنبل خانم است که در صباحت منظر و لطف خاطر و مساحت یشان و فصاحت بیان نظیرش بسیار کم بود سبك عرفان داشت و خود را از اهل سیر و سلوک میدانست شعر خوب می گفت این شعر از اوست .

از لب ت یافتم حقیقت می و من الماء کل شئی حی
سألها در کرستان شخصا با کمال استقلال حکومت کرده است (تاجلی بیگم خانم) هم از سنبل خانم است عروس مرحوم ابراهیم خان کرمانی بود و در کرمان وفات یافت .

فاطمه خانم

از بستگان سنبل خانم بود دختری از خاقان مغفور آورد که اسمش سرو جهان خانم است از بنات محترمات حضرت خاقانی محسوب می شود پس از آنکه شاه خلیل الله را اشرا بزد باغواي ملاحسین و اظهار خلوص بشهر الممالك شهید کردند و بملاحظه بازماندگان مرحوم شاه خلیل الله ملاحسین و اعوان او با صدر الممالك مورد ستخط پادشاهی شدند محظ حفظ آن خانواده و پاس زحمات میر ابوالحسن خان پدر شاه خلیل الله که خود تازنده بود لطفعلی خان زند را با آن رشادت بکرمان راه نداد و سرو جهان خانم را بمرحوم آقاخان پسر شاه مزبور داده که آقا علی شاه مرحوم و آقا سلطان محمد شاه حالیه دام اجلاله پسر و نوه سرو جهان خانم میباشند .

خازن الدوله

حضرت خاقانی بزنانی که از خانواده قاجار یا سایر بزرگ زادگان

بودند امر فرمود که یکی از شما باید بجای مهد علیا در حرمخانه سلطنت رئیس و مقتدر باشید و مابقی در جمیع امورات باجاره او رفتار نمایند آنچه از نقد و جنس و مقرری بتوسط مهد علیا بشما میرسد آن یکتفر برساند بعد از مشورت ها تمام زنهاى محترمه عرض کردند که امکان ندارد از ماها یکی رئیس و دیگری مرموس شوند لکن اگر یکی از جوارى مهد علیا بجای ایشان بشینند اختیار تمام امور حرمخانه مبارکه در کف کفایت او باشد بنابراین احترام آن مرحومه اطاعت کنیز او بالطوع والرغبة خواهد شد (گلبدن باجی) که از کنیزان مهد علیا بود باین رتبه انتخاب شده آنچه نقود و اجناس جواهر و غیره در صندوقخانه مبارکه بود متصرف گردید و آن قانون زمان مهد علیا ابتدا برهم نغورد تمام حرمخانه در اطاعتش بودند از مواجب و لباس و انعام و بخشش بهره کس که میرسید بتوسط او داده میشد بلب صندوقدارى امتیاز یافت و نقش مهرش این بود .

معتبر در ممالك ایران
قبض صندوقدار شاه جهان
اعتبار این مهر بحدی بود که اگر کرور کرور از تجار و سایرین میخواست بی تشویش تحویل میکردند اقتدار صندوقدار در حرمخانه سلطنت بحدی بود که یکتفر زن چه از محترمات و چه گیس سفید و کنیزان بی اجازت او نمیتوانستند بخرمخانه داخل یا خارج شوند هروقت زنی میخواست باندرون بیاید يك انگشترى یا قوت بزرگ که علامت رخصت ورود بود بتوسط آقاالماس خواجه خودش میفرستاد درب اندرون آقا یعقوب کرجی آن انگشتر را میدید و بدریان مینمود فوراً اذن ورود حاصل بود و هر کس میخواست خارج شود آن کشتی زمره بزرگ صندوقدار را بهمین تفصیل که علامت اجازت و پروانه خروج بود میبردند و مینمودند و از حرمخانه بیرون میرفتند در تابستان که تمام اهل حرم بائيلات مختلف میرفتند صندوقدار میماند و خیلی زحمت خانهای آنها را متحمل میشد از تمهید و عقل و بزرگ منشی و شخصیت که از او مشاهده شد خاقان مرحوم او را بزنی خواست و ملقب به خازن الدوله شد مرحومان بهاء الدوله و سیف الله میرزا پسران او میباشند اجزای خازن الدوله را از میرزاهای زنانه و کنیزان متعلق به صندوقخانه اگر بحیطة تحریر دوآید هزار صفحه گنجایش ندارد (میرزا مریم) از اولاد میرزا صالح طهرانی که مدرسه و بعضی از ابنیه دیگر از او مشهور و مشهود است در خدمت خازن الدوله مستوفیه بود (میرزا پری سیما) و (میرزا فلک ناز) و چند نفر دیگر محرر او بودند اگر در سفرهای همایون حضرت خاقانی یکی از خادمان حرم و سایر انگشتری میداد یا اعطای دیگری میفرمود ضیاء السلطنه بخازن الدوله مینوشت که در فلان ساعت فلان جواهر بفلان خاتم التفات شد میرزا مریم و سایر محررین ثبت میکردند اگر چیزی از نقد و جنس جواهر و غیره داخل یا خارج از خزانه میشد ممکن نبود که خازن الدوله و اجزای او ثبت نداشته باشند خداوند جل شانۀ حافظه و هوشی بخازن الدوله مرحمت فرموده بود که هروقت هر قسم چیزی حضرت خاقانی از

خزانه میخواست فوراً حاضر میکرد هر قدر اشرافی بدستش میریختند یا کیسه مهوری بدستش میدادند میگفت چه قدر است نهایت اگر تخلف میکرد درصد یا دویست اشرفی دویاسه عدد بود که زیاد و کم از حد او داشت هر قسم احجار قیمتی را باندک ملاحظه ارزش و قیراط وزن آن را طوری تشخیص میداد که هسر استاد جواهری میدید تصدیق می نمود و بعد از سنجیدن وزن و قیمت بهمان طور که گفته بود قول او صائب میشد بدون احضار حضرت خاقانی نمیرفت پیوسته با اجزای خود مشغول محاسبه صندوقخانه و انجام امورات اهل حرمخانه بودند و محکام را بقیه بسته بنظر خاقان موقوف برسانند و سرقیچه را میرزا مریم به نوید و تمام خلعتها باید طوری فرستاده شود که در شب تحویل هر يك از حکام در نقاط حکمرانی خودشان خلعت شاهی رسیده باشد و در ساعت تحویل مخلع باشند اگرچه بعضی از بانوان محترمه حرمخانه بودند که هرگاه خازن الدوله بمنزل آنها وارد میشد بدون اجازه نی نشست اما در اطاق خودش که محل نشین مهد علیای مرحومه بود هیچ خانم محترمه براو مقدم نمی نشست بلکه در اعلی درجه ادب و فروتنی مطلب خودشان را می گفتند و جواب می شنیدند تمام بار آب لیمو یا کیسه تنباکوی را ممکن نبود بدون فرمایش و تقسیم و تعیین خازن الدوله کسی بتواند دست بزند حتی برای شخص سلطنت هم میبایست خازن الدوله قسمت بدهد که باصلاح خودشان بخش میگفتند بقدری محل اعتماد خاقان مرحوم بود که اگر تمام خزانه را می بخشید مختار بود با این اعتبار وثبت و سر رشته دفتر میرزا مریم بکسی نداده باشد .

خیر النساء خانم - مریم خانم - ضیاء السلطنه

بلیاسی است يك دختر از خاقان خلد آشیان داشت که بمنجم باشی رشتی دادند اسم همیشیره خاقان سعید شهید شاه جهان خانم را باو گذاردند باین واسطه همه شاهزادگان و خود حضرت خاقان او را بی بی می گفتند خیر النساء خانم نیابت صندوقدار را داشت هروقت میخواست بخزانه برود چیزی آنجا ببرد یا بیاورد مختار بود در تمام امورات صندوقخانه هر چه خازن الدوله میکرد باطلاع خیر النساء خانم و ثبت میرزا مریم بود .

از طایفه بنی اسرائیل است زن شاه شهید بود و در جمال بیمثال و فرید حضرت خاقان سعید شهید حسین علیخان برادر شاهنشاه او را خواستار شد رنجشی که از برادر تاجور حاصل نمود همین فقره ندان مریم خانم بود که بتدریج این ماده غلظت یافت و مال کارخان مرحوم بکوری کشید شاهزاده محمود و شاهزاده همایون و احمد علی میرزا و جهان شاه میرزا و سلطان بیگم خانم که عروس

عرض کرد سپیلی است در پنجه آفتاب اگر این مصرع از دیگران هم باشد ضیاء السلطنه چنان بوقع خوانده که حق والا از دیگرانست (سلطان خانم) دختر الله قلیخان دوللوم در بزم می گساری حاضر میشد تمام ملزومات این کار از تنک ها و جامهای طلا و نقره و سینی های طلای بنبای ممتاز و مجموعه پوشهای مروارید دوز و غیره سپرده باو بود امان الله میرزای مرحوم از بطن سلطان خانم است

بدر جهان خانم - سلطان خانم - بدر جهان خانم - خانجی

خانجی - همدم سلطان

دختر قادرخان عرب بسطامی است پس از آنکه بحکم خاقان شهید وضع ریاست خاقان مزبور بر چیده شده عیالش را اسیرانه از بسطام بتهران آوردند بدر جهان خانم را شاه شهید بحضرت خاقان بخشید اول زنی که بزوجیت خاقان مغفور اختصاص یافته این است و همچنین نخستین اولاد خاقان هم از بطن بدر جهان خانم است که اسمش (همایون خانم) و ملقبه بخانجی و زوجه ابراهیم خان ظهیرالدوله بود دختر دیگر هم (بیگم خانم) و ملقبه بخانجی که او نیز از سایر بنین و بنات سلطنت بزرگتر بود از بدر جهان خانم است زوجه مرحوم محمد قاسم خان امیر شد دختر دیگرش (سید بیگم خانم) ملقبه بهمدم سلطان که زوجه زکی خان نوری شد حسین علی میزرای فرمانفرما و حسعلی میزرای شجاع السلطنه هم از بدر جهان خانم هستند بیگم جان خانم ملقبه بخانجی را مرحوم خاقان بسیار دوست میداشت درسفر و حضر از بدر والا گهر دور و محجور نمی شد همیشه طرف صحبت بود در بادل و بخشش بی نظیر بود و سبک عرقان داشت و از مریدان مرحوم حاجی ملا رضای همدانی بود هر ساله ملتی خطیر بطریق نیاز بتوسط ایاز خان و سایر نوکر های معروف خود از نقد و جنس و غیره بجهت حاجی مرحوم ارسال همدان می نمود این دو دختر که از سایر اولاد بزرگ تر بودند خود و شوهرشان هم در نزد حضرت خاقان بسیار محترم و معتبر بودند ظهیرالدوله و محمد قاسمخان امیر هیچ دخلی بسایر داماد های خاقان مغفور نداشتند مثل شاهزادگان بزرگ درهر سفره شاهانه و مجلس قمار حاضر میشدند و در حرمخانه بسیار با احترام بودند کسی از خدمه حرم و شاهزاده خانمها از آنها حجاب و برده نداشت.

ننه خانم - حاجیه استاد - طیفون خانم - عزت نسا خانم

مشهوه بخاجیه را استاد نمازخانه اطاق شاه بایک صندوقخانه مختصری از تنخواه تقدردست او بود اصلا از نجیبی دارالمرز و حقه مرحوم رضا قلیخان الله باشی متخلص بهدایتست از زوجات زمان جهانبانی حضرت خاقانی بوده است شاهزاده طیفون خانم دختر ایشان است که زمان رحلت شاه شهید چهار ساله بود حاجیه شاهزاده (عزت نسا خانم) زوجه مرحوم حاجی میرزا آقاسی هم از بطن او است این دو خواهر در حباله موسی خان قنبر بودند یکی موسی خان پسر مهد قلیخان امیر الامراء که

مهد قلیخان بیگلربیگی بود و در جوانی بدورد عالم فانی نمود .
 و شاه بیگم خانم ملقبه بضیاء السلطنه از بطن مریم خانم متولد شدند ضیاء السلطنه را مهد علیا والدۀ خاقان در نزد خود نگاهداشته بود بعد از فوت مهد علیا جواهر و اسباب تجمل آن مرحومه بضیاء السلطنه داده شد تمام دستگاه او از حرمخانه خارج و جدا گانه بود از طویل و فراشخانه و غیره نوکرهای معتبر داشت از آن جمله شعباعلیخان وزیر ضیاء السلطنه در آن زمان از خوانین بسیار معتبر بود خاقان مغفور منتهای محبت را بضیاء السلطنه داشت در تحریر و تقریر یگانه بود بقتضای (الاسماء تنزل من السماء).

لقبش نمونه از حسن منظر و جمال او بود دستخطهای خاقان مرحوم را می نوشت و بخصوص نوشتجات محرمانه پیر کس مرقوم میشد بخط ضیاء السلطنه بود نسخ را خوش مینوشت .

مصاحف و کتب ادعیه و زیارات متعدد نوشته است عموم برادرها از او احترام تام میکردند و لیمهد مرحوم این بیت را فرموده و بضیاء السلطنه نوشته اند ای ضیاء السلطنه روحی فداک صد کریبان کردم از هجرتو چاک (خاقان مرحوم میفرماید) نور چشم من ضیاء السلطنه یکشنبه هجرتو بر مایک سنه در جشن میلاد خاقان همه ساله حضرت سلطنت و حرمخانه و تمام شاهزادگان ذکورا و انانا مهمان ضیاء السلطنه بودند یک پارچه جواهر ممتاز هم بضیاء السلطنه درین روز مرحمت میشد وجه معینی برای بازی و اشتغال شاهزادگان تحویل ضیاء السلطنه بود که بطور مراهجه قرض می گرفتند سفرا و حضرا همیشه ملتزم حضرت بود قصاید و اشعاری که گفته میشد در خدمت خاقان مرحوم قرائت میکرد اگر توسط و شفاعتی میکرد با آنکه بی شبه قبول درگاه میشد از بابت مناعت جانبی که داشت هیچوقت خواهشی نمی کرد و در عهد سلطنت خاقانی هر کس بغواستگاری او آمد تمکین ننمود تا بعد از رحلت خاقان در سن سی و هفت سالگی ضمیمه حاجی میرزا مسعود وزیر امور خارجه شد شبی که از حرمخانه بیرون می رفت مرحوم شاهنشاه خلد جایگاه محمد شاه بدیدن ضیاء السلطنه تشریف فرما شدند تمام شاهزادگان تاخانه وزیر امور خارجه با اتفاق و احترام ایشان رفتند و قتی که مرحومان حاجی میرزا آقاسی و میر مهدی امام جمعه اعلی الله مقامه برای اجرای عقد آمدند خود ضیاء السلطنه از عقب برده صحبت و احوال پرسی از آنها مینمود بخاجی میرزا آقاسی گفت چون شما از عرفان دم میزنید و از طرف حاجی میرزا مسعود و کالت دارید و کیل منهم باید میرزا نصر الله صدر الممالک اردبیلی باشد که سالك طریقت است طبع موزون و شعرهای لطیف داشت

بیگم خانم

برویز میرزای نیرالدوله که در اوقات فراغ خاطر و بزم نشاط ساقی خاقان مغفور بود وقتی سر برهنه جامی بحضرت خاقانی پیمود و در نظر پادشاه بسیار مطبوع افتاد این مصرع را در حق او فرمایش نمودند قدح در گف ساقی بی حجاب بضیاء السلطنه اشارت شد که او مصرع دیگری را عرض کند مرتجلا

شوهر طیفون خانم بود دیگری موسی خان برادر زاده مرحوم خاقان والد ماجد جناب ایلخانی چند نفر از زوجات حضرت خاقانی که خدمت نمازخانه و ایوان نشیمن شاهانه با آنها بود سپرده بحاجیه استاد بودند و همچنین چند نفر خواجه معتبر و مخصوص مثل آغا علی عسکر و غیره که تنظیف تالارهای سلطانی و افروختن چراغها را در عهدی داشتند سپرده بایشان بودند و کمال احترام را در حرمخانه داشتند حاجیه شاهزاده (عزت سا خانم) بقوت پنجه خیلی اشتها داشت با اکثر از برادرهای والا گهر در حضور خاقانی پنجه می کرد و بر حریف فایق می آمد حتی می گویند وقتی با شاهزاده سلیمان میرزا که خیلی بقوت پنجه بازو معروف بود شرط و عهد بستند حاجیه شاهزاده خانم قهوه سینی نقره را مانند کاغذ پاره کرده بود حضرت خاقانی با حاجیه استاد خیلی مزاح میفرمودند شخصا نه برای مشغولیت خاطر با او قمار بازی می کردند خیلی جناح می شکستند غالباً حاجیه استاد میبرد اگر احياناً وقتی خاقان مغفور میبرد هر کس حضور داشت باید بقاعده ایلات دست بزنند و (کیل) بکشند شعر مخصوصی خود حضرت خاقان میخواند شاید در خاطر تو ابیلخانی مانده باشد از بنات سلطنت هر چند که شوهر نکرده بودند بطور نوبت و کشیک بر طبق دستور العمل جنده ایلخانی مشغول خدمات مختصه حیات و اطاق شاهنشاهی میشدند ایلخانی بیلا حظه حاجیه استاد گذشته از مقام نوه برادر بودن مثل شاهزادگان همسال خودش در خدمت خاقانی بود و بیستم پرسی دیده میشدند دختر زادگی

بی بی خانم - شاه سلطان خانم - ماه آفرین خانم - زبیده خانم

از اهل مازندران است او نیز از زوجات قدیمه خاقان مرحوم بود (شاهزاده سلطان خانم) عروس مهر علیخان عمو دختر اوست پوشانیدن رخت حضرت خاقانی و آوردن آینه و شانه و بردن رخت حمام با او بود خواجه حاجی و رعنا با بی که از خدمه حرم بودند بجهت انجام این خدمات سپرده بی بی خانم بودند خواجه حاجی بقیچه و آینه و شانه بر میداشت رعنا حاجی برهنه میشد و بجهت مشت و مال کردن بگر مخانه حمام میرفت (ماه آفرین خانم) شیرازی از زوجات حضرت خاقان بود یک دختر آورد اسمش (زبیده خانم) که زبیده عصر خویش است رستم خان قرا گوزلو او را برای پسرش علی خان نصرة الملك خواستگار شد بانهایت احترام عروسی نمود زبیده خانم در سلك عرفان و از مریدان مرحوم حاجی میرزا علی نقی همدانیست کمتر وقتی فراغت از اوراد خفیه و جلوه دارد در مدت شصت سال توقف در همدان از این ذات محترمه احدی رنجش حاصل نکرده است با آنکه صاحب همه قسم ریاست و همه طور حکمش جاری بود بزیارت حرمین شریفین مشرف شده بیست کثرت بمشاهد متبرکه که عراق و ده نوبت زیارت مشهد مقدس رضوی علیه السلام رفته هیچوقت در سفرها اسباب تجمل ظاهر را مایل نیست ولی بدل و بخشش باطنی که احدی نداند و مخفی که کسی نشاند بسیار داشته و داره درویش و فقیر و سید و ملای عرب و عجم از ساحت و کرم این شاهزاده خانم

آنچه خود مشاهده کردم و شاید بعضی بگویند اتفاقی افتاده این است که بیان میشود و بر مردمان مجرب مخفی نیست که هرگاه بنای ظهور آثار از این خلق محبوب باشد تفاوتی در میان ذکور و اناث و غنی و فقیر نیست هیچ خواهنده ازین در نرود بی مقصود وقتی در سفر مشهد باشاهزاده محترمه همسر بودم و هوا در اعلی درجه حرارت بود در منزل میامی دو نفر زوار ناخوش بودند قدری یخ در پیش آبدار من بود حاجیه شاهزاده برای آن مریض های زوار یخ خواست قدری از آنرا فرستادم ثانیاً فرستادند و یخ خواستند بیغام دادم که که برای خودمان در این هوای گرم لازم است جواب داده بودند که یخ برای همراهان ناخوش لازمتر است مضایقه نکنید و فردا بجهت شما یخ فراوان خواهد رسید یخ را هرچه بود فرستادم و بطور تعجب و تعریض گفتم (یقیناً از یخچالهای همدان فردا یخ خواهد رسید)

صبح همان شب حاکم سبزوار نیر الدوله پرویز میرزا باستقبال آمده یخ بسیار همراه آوردند روزی در مشهد مقدس بدین اورفتم تنباکوی حاجیه

خان ظهیر الدوله دادند که بعد از فوت او زن شاهرخ خان برادرش شد این دختر هم بواسطه احترام مادرش در خدمت خاقان خیلی محترمه بود خان باباخان وحاجی محمد خان فرزندان رستمخان و شاهرخ خان میباشند از گوهرخانم مادر رستمخان و شاهرخ خان هم دختر مرحوم مصطفی خان عمو و داخل در انجیب نجیبای سلسله میباشند

(بیگم جان خانم) از اهل قزوینست رکن الدوله و امان وردی میرزا و سلطان ابراهیم میرزا از بطن او میباشند از زوجات عصر جهانبانی خاقانی بوده گستردن رختخواب و لوازم راحت حضرت خاقان در عده او بوده زانی که شب بکشی خدمت می آمدند او خبر میکرد شبی شش نفر مرسوم بود که در سر خدمت کشیک بنوبت می آمدند دو نفر برای خوابیدن در رختخواب که هر وقت بهر پهلوی که راحت میشست و منتظر بود که هر وقت بپهلوی دیگر غلطیدند او بخوابد و پشت شاهرا در بغل آورد دو نفر هم بنوبت پای شاه را میمالیدند یک نفر نقل و قصه میگفت و دیگری برای خدمت بیرون رفتن و انجام فرمایشات در همان اطاق بسر می برد و زنهای کشیک سه دسته بودند که در میان خادمین حرم برای این خدمت انتخاب شده بودند زحمتشان زیاد بود تمام در تحت حکم و دستور العمل والده رکن الدوله بودند در حقیقت خدمات شخصی خاقان با والده رکن الدوله و والده شمع السلطنه و جد ابلغانی بود و این سه نفر هم بحسب احترام و شئون در عرض یکسره بودند در میان زنهای کشیک سه نفر سر کشیک بودند اول بیگم خانم - مهر نساء خانم - نوش آفرین خانم - ننه خانم - گل پیرهن خانم - ملک سلطان خانم - شاه پرور خانم - نازک بدن خانم - زاعی اصفهانی - خانم کوچک

والده یعنی میرزا و جهانسوز میرزا که برادر خواهر مادر ملک قاسم میرزا بود بعد از فوت عهده اش با نهایت احترام او را از ارومیه آوردند عمارت سروستان که بمادر ملک قاسم میرزا متعلق بود با تمام اثاث الیبت و جواهر حتی کنیزها و خواجه های او را به بیگم خانم دادند زن بسیار محترمه و نتیجه بود .

دوم (مهر نساء خانم) هشیمة محمود خان که از نجیبای خوانین دنبلی بود اولاد نداشت .

سر کشیک سیم (نوش آفرین خانم) دختر بدرخان زند والده اعتماد السلطنه و قمر السلطنه بود .

(ننه خانم) بارفروشی که بالاخره کارش بالا گرفت و ملقبه به مهد علیا شد کامران میرزا و اورنگ میرزا و بزم آرا خانم و احترام الدوله متعلقه صاحب دیوان است از اهل کشیک بود .

گل پیرهن خانم هم از ارامنه تفلیس و مادر اعتضاد السلطنه و عباسقلی

شاهزاده بد بود يك کيسه تنباکوی خوب از منزل برایش فرستادم سه روز بعد سه کيسه تنباکو آصف الدوله برای من فرستاد از جمله خیرات او همه ساله مبلغی برای متولی وقاری و روشنائی بقعه بابا طاهر که مدفن حاجی میرزا علی تقی مرشد شان نیز در آنجا میباشد مقرر است بقیه وصحن امام زاده یحیی واقع در همدان را حسام الملك بخواهش ایشان عمارت نموده مبلغی مصروف آن داشته اند اشعار بسیار از مرثیاتی و قصاید و غزلیات در دیوان او دیده شده که بعضی از آن در این اوراق درج میشود در اشعار جهان تخلص میکند (از جمله اشعار او اینست)

دردم بمن ای ساقی زان می دوسه پیمانه کز سوز درون گویم شعری دوسه مستانه خواهم که در این مستی خود نیز رود از یاد غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه از عشق رخ جانان گشته است جهان جیران مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه گفتند خوش در گوش دل عاشقی چون دیوانه شو گروصل او خواهی ز خود بیگانه شوی بیگانه شو

در عشق گرسادتی باید بسوزی خویشتن در شعله عشقش دل پروانه شو پروانه شو اندر دل هر عارفی زین می بود میخانها خواهی دل عارف شوی میخانه شو میخانه شو

در شب هجران گدازم همچو شمع روز وصلت سر فرازم همچو شمع در رهت استاده ام از روی شوق تا بیایی جان بیازم همچو شمع از غمت با آتش هجران همی که بسوزم که بسازم همچو شمع خواهم از ساقی مهوش تا نماید لطف عام هر زمان ریزد بکام خشک من جامی دگر

گرچه نتوانم لنگ لنگان بانهم در کوی دوست لطف او گر شامل آید می نهم کامی دگر والده محمد تقی میرزای حسام السلطنه از بختیارست

والده حسام السلطنه - حاجیه مریم خانم

هم از بطن اوسیت که بر رستمخان پسر میرزا محمد خان بیگلربیگی دادند بعد از هفت ماه رستمخان وفات یافت روز سیم فوت او خود حضرت خاقان بجلوس تعزیت تشریف فرما شدند در همان روز محض التفات به بیگلربیگی دست مریم خانم را بدست اللهیارخان آصف الدوله دادند که سالار سایر اولاد آصف الدوله از حاجیه مریم خانم میباشد

گوهر خانم - بیگم جان خانم - زنان کشیک

هشیمة آصف الدوله را هم از بیگلربیگی برای خودشان خواستکاری فرمودند که از زنان معقوده حضرت خاقانی است پس از وفات مرحومه والده ولیعهد مرحوم گوهر خانم بعقد دائمی درآمد يك دختر آورد و خود بدرو جهان گفت دختر را باسم مادر نامیدند (گوهر خانم دوم) را بر رستمخان پسر ابراهیم

عمو و شاگرد رستم یهودی شیرازی بود و هریک از آن دوزن در علم موسیقی بی نظیر بودند و مهرباب و رستم استاد آنها از معارف اهل این فن و بر آقا محمد رضا و رجبعلی خان و چالانچی خان مغنیان آن عصر سمت استادی داشتند زوجه حضرت خاقانی نبودند ولی خاقان مغفور آنها را بخانه خود آورده بودند مقرری و موجب همه اسباب تجمل بجهت آنها مقرر بود تمام بازیگرها که بحسب تعداد بالنسبه پنجاه بل متجاوز بودند سپرده باین دو استاد و در حقیقت دودسته بودند که تمام اسباب طرب از تار و سه تار و کمانچه و سنتور زن و چینی زن و ضرب گیر و خواننده و رقاصان دوقسمت بودند نصف آن دسته استاد مینا و نصف دیگر دسته استاد زهره خوانده میشدند این دودسته هم پیوسته با هم رقابت و عداوت داشتند بلکه در میان حرمخانه ضرب المثل بودند اگر خصوصی در میان دو نفر میدیدند میگفتند مثل دسته استاد مینا و استاد زهره منازعه مینماید دسته استاد مینا سپرده بکل بخت خانم و دسته استاد زهره سپرده بکوچک خانم بود عمارت و مسکن وجیره و موجب و نوکر و خواجه برای بازی گران حتی اسب سواری و طوبه و امیر آخور و جلوداران از اهل حرمخانه خارج بود کوچک خانم و کل بخت خانم در اداره خودشان همان تسلط خازن الدوله را نسبت بسایر داشتند مبلغ کلی در سال موجب و مخارج بازیگرها و بازیگرخانه بود هر وقت احضار می شدند احدی از سایر اهل حرمخانه نخواست حق حضور نداشتند اکثر اوقات باغ قرق میشد و بازیگران آنجا میرفتند یادر اطاق بزرگ طنابی این مجلس فراهم میآمد تمام رقاصها يك قبای اشرفی که هزار عدد باجاقلی بر آن دوخته شده بود داشتند کمرها و عرقچینها تمام جواهر با کلویندهای خوب و گوشوارههای ممتاز لباس رقاصان این بود سایر اهل طرب و بازیگرخانه مثل سایر اهل حرم جواهر بسیار خوب داشتند در مجلس هم دوست می نشستند استاد زهره و استاد مینا صرف بودند کل بخت خانم و کوچک خانم در حضور استاد بودند نسبت بهریک از بازیگران اگر التفات می شد بدست آنها و بتوسط آنها بوداگر عرضی داشتند آنها عرض میکردند در قصر قاچار اکثر اوقات بازیگرها سوار می شدند و سر سواری میزدند و میخواندند رقاصها اسب میناختند ولی معهدها هریک از دودسته در يك خیابان حرکت میکردند میگویند بازی گران هر وقت میخواهند از عمارت خودشان حرکت کنند و هوی آنها در عمارتهای مجاوره بلکه در جائیکه دو حیات فاصله بود قسمی بلند میشد که قطع مینمودند پادشاه بازیگرها را احضار نموده معلوم است پنجاه نفر خانم که اقلا پنجاه گنیز هم داشتند یکصد نفر زن همه کارشان منحصر در عیش باشد تا چه وجه قیل و قال خواهند داشت خواجهایی که برای خدمت آنها معین شده بود بیش رو میافتادند گنیزها پشت سرمیرفتند غالباً چالهای تنگهای شراب و جامهای طلا و نقره در آن بود بدوش بر میداشتند این وضع تا مدتی خیلی آراسته و پیراسته بود کم کم بعضی از آنها مادر شاهزاده شدند از حیات بازیگرها بیرون آمدند بعضی را حضرت خاقان مطلقه نموده بامرای در بار تزویج فرمودند اکثری از شوهران

میرزا و خاور سلطان خانم عیال میرزا نظر علی حکیم باشی بود از اهل کشیک است دیگر (ملک سلطان خانم) همشیره محمد ناصر خان ظهیر الدوله والدۀ ملک زاده از اهل کشیک است این چند نفر زنائی بودند که در رختخواب میخواستند (شاه پرور خانم) قراچه داغی و (نازک بدن خانم) قرا باغی و (زاغی اصفهانی) این سه نفر نقال بودند شش نفر هم برای مالیدن پای حضرت خاقان و سه نفر برای رجوع خدمات که اسمشان ایافچی گفته میشد که تمام هیجده نفر و منقسم بسه کشیک بودند و شبها بر حسب اخبار والدۀ رکن الدوله در اطاق خوابگاه سلطنت حاضر میشدند .

(خانم کوچک) دختر تقی خان و نبیره کریمخان زنداست نظارت خانۀ اندرونی خاقان مرحوم در دست او بود روزی ده مجموعه و شبی ده مجموعه شام و ناهار که تمام مجموعه ها و سرپوش های آن نقره بود از عمارت طنابی و طنابی بعمارت خیمه که محل نشیمن خاقان مرحوم بود می آمد وقت کشیدن غذا صندوق بسیار بزرگی میگذاشتند کوچک ملقبه به ننه کوچک که برعکس نهنگ نام زنگی کافور بقدری بزرگ بود که در کمال اشکال حرکتش میدادند بر آن صندوق می نشست و سایرین دست بسینه برابرش می ایستادند در حضورش این شام و ناهار کشیده میشد و مجموعه ها در پارچه سفیدی میگذاشتند کوچک سرش را مهر میکرد و نفر از جمله حرم ها که حاضر بودند و ذکر اسمی آنها لزومی ندارد با لباس های فاخر و آلات جواهری که داشتند مجموع هارا بر سر میگذاشتند اگر شب بود کنیز هریک در پیشاپیش خانم خود فانوس نقره ای در دست داشت و مجموعه بر سر خانها بود بهمین هیئت شام را میبردند این ده نفر با آنکه بعضی مادر شاهزاده بودند تا وقتی که غذا کشیده میشد و بروی ننه کوچک که هیچ اولادی نداشت می ایستادند جای اینها هم که حمل مجموعه مینمودند در حضور خاقان مرحوم بنوبه در میان دری اطاق بود حق ایستادن در خود اطاق را نداشتند و مخصوصاً با اسم کثیران میاندردی پادشاه خطاب میشدند در عاشورا هم اسباب شبیه خوانی و رتق و فتق تکیۀ زنانه از بابت تعزیه خوانی شب ها سپرده به ننه کوچک بود .

خیر نسا خانم - گل بخت خانم - کوچک خانم - بازیگر خانم

منبر روضه خوانی روز حکمش با (خیر نسا خانم) مادر حیدر قلی میرزا دختر مرتضی خان برادرزاده شاه شهید بود که روز عاشورا خودش بمنبر میرفت و اشعار سینه زنی میخواند تمام اهل حرم در پای منبر سینه میزدند .

(گل بخت خانم) ترکمانیه در حبالۀ شاه شهید بود .

(کوچک خانم) تبریزی زوجه سلیمان خان اعتضاد الدوله بود هر دو آنها جزو حرم های حضرت خاقان شدند (استاد مینا) که زن مصطفی خان عمو و شاگرد مهرباب ارمنی اصفهانی بود با (استاد زهره) که زوجه جعفر قلیخان

خواندن این بیت شد (بیت)
تو سفر کردی و خوبان همه گیسو کنند از فراق تو عجب سلسله ها برهم خورد
حضرت خاقان مضمون بیت را بقال بد گرفته متغیر شدند و بی اختیار فرمودند
انالله وانا الیه راجعون و در همان سفر از ساحت اصفهان بگلزار جنان رفتند
خاقان خلد مکان بقال و تعبیر خواب نجوم و اختلاجات و بعضی فقرات دیگر
از این قبیل بسیار معتقد بودند چنانچه از حکایت ظاهر گردید خیلی امور را بقال
نیک گرفته بودند مثلا

(طرلان خانم)

دختر الیارخان سبزواری طایفه غلیج لر که از زوجات معتبره محترمه بود
و در سال دوم سلطنت بخانه شاهانه آمده از سبزه وار او با کمال احترام و
اوضاع تجمل آوردند شب تحویل حمل عروسی این خانم بود در آن سال اتفاقا بعضی
خاقانی خوش گذشته بود تا آخر عمر حتما باید شب تحویل را مرحوم خاقان در خانه
(طرلان خانم) مهمان باشد شام را آنجا بخور و لباس تحویل را آنجا بپوشیده ساله در این
شب با طرلان خانم در یک رختخواب میخوابیدند با آنکه در او آخر طرلان خانم پیر شده
و بیکه رفته بود این رسم و شگون ابد برهم نخورد (حاجیه طرلان خانم اولاد نیل آورد
در سال سیام از سلطنت شاه خلد آرامگاه مرحومه شد در وقت استهلال مجموعه
اسباب ماه دیدن را هماغانم مادر جلال الدین میرزا بر میداشت آینه و قرآن و
بعضی دعاها و چیزهای دیگر در آن بود باتاج الدوله خدمت خاقان میرفتند بعد از
دیدن ماه و زیارت کلام الله و غیره خاقان مرحوم بروی تاج الدوله نگاه
میرمودند بعد از آن آقا بهرام خواجه قر باغی که یکی از خواجه های آغا
باجی دختر ابراهیم خان شیشه بود میآمد و بشقاب نباتی می آورد حضرت شاهانه
دهان خود شیرین میکرد این آقا بهرام در عهد جوانی یوسف وقت خود بود کمتر
کسی با تصور دارای صباحت و ملاهت دیده میشد در او آخر دولت خاقان با منوچهر
خان و خسرو خان خواجه همدارجه بود بعد داخل رجال و ارکان دولت محسوب
شد بسیار موقر مشخصانه حرکت میکرد اوقاتیکه ذوالفقار خان سردار بیچک فتحی
خان افغان مامور شد شبی حضرت خاقان در عالم رویا ذوالفقار خان را دیده بودند
که برهنه و بدون لباس باطاق پادشاه وارد شد و بشدت می لرزد حضرت خاقان
از این واقعه بطوری پریشان خاطر شدند که نیمه شب حاجی میرزا محمد لله
شماع السلطنه را که در علم تعبیر بی نظیر بود احضار و با کمال تشویش خواب بر بیان
فرموده تعبیر آنرا خواستند حاجی بعرض رسانید که این خواب رویای صادقاته
و آیت فروزیست از آن رو که ذوالفقار شمشیر فتح است و برهنگی آن برآمدن از
غلاف و لرزیدنش حرکت و حمله بر دشمن است فتح با ذوالفقار خان خواهد بود
گویند تاریخ رویا را ثبت نمودند مطابق باروز فتح ذوالفقار خان و شکست فتحی
خان بود وقتی که تدارک عروسی شاه رضوان پناه را می دیدند و جشن بزرگ
مرحومه مهد علیا طاب تراها بود درین بین شاه مرحوم بشدت ناخوش شده

آنها خیلی معتبر بودند مثل ذوالفقار خان سردار عیسی خان سردار و غیره در او آخر
دولت آن وضع بآن ترتیب باقی نمانده بود صبح ها آقا محمد رضا و رجایی خان
و چالانچی خان بعلم خانه می آمدند لباس بازیگرها طوری بوده که بجز صورت هیچ
چیز آنها پیدا و نمایان نبوده خواجها می نشستند آنها مدتی پیش استاد مردانه مشق
میکردند بعد از آمدن منزل در وقت معین استاد مینا و استاد زهره هر یک
مشغول تعلیم دسته خود می شدند در مجلس که بازیگران حضور بهم میرسیدند
اکثر اوقات آقا خان پسر مصطفی خان عمو که در آن وقت بحکم حضرت خاقانی
از دیدگان محروم شده بود طرف صحبت و گفتگو بلکه بلکه همساعر و همزانی
خاقان بود و کمال مرحمت با او میشد حتی مکرر گفته است با التفات بی نهایت
حضرت خاقان ایدا بخیا لم نیرسد که چشمی داشتم و از اینکه مرا کور کرده اند
افسرده خاطر باشم شخص آقا خان قاجار هم بسیار خوش معاووه و شیرین کلام
و با فهم بوده مثل سایر قاجارهای آن عهد بد زبانی و خشونت طبع نداشته است

مشری خانم - شاه پسند خانم

از اهل شیراز است مدتها طرف التفات حضرت خاقان واقع بوده هیچک
از خادمان حرم بیش از او صاحب اولاد نبوده با آنکه چند تن از اولادش
وفات یافته بود بعد از فوت حضرت خاقان سه پسر و چهار دختر داشت اسامی
آنها از اینقرار است (محمد مهدی میرزا) (محمد امین میرزا) (محمد هادی میرزا)
(حب نبات خانم زوجه میرزا محمد خان عمو) (باشا خانم زوجه سهراب خان صدوقدار)
(فرزانه خانم زوجه حسینی خان معیر الممالک) (مرحبهان خانم عروس قاسم خان
قوللر آقاسی باشی) مشتری خانم در علم موسیقی مهارت کامل و بالفطره آوازی
سرشار داشت گویند شبی خاقان مرحوم با (شاه پسند خانم) مادر کیقباد میرزا
و کیکاوس میرزا و کیخسرو میرزا در طبقه اول برج جهان نما بعشرت و راحت
پسر میردند مشتری خانم در طبقه دوم بود این شعر را با آواز بلند خوانده بود
بالای بام دوست چو نتوان نهاد پای هم چاره آنکه سر بنهم زیر پای دوست
آقا اسمعیل پیش خدمت باشی در مهنای خانه خودش که در محله دروازه شران
و درین زمان متعلق با اولاد مرحوم موبد الدوله است همین شعر را شنید و نوشت
برج جهان نما مشرف بباغ و میدان ارك بود بعضی چنین گویند پیش خدمت باشی
آنشب از اصفهان آمده در دروازه بسته بوده است دریکه برج نزدیک دروازه
شاهزاده عبدالعظیم نا صبح میماند و این شعر را با آواز مشتری خانم از بامیکه
برج شنیده و نوشت و زمانی که بحضور خاقان مشرف شد عرض کرد که صدای
مشری خانم بطوری دیش بگوش من رسید که شعرش را نوشتم بالجله این خانم
قریب صد سال عمر کرد در آخر هم حالت طرب و مسرت از و نمایان بود هیچوقت
چرا و رامهموم و افسرده ندیدند هر وقت حضرت خاقان بسفری عزیمت میفرمود در
هنگامی که چکمه و شلوار میپوشیدند مشتری خانم باید مشغول خواندن باشد در
سفر آخر که تشریف فرمای اصفهان میشدند مشتری خانم برسم مالوف مشغول

شبی حضرت خاقان در خواب دیدند که شاه مرحوم را خواجه کرده اند در نهایت آفسردگی بیدار شده حاجی میرزا مجدداً احضار و صورت خواب را با اضطراب خاطر ملوکانه که از آن حاصل شده بود بیان فرموده بودند عرض کرده بود خواجه بمعنی بزرگ و آقا است کسی را که پادشاه عالم بزرگ کند و آقامی بدهد اعلی درجه شرافت و خواجهگی برای او خواهد بود خاطر همایون از حسن تعبیر بغایت خوشوقت شد همه ساله حاجی میرزا محمد مبلغی مرسوم و موجب خلعت میگرفت و خدمت محوله باو همین تعبیر خواب بود در سیزدهم عید نوروز تمام اهل حرمخانه میبایست در باغ پادشاهی حاضر شوند و باع قرق شود

مادر شاه قلی میرزا - آی باجی - غنچه دهن - گنجشکی

مادر (شاه قلی میرزا) که دختر محمد علیخان زند بود باتفاق (آی باجی) دختر مجنون خان پازکی می بایست به عمارت کلاه فرنگی شاه شهید که مجلس تحویل در آن جا منعقد می شد و بعد از تحویل در های آن بسته بود بیاند احدی بخوانچه ها و مجموعه های اسباب تحویل دست نمیزد روز مزبور در اطاق باز میشد این دو خانم در حضور حضرت خاقانی دو ظرف از آن خوانچه ها بر میداشتند و میان باغ انداخته می شکستند بعد از آن تمام اهل حرمخانه آن ظرف را بایست بشکنند و اسباب هفت سین را بجا کنند بیکدگر میریختند و فریاد ها و خنده ها و زد و خورد های غریب میشد بعد از اتمام این کار (غنچه دهن) و (گنجشکی) که از خدمه حرم بودند دو نفر کنیز سیاه تنومند را که یکی (گل عنبر) و دیگری (مشک عنبر) نام داشتند و سپرده بدار الله وردیخان حبیه دار بودند می آوردند و مادر الله وردیخان مزبور از خدمتکاران و الله مرحوم خاقان بود که در حیاط مشهور عباسعلی منزل داشت بلور خانها و چینی خانها و فرش خانها و رختخواب خانها سپرده باو بود مشارالیه با غنچه دهن و گنجشکی که مشاطگی گل عنبر و مشک عنبر را کرده بودند می آمدند این دو کنیز قوی هیکل را می آوردند زنها جمع میشدند این دو کنیز را با لباس میان حوض می انداختند و آن دو نفر در میان حوض آب مشغول کشتی میشدند مابقی در اطراف حوض ها بپوش میکردند بعد که کنیزهای مشارالیهما از آب بیرون می آمدند موقع شایاش میشد خود خاقان بدست مبارک شاهی زیادی میپاشیدند همه اهل اندرون در آن موقع بهم میریختند از خانها و شاهزاده خانها و خادمان حرم بلکه غلام بچه ها و خانه شاگرد و خواجه سرایان برکه یکدیگر میزدند پول را از زمین میریختند آنوقت شاهزادگان می آمدند بحضور آش ماست مخصوصی که طبع حضوری بود و دیگرها بر سر بار بود یک گاودوش چینی یعنی کاسه که دسته داشت و او را شیرخوری می گفتند هر یک در دست داشتند و با همان ظرف آش از دیگرها برداشته می خوردند غذا در آن روز منحصر بهمین آش بود و بهمین طریق مذکور خورد میشد بعد از صرف آش در خدمت حضرت خاقان مشغول بقمار میشدند در این وقت الله یار خان آصف الدوله و منوچهر خان معتمد الدوله و سپهدار هم حاضر بودند بر

باخت زیاد میشد روز سیزده عید باید بدین منوال بگذرد و روزهای برف هم اگر بشکار می رفتند مجلس قمار فراهم بود شبها هم همیشه اسباب قمار در کار بود جز شب جمعه که تمام شاهزادگان در حضور خاقان می نشستند ظل السلطان دعای کمیل را بلند میخواند و همگی با او میخواندند و بعد از صرف شام مرخص میشدند هر وقت میل بقمار نمیفرمودند شاهزادگان را مرخص نمینمودند خودشان بیشتر بخواندن تاریخ مشغول بودند یا محمد ولی میرزا را میخواستند اواز تاریخ حکایت میکرد منوچهر خان معتمد الدوله ایچ آقاسی باشی و خواجه باشی بود وقت شام و ناهار از بیرون باندرون می آمد این شام و ناهار سوای شام و نهار است که نه نه کوچک ترتیب میداد خوانچه ها بر سر خواجه ها بود آقا سعید آفتابه لکن طبل را از بیرون بر میداشت معتمد الدوله پیش روی خوانچه بود آغا سعید در عقب او صدر الدوله با صغر سن بجهت نیابت نظارت همراه خوانچه بود در حیات چشمه که میرسیدند آفتابه لکن را خود معتمد الدوله بدست میگرفت و می آورد بر زمین میگذاشت و می ایستاد تا خوانچه را خواجها و بروی اطاق مشهور به تنبل خانه که در آن شام و ناهار چیده میشد میگذاشتند بفرمایش والده شعاع السلطنه وضع سفره فراهم می آمد

آلا گوز خانم - شمه از حال منوچهر خان طرد الالباب - گوهر خانم

فرایاگی که از کنیزهای آغا باجی بود و مادر سلطان حسین میرزا میباید با غنچه دهن باجی و دو نفر دیگر از کنیزهای میانداری که سابقاً حالت آنها نوشته شده است شبی یک نفر و روزی یک نفر بعد از چیدن سفره می آمدند و سری فرو می آوردند معلوم میشد که شام یا ناهار حاضر است یکی از آنها بحضور شاه می آمد دیگری بحضور شاهزادگان که در بالاخانه مخصوص فخر الدوله نشسته منتظر اخبار بودند میرفت پس از آنکه حضرت خاقان بر سر سفره می آمد شاهزادگان نیز حاضر شده اذن جلوس حاصل میکردند عقل و دولت و کفایت منوچهر خان معتمد الدوله از عهده تحریر خارج است شان او بطوری بود که اکثر اوقات در کارهای بسیار عمده دولتی طرف مشورت خاقان واقع میشد که وقت قمار با فرمانفرما و ملک آرا و سایرین رو بروی خاقان مرحوم می نشست و خریف آنها بود بلکه غالباً خاقان مرحوم می فرمودند من با منوچهر خان شریک هستم در همان زمان ملقب بمعتمد الدوله بود ولی رسم حضرت خاقان این بود که از شاهزادگان و اهل حرمخانه و طبقات نوکر احدی را بلب خطاب نمی فرمودند منوچهر خان باین لقب و آن تقرب و منصب همان آفتابه لکن را با کمال افتخار بر میداشت هر وقت حضرت خاقان بیرون میرفتند معتمد الدوله پیش روی شاه بود و در عقب او گوهر خانم که از زنان محترمه و دختر طغیانی آقای قاجار از بنی اعمام خاقان مرحوم بود مشارالیه چاق طلای بزرگ در دست داشت پیش از آنکه شاه بعمارتی وارد شود او وارد می شد و با اواز بلند میگفت (گچلین از کنیزان و غلام بچه گان و خواجه سرایان هر کس در عمارت بسود بزودی

مادر ملك آراء - خديجه خانم - زينب خانم

که همشیره خان اعتضادالدوله است زوجه مهديقليخان برادرشاه شهيد بود که ابراهيم خان عمو را از آن مرحوم آورد بعد از وفات مهديقليخان شاه شهيد دختر دائی خود شانرا بخاقان مرحوم دادند و در حرمخانه خاقانی ملك آرا و دو همشيره اش از او متولد شدند که یکی (خديجه خانم) ملقبه به حاجي شاه زوجه اسمعيل خان ملقب بسپه سالار پسر اعتضادالدوله بود و ديگری زينب خانم زوجه مريخ شاله برادرزاده مرحوم خاقان است زمانیکه ابراهيم خانرا با مادرش شاه شهيد بخانه خود آورد شکرو شادی میفرمود که حالا صاحب سه پسر هستم که مقصود خاقان مغفور و حسيقليخان برادرش و ابراهيم خان ظهيرالدوله است يکنفر زنی که مرحوم خاقان بموجب شرحی که قريبا نگاشته میشود خودشان برای هر يك از شاهزادگان تزويج میفرمودند در حضرت شاهانه دارای انواع احترام بود زنهای نجيبه و مشخصه حضرت خاقان هم در خدمت خاقان شهيد خیلی محترمه بودند بخصوصی در حق والده مرحوم وليعهد رضوان مهد بقدری شاه شهيد التفات و احترام میفرده که مرحومه مهد عليا والده خاقان غالبا از اينباب ملول و باطنا مکدر بودند چنانچه در تولد مرحوم ظل السلطان جيقه الماس شاخه دار تخمه لعل را بتوسط نسا باجی که یکی از بزرگ زادگان طالش و از زوجات حضرت خاقان بود و گوهر شادخان عروس خان نایب قاجار دولو از بطن اوست فرستاده که بر گاهواره مرحوم ظل السلطان آویخته که همیشه در سلامهای رسمی ظل السلطان آن جيقه را میزد چون والده مرحوم وليعهدزود مرحومه شد نسا باجی علی شاه مرحوم را بزرگ کرد و مشهور بمادر ظل السلطان شد از والده مرحوم وليعهد و ظل السلطان يك دختر هم متولد شد که (گوهر ملك خانم) مشهور بشاه بی بی است چون محمد امين خان نسقی باشی قاجار دولو مادرش همشیره امير خان سردار بود و با وليعهد رضوان مهدخاله زاده بودند شاه بی بی را با تزويج نمودند ولی از شدت تند خوئی طلاق اختیار کرده بعدا مرحوم ميرزا ابولقاسم قائم مقام مزاجت او واقع شد بجهت همین طلاق گرفتن از نسقی باشی مرحومان خاقان خلد مکان و وليعهد غفران مهد باطنا از او رنجيده شدند میگویند وليعهد مرحوم همیشه میفرمودند گوهر ملك خانم خواهر من نیست بلکه خواهر ظل السلطان است دخترهای قاجاریه که بزنی شاهزادگان بخانواده سلطنت می آمدند چند قسم شئونات داشتند که در حق بزرگ زادگان غير سلسله قاجاران رسم و فقرات نبود در تخت روان می نشست و آنچه از ایل از شاهزادگان می آمد اگر از سلسله نبود در تخت روان می نشست و آنچه از ایل جلیل بود باید بکجاوه شتر بنشیند مهارشتر را وقت سوار شدن عروس یکی از اقوام معتبر داماد میبایست بگیرد تا عروس سوار شود و قتيکه دختر فتحعليخان دولورا که والده مرحوم وليعهد باشد برای خاقان مغفور می آوردند میگویند خود شاه شهيد برای تالیف قلوب و دلربائی از طایفه بوخاری باش تشریف بردند و مهار اشتر را گرفتند که

پنهان میشدند بعضی از خانها اگر میخواستند در باین ارسی همان اطاق ایستاده بودند گاهی حضرت خاقانی اظهار التفات بآنها می فرمود اگر مطلبی داشتند عرض میکردند

وضع نشستن خاقان مرحوم در سفره

بهاءالدوله و شعاع السلطيه و سيف الدوله هم هر وقت در طهران بودند بسمت چپ و در صف شاهزادگان کوچک جای داشتند

وضع نشستن در سر سفره خاقان مرحوم این بود که در سه سمت سفره شاهزاده گان می نشستند يکطرف طول و دوطرف عرض جای آنها بود ظل السلطان رو بروی حضرت خاقانی می نشست سايرين بترتيب سن خود از طرفين ظل السلطان می نشستند يکقسم ديگر که ضلع طول سفره واقع و محل جلوس حضرت خاقانی بود طرفين ایشان که مسافتي خالی بود در جانب راست هر وقت مرحوم وليعهد رضوان مهديا شاهزاده محمد علي ميرزا یا فرمانفرما یا ملك آرا بودند می نشستند و در جانب چپ شاهزادگان کوچک بودند و بنا بر احترام مادرهاشان داخل در آن سه سمت نمیشدند برخلاف یاسای شاه شهيد خاقان خلد مکان در ایستادن اولادش ملاحظه بزرگی و کوچکی و آقا و اینی را میفرمودند نه رعایت نجابت و اصالت طرف و مادر را و الاحساب آباء هر که بحسب سال کوچک تر بوده زیر دست میایستاد سواي مرحوم وليعهد که از عهد سلطنت خاقان سعید شهيد تازمان پادشاهی پدر ولا کهر خود در هر موقع بر ساير اخوان مقدم بود در موقع سلام ایستادن در اطاق بهیچوجه مرسوم نبود در سلام شاه شهيد که مطلقا احدی در اطاق نمی ایستاده اوایل سلطنت خاقانی هم بهمان یسا گذشت در اواسط دولت والده شعاع السلطنه و تاج الدوله و خازن الدوله عارض شدند که مرحمت حضرت خاقان چگونه مقتضي است پسر های ما با درجه و شانی که دارند زیر دست بعضی از برادرهای ديگر که شانی ذاتی ندارند بایستند و مثل بهاء الدوله و شعاع السلطنه و سيف الدوله در صف نعل کيقباد ميرزا و شاپور ميرزا واقع شوند حضرت خاقان مقرر فرمودند که شاهزادگان مفصله الاسامی (شعاع السلطنه) (بهاء الدوله) (سيف الدوله) و (سيف الله ميرزا) و (نيرالدوله فرخ سير ميرزا و (عضد الدوله) داخل صف سلام نباشند بلکه در اطاق بایستند چون کيکاوس ميرزا را هم دختر ابراهيم شیشه ای به پسری خود قبول کرده بود چنانچه سبق ذکر یافت لهذا بنا بر خواهش آغا باجی او نیز از ایستادن در صف معاف و داخل در اطاق میشد و با شاهزادگان فوق می ایستاد ديگر احدی حق ایستادن در اطاق را نداشت این اجازه و تدبير را هم خاقان مرحوم محض آن فرمودند که وضع احترامات بزرگی و کوچکی و ملاحظه کبرين از ميانه اولادشان برداشته نشود

ایروانی است گلین خانم حیدرقلی میرزا دختر مهرعلیخان قاجار قوانلو برادر زاده شاه شهید است گلین خانم محمود میرزا نیز دختر محمدخان ایروانی است گلین خانم همایون میرزا دختر میرزا شفیق صدر اعظم است گلین خانم الله وردی میرزای ملقب بنواب دختر حسین قلیخان برادر مرحوم خاقان است گلین خانم منوچهر میرزا نیز دختر آن مرحوم است خط شکسته را درست و خوب مینوشت و طبعی موزون داشت این شعر از اوست :

(شعر)

چشمه آن لب از چشمه حیوان بهتر منزل و منظرت از روضه رضوان بهتر
آنکه در بند گیت داده سرو دستاری بودن در گیت از تخت سلیمان بهتر
گلین خانم اسمعیل میرزا بر احمد علی میرزا نیز دختر های مرحوم حسین قلیخان بودند

گلین خانم کیقباد میرزا دختر حاجی رضا قلیخان قارجاردوللو است گلین خانم حاجی بهرام میرزا دختر لطفعلی آقای قارجار قوانلو از بنی اعمام خاقان است گلین خانم شاه پرور میرزا نوه مرحوم میرفندرسکی از اجله سادات است که همشیره مرحوم میرزا غلامشاه باشد گلین خانم ملک قاسم میرزا دختر مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام از سادات هزاره است گلین خانم سیف الله میرزا نیز از سادات نوه میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله است علیرضا میرزا ملقب بحکیم گلین خانم نخواست و نگرفت و جان خود را خلاص کرد جهانشاه میرزا نیز تقلید او را کرد جهانسوز میرزا و عباسقلی میرزا و اورنگ زیب میرزا و سلطان حسین میرزا هم گلین خانم نگرفتند گلین خانم هرمز میرزا و صاحبقران میرزا دخترهای ابراهیم خان سردار قارجاردوللو بودند گلین خانم ملک ایرج میرزا دختر خانلرخان زند که از طرف ما در عهد زاده حضرت خاقان و ملقبه باصفه بود وزارت تاج الدوله را داشت گلین خانم سلطان مصطفی میرزا نیز دختر خانلرخان عمه زاده خاقان است گلین خانم کیکاوس میرزا دختر فرضی بیک شاهسون ساریخان بیگلر همشیره زاده آغا باجی است گلین خانم سلطان محمد میرزای سیف الدوله دختر نظر علیخان شاهسون ساریخان بیگلر و او نیز همشیره زاده آغا باجی دختر ابراهیم خان شیشه است گلین خانم شاهقلی میرزا و دختر محمد خان نایب قاجار دوللو است گلین خانم محمد مهدی میرزا دختر مهر علیخان قوانلو برادر زاده شاه شهید است گلین خانم فرخ سیر میرزای نیر الدوله نیز دختر مهر علیخان و گلین خانم یحیی میرزا نوه مهر علیخان مزبور است گلین خانم کیخسرو میرزا و پرویز میرزای نیر الدوله دختران مرحوم محمد باقرخان بیگلر بیکی قاجار دوللو خالوی شاه مرحوم هستند گلین خانم کیومرث میرزای ابوالملوک دختر محمد حسنخان نسقی باشی قاجار دوللو است گلین خانم سلیمان میرزا دختر حاجی محمد حسین خان صدراعظمی که از طرف مادر دختر زاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله صدر اعظم شیرازی است همشیره بطنی ابراهیم خان ناظر میباشد بقدری خوش سیما بود که حسب الامر خاقان هر وقت خدمت شاه میرسید میباید بهیچ قسم

عروس سوار شود ثانیاً یک کلاه بنه دوزی مقنول مثلث در خزانه بود که عروسهای از سلسله جلیله را سه روز بعد از عروسی عروس را بروی تخت بسیار بزرگی می نشاندند آن کلاه را بر سر آن میگذاشتند جیفه مرصع بزرگی بر آن کلاه میزدند و نهای خوانین قاجار دور آن تخت چوبی میکشیدند درین چوبی میبایست تمام زنان تراکه که آنوقت برسم کرد بودند بیایند چوبی بکشند اگر عزائی هم روی میداد و نهای تر کمان در حرمخانه بهمان قاعده ایلست مشغول عزاداری بودند شاه شهید و خاقان مرحوم مکرر میفرمودند ما با تر کمان همسایه و همخانه هستیم از ایل ماجدا گانه نیستند در عیش و عزای میباید با ما باشند اسم عروسها را گلین خانم خطاب میکردند و آن کلاهی که بر سر گلین خانهای سلسله قاجاریه میگذاشتند اسمش دنکه بود این عروسها یک مفارحتی بسايرداشتند که بلفظ ترکی می گفتند ما (دنکه لی گلین هستیم ثانیاً عروسی که از سلسله بود وقتی که او را می آوردند باید ادا قاطع مطبخ سرای حضرت خاقان را بیوسد بعد او را بحضور ببرند را بعد این عروسهای از سلسله بطور ایلست از برادر شوهرشان رونی گرفتند رسم و یاسای حضرت خاقان آن بود که یک نفر زن متشخصه بعقد دوام برای هر یک از پسر های والا گهر می گرفتند و آن زن بود که میباید بلقب گلین خانم خطاب شود طلا و تهره و جواهر و ملبوس و اثاث ایلست و سایر لوازم این عروس را میبایست خازن الدوله از خزانه بدهد بعد از آن یک زن اگر شاهزادگان زنی از هر قبیله و از هر قبیل می خواستند بگیرند مختار بودند و مخارج در عهده خودشان بود بیشتر عروسهاییکه خاقان مرحوم برای پسرهای خود می آوردند از ایل جلیل بودند از این تفصیل ذیل معلوم خواهد گردید معدودی که از سلسله و خانواده های سایر بزرگان بودند گلین خانم مرحوم ولیعهد دختر میرزا محمد خان بیگلر بیکی قاجا دوللو است که در عصمت و بزرگ منشی ثانی رابعه و بلقیس محسوب میشد والدۀ شاه مرحوم است (گلین خانم) شاهزاده محمد علی میرزا دختر احمد خان بیگلر بیکی مراغه ایست (گلین خانم) محمد علی میرزای ملک آرا گلیری خانم ملقبه یسرای ملک دختر مرتضی قلیخان برادر شاه شهید است (گلین خانم) محمد ولی میرزا نیز دختر مرتضی قلیخان است گلین خانم حسینعلی میرزای فرمانفرما دختر امام قلیخان بیگلر بیکی افشار ارومیه ایست گلین خانم حسنعلی میرزای شجاع السلطنه دختر ابراهیم خان سردار قاجار دوللوست

گلین خانم محمد تقی میرزای حسام السلطنه دختر حسینخان دنبلی بیگلر بیکی خوی است که همشیره زاده آغا باجی دختر ابراهیم خان شیشه بود گلین خانم علی تقی میرزای رکن الدوله دختر مصطفی خان برادر شاه شهید است گلین خانم شیخعلی میرزای شیخ الملوك هم دختر میرزا محمد خان بیگلر بیکی و خالۀ شاه مرحوم است گلین خانم محمد رضا میرزا نیز دختر مرحوم میرزا محمد خان است گلین خانم علی شاه ملقب بظل السلطان دختر حسین قلیخان برادر خاقان است گلین خانم عبدالله میرزای دارا دختر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار قوانلودای شاه شهید است گلین خانم امام وردی میرزای کشیکچی باشی دختر محمد خان قاجار قوانلوی

دیگر در حقیقت داخل اداره جده ایلخانی بودند زمانی که مقتول شد سی هزار تومان نقد و جنس متروکات داشت .
(یعقوب خان خواجه) که نان و گوشت و روغن برنج و هیزم و ذغال و سایر لوازم کارخانه حرمخانه بفرار خور هر یک بدستباری او و پدر میرزا قاجار مشرف که از اول دولت شاه شهید تا آخر دولت شاه مرحوم بمشرفی حرم خانه و کارخانه باقی بودند عاید میشد از معتبرین خواجهها بود بعد از وفاتش هفتاد هزار تومان اشرفی نقد از صندوقخانه او بخزانة دولتی وارد شد سوای املاک و سایر مخلفات (آغا مبارک) و (آغاسید ابراهیم) و (غلام تاج) هرسه خواجههای تاج الدوله بودند که بقول عوام از شدت تشخیص باج بهیچ یک از این خواجهها نمیدادند .
(آغاالماس) خواجه خازن الدوله مختار ورود و خروج تمام اهل حرم خانه بود منتهای شخصیت را داشت .

(آغاسعید) در اواخر خود را باستقلال نایب ، عمده الدوله منوچهر خان می دانست (خسروخان) تا ممکن بود خودش را داخل این طبقه نمی کرد و بلکه باشی بود زیرا که می گفت پدر من در گرجستان از پدر منوچهر خان نجیب تر بوده هر قدر منوچهر خان آرام بود خسروخان تنیدی داشت در هر کاری که سختی و شدت عمل لازم داشت بتدبیر خاقان مرحوم اورا مامور می کرد چندان اعتقاد بعقل او نداشت دولت و اعتبار او را اکثری از اهل عصر حاضر دیده اند حاجت شرح آن نیست .

(آغا حسین بلوچ) از اسرای شاه شعیب بود با نهایت تجمل حرکت می کرد و از نمره اوقلا سی نفر دیگر بودند که اسامی آنها در نظر نیست (حاجی میرزا علیرضای خواجه) (*) برادر حاجی قوام شیرازی بود خاقان مرحوم بقدری از او احترام می کرد که خسروخان و منوچهر ابدیان درجه نبودند همیشه حاجی دائمی خطاب میفرمود جهت این خطاب از قول صدرالدوله بود چون والدۀ ابراهیم خان ناظر همشیره حاجی میرزا علیرضای مذکور بوده آنها او را حاجی دائمی می گفتند حضرت خاقان هم محض التفات و احترام اینطور میفرمودند .

در ذکر بعضی از جشنهای بزرگی که برای نبات محترمت حضرت خاقان مغفور اسکنه الله فی غرف الجنان واقع شده که حالت تاریخی دارند و امثال آن اگر در زمان خلفای عباسی و سایر اتفاق افتاده کمنال السایر اشتبار و در صفحه روزگار انتشار یافته است .

عروسی عصمة الدوله

عصمت الدوله مجنون خان باز کی که سلفا عن خلف باولاد فتحعلیخان قاجار جد بزرگوار حضرت خاقان بخلوص طوبیت رفتار می نمودند و پس از نهضت شاه شهید از شیراز و وصل موکب ایشان بخار و ورامین مجنونخان مزبور حامل بیغام

(*) قنات حاجی میرزا علی رضا که سرچشمه طهران مظهر آن می باشد یکی از آثار جاویدان و صدقات جاری آن شادروان می باشد کوهی کرمانی

آرایش نکرده باشد (محبوب خوب روی چه محتاج زیور است) گلین خانم فتح الله میرزای شجاع السلطنه دختر ابراهیم خان ظهیرالدوله قاجار قوانلو برادرزاده شاه شهید است گلین خانم ملک منصور میرزا دختر حسینقلی خان بیگلربیگی ارومیه دائمی زاده خودش است گلین خانم بهمن میرزای بهاء الدوله دختر مهدیقلیخان قاجار دوللو بیگلربیگی استرآباد است گلین خانم سلطان سلیم میرزا دختر جهانگیرخان نوه صادقه خان شقاقی است گلین خانم محمد هادی میرزا نوه میرقلیخان قاجار قوانلو است گلین خانم علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه دختر حسنخان افشار است گلین خانم کامران میرزا و سلطان ابراهیم میرزا دختران سلطان احمد میرزای عضدالدوله دختر امیرخان سردار قاجار دوللو خاله زاده مرحوم ولیعهد هست گلین خانم محمدامین میرزا دختر حسینعلیخان قاجار دوللو نوه مصطفی خان برادر شاه شهید است گلین خانم جلال الدین میرزا دختر شهساز خان دنبلی است گلین خانم امان الله میرزا نوه حسینقلی خان قاجار عزالدنیلو است .

چون در صفحات قبل ذکر می از خواجه سربان حرمخانه حضرت خاقانی نشده مختصری از شئون مرحومان منوچهرخان و آغابهرام یاد کرده شد مناسب دید که شبه از حالات محفوظه بقیه خواجهها نگارش دهد خصوص آنانکه جهت اشتباری داشته اند که بکلی متروک نباشد بلکه این طبقه نوع استحقاقی دیگر دارند زیرا که از آنها اصل ثابت و نسل باقی درین عصر نمانده که بقای نام و نشان آن ها باشد اگر چندی دیگر بگذرد کان لم یکن شیئا مذکور خواهند بود .

در زمان خاقان سعید شهید خواجه سربان بسیار کم بودند آغا جعفر معتبر و مابقی که معدودی میشدند سپرده باو بودند وضع آن زمان یا زمان سلطنت خاقان مغفور تفاوت کلی داشته اهل حرمخانه در زمان سلطنت شاه شهید که بانوی حرم مهد علیا والدۀ حضرت خاقان مرحوم بود جلودارهای زنهای ترا که بودند که بدکهای آنها را می کشیدند آبداری و قبل منقل را کنیز ها میزدند امکان نداشت که مردی متصدی خدمت یکی از اهل حرم باشد و لسی در زمان سلطنت خاقان خواجه سربان بسیار بودند که بعضی از آنها در طی اوراق قبل مرقوم گردید و برخی اکنون نگاشته می شود .

(آقا کمال) که امورات اهل بازیگرخانه در دست او بود منتهای جلال را داشت و کارهای خیر از او صادر میشد کاروانسرای رباط کریم از بناهای اوست موقوفاتی بقاعده قرار داده بود گویا آن موقوفات رفته رفته از میان رفته و میروند و آن رباط رو بخوابی خواهد گذاشت .

(آقا یعقوب) که در هنگامه قتل ایلچی خود را به روس ها بست اهل اسلام در آن بلوای عام او را قطعه قطعه کردند یکی از خواجهائی بود که رسیده گی باسباب اطلاق حضرت خاقان مینمود و با آغا علی عسکر و چند نفر

و واسطه اصلاح مابین خوانین قوائلو و دوللو بود بعد از آنکه آی باجی دختر خان مشارالیه بزنی حضرت خاقان درآمد دختری آورد که اسمش سلطان بیگم و ملقبه بمصبت الدوله بود این اول دختریست که خاقان مرحوم بخارج از سلسله قاجار دادند حاجی محمد حسینخان صدر اصفهانی که در آن اوقات کوکب اقبال و طالعش در اوج ترقی بود با آن سخاوت سرشار و وسایط بسیار از اتدرون و بیرون برانگیخت و سلطان خانم را برای پسر خود ابراهیم خلی خواستگار شد تمام روسای قاجاریه شمشیر هابر کمر بسته آمدند در اطلاق نقاشخانه جنب تخت مرمر نشسته بالصراحه گفتند هرگاه این وصلت که مایه تخفیف شئونات سلطنت است واقع شود از نوکری استغنا خواهیم نمود گویند مرحوم فتعلیخان کاشانی ملک الشرا چون بامر مرحوم صدر اصفهانی کدورتی داشت تخم این خیالات را کاشت حضرت خاقان فرمودند :

شما در ایلایت هر چه بگوئید صحیح میدانم اما میرزا محمدخان بیگلربیگی از طرف شما و علی نقی میرزای رکن الدوله از جانب من مجلس تشکیل داده مشاورت نمایند هر قسم نتیجه مذاکرات شما شد ما را در آن سخنی نخواهد بود شما هم به همان نتیجه متقاعد شوید فرمایش شاهانه را اطاعت نمودند همانا بیگلربیگی مزبور رفتاری داشت که به هیچوجه میل قلبی حضرت خاقان را از دست نمی داد پس از انعقاد مجلس امر هما یونی را مرحوم رکن الدوله بدین موجب ابلاغ و گوشزد روسای قاجار نمود که آنچه برادر زادگان شخص سلطنت بودند تدارک و مخارج از خودم داده عروسی آنها شد بنی اعیام و محترمین ایل جلیل هم از قوائلو و دوللو هر یک خواستکاری نمودند شرف مصاهرت یافتند و هنوز دختران زیاد در خرخانه هستند اگر مایه و ثروتی دارید که شاهزاده خانهای متعذر را نگاهداری کنید بسم الله خواستگار شوید و مضایقه نبرود و الا چگونه راضی میشود که دختران من در خرخانه بمانند و یکی از اعیان حضرت داده نشود بیگلربیگی که وکالت از روسای قاجار داشت ابلاغ این فرمایش را تصدیق نمود و روسای قاجار رانیز از یو خاری باش و آشاقه باش مصاهرت ابراهیم خان پسر صدر را امضا نمودند و نخستین عروسی که از خانواده سلطنت بخارج سلسله داده شده همین بود سخاوت جبلی حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی که در عصر خود حاتم راثانی بود با وزارت مملکت ایران معلوم است در هیچوجه موقع که میخواهد دختر از خاقان بگیرد چه اقتضا و اثری خواهد داشت و بجه تفصیل اسباب این عیش فراهم آمده هیچیک از دختران خاقان باین وضع و اثاث تجمل عروس نشده مبلقی شال های کشمیری بجای پنبه و کهنه میان مشعل ها سوخته شد و چقدر کیسهای اشرفی که مرحوم صدر بجای شاهی شاباش و ثنار می کرده است و چه جواهر نفیسه که بر سر عروس ریخته شده بذل و بخششی که مرحوم صدر روز عروسی ابراهیم خان ناظر برای اعتبار و افتخار خود بکار برده چشم روزگار کمتر دیده است و شرح آن موجب تطویل خواهد بود این سخن پایان ندارد ای عمود استان آن دقوقی را بگو عبدالله خان امین الدوله اصفهانی هم برای پسرش میرزا علی

محمد خان که وزیر این الوزراء محسوب بود از خاقان مرحوم استدعای دختر نمود بمناسبت آنکه اصفهانی و اهل ملک بودند با تاج الدوله می خواست خویشی حاصل نماید خورشید کلاه خانم دختر تاج الدوله را برای پسرش مستدعی شد خاقان مرحوم منتهای میل را باین مطلب داشتند زیرا که محسنات صوری و معنوی میرزا علی محمد خان هم همه قسم جلب قلوب می کرد و مستعد انواع ترفیقات و برتری بود - در حسن صورت بیمثال بود در کفایت و در آیت ثانی نداشت همچنانکه در سن پانزده سالگی بکرات عدیده بایدرش مجادله میکرد که چرا بخصوصیت فرمانفرما و شجاع السلطنه چشم از بندگی مرحوم و ولیمه پوشیده است در همان غفوان شباب بنظر حقیقت دیده و دانسته بود که عاقبت این کار بد است و از اولاد و امجاد حضرت خاقانی آنکه بر ازنده تاج کیانی گذاردن و بر تخت مرمر بر آمدن باشد و ولیمه و مبرور طاب نراه است همیشه اصرار داشت که روی کاغذ را مهر نماید و میگفت اگر بقاعده عرف این شان برای من حاصل نشود بقانون شرع انور حاصل خواهد شد در زمان پدر با آنکه خیلی جوان بود همیشه با ارباب علم و کمال بسر میرید و خودش هم در اغلب فنون دارای مقام بلند بود خط نسق و نستعلیق را خوب مینوشت در نظم و نثر عربی و فارسی بسیار فصیح بود اشعار او در عربستان و ایران البته مشهود صاحبان کمال گردیده این دو شعر را در بدو جوانی و حدائق سن که طبعش بعلوم فقه و اصول مایل نشده و هر چه داشت اصول بود گفته و چون در حقیقت از آن عالم سیاق و سباق ملکه طفولیت این طرز بیان مستحسن بود ذکر آن شایسته است و الا قضایه عربیه و غیره که گفته بسیار است

دوش که بودم حریف چنگ و چاقه مطرب مجلس نواخت این بترانه زلف طرب را می است شانه بتحقیق می چو نباشد نه زلف بادو نه شانه چندین شبهه ریاضی را تکمیل نموده و سایر علوم را بدرجه عالی تحصیل کرده بود در تیر اندازی و اسب دوانی در عصر خود بی نظیر بود این شرح بینهایت کز حسن یار گفتیم زمانی بود که در عین جوانی در عجم بود پس از آنکه براق عرب رفت درجه فیهش بجائی رسیده بود که مرحوم شیخ مرتضی رضی الله عنه مکرر فرموده است و تنبیه میرزا علی محمد خان نظام الدوله در مجلس درس من حاضر نیست نمیدانم چه میگویم وقتی که حاضر است آنچه می گویم در کمال ملاحظه می گویم مهر خود را بطوری که دلش میخواست بر روی کاغذ زد و قهقهه کامل شد که بهمه کوره رفته و از هر جا با خبر بود این شرح را از مرحوم آقا میرزا تقی علی آبادی شنیدم که میگفت چون فیما بین فرمانفرما حاکم فارس و سیف الدوله حاکم اصفهان بجهت قرب جوار غالباً گفتگوهای ناگوار بود تاج الدوله از امین الدوله کدورت داشت و هر قدر حضرت خاقان اصرار در دادن خورشید کلاه خانم بعیر از علی محمد خان فرمود تاج الدوله انکار و کراهت داشت و اینکار در عقد امتناع بود خاقان مرحوم بامین الدوله فرمود یکی دیگر از دختران خود را میدهم امین الدوله عرض کرد مقصود خورشید کلاه خانم است که مادرش در این اوان بانوی بانوان است میباشد من و تاج الدوله اهل اصفهانیم هرگاه این ملاحظات در میان نباشد این شرافت هم ازین غلام مسلوب نماند به

و من از کمال خیرت و دهشت مبهوت بودم حضرت خاقان بی اختیار خندیدند و فرمودند این میرزا علی محمدخان پسر امین الدوله است اگر بنو کوری و دامادی قبول داری انشاء الله مبارک است و بیل شاه گرفتار کرده والا ما ترا بیکمرد اجنبی نموده ایم حال اختیار با خودت میباشد تاج الدوله عرض کرد مقرب امین - الدوله و پسرش را در حضرت شهریارى باین درجه نینداستم حال که دانستم غیر تسلیم و رضا کو چاره شاه آغا مبارک را خواسته بودند برو پیش خازن - الدوله جبهه ترمه که دیروز پوشیده بودم بگیر و بیاور آغا مبارک اطاعت نموده جبهه را آورد و بدوش من انداخت فرمایش شاهنشاهی مجدداً به آغا مبارک شد که میرزا علی محمدخان را ببر پیش عبدالله خان پدرش و بگو لقب نظام الدوله بدرت را باو التفات کردیم و خورشید کلاه را بقلب شمس الدوله مفتخر نموده

برنی نظام الدوله دادیم در نهایت استعجال مشغول تهیه عروسی باش میرزا تقی خان علیه الرحمه میگوید گویا من آتروز نظام الدوله را بر مسند صدارت نشسته دیدم زیرا که خط و سواد و کفایت و مصاهرت پادشاه و وزیر زادگی ابا عن جد برای او جمع بود تا این جا بیانات مرحوم میرزا علی تقی علی آبادی بود ولی :

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آئینه تصور ماست همین نظام الدوله در زمان اقتدار پدر از ایران در بدرشد و به عربستان رفت جبهه این جلای وطن آن بود که نصایح او را امین الدوله پدرش قبول نکرد از مرحوم نایب السلطنه خائف گشته تا سه سال به تدبیر عمل آنچه داشت حمل به نجف اشرف کرده شبی که از فین کاشان با پنجاه نفر زبده سوار که همه از طایفه مادرش و از لرهای رشید اصفهان بختیاری بودند حرکت نمود تا بغداد هفت روزه رفتند

مادر میرزا علی محمدخان خواهر حاجی هاشمخان است که حکومت اصفهان را داشت از بس ظلم نمود خاقان مغفور او را کور و معزول نموده سیف الدوله را در سی و شش سالگی حاکم اصفهان فرمودند

در این مسافرت که میرزا علی محمدخان بیست و پنج منزل را هفت روزه طی نمود شمس الدوله را که شانزده ساله بود لباس مردانه پوشیده و همراه بردند میرزا ابوالحسن یغمای چندقی که نویسنده نظام الدوله بود حکایت کرد که میرزا علی محمدخان قبل از آنکه سوار شود بیچاره من آمد و همچو گمان می کرد که از خیال قرار او مطلع نیستم فرمود یغما پدری مثل امین الدوله و شرافت دامادی خاقان مرحوم با یقین باین مطلب که شایسته صدارت ایران هستم حکومت کاشان و شئونات حالیه هم که هست بگذارم و بوادی غیر ذیررع فرار کنم پس فرق مابین من و ابراهیم ادهم چیست ؟

یغما گوید در جواب گفتم يك فرقى در میان است که ابراهیم ادهم علاقه دنیوی را گذاشت و ازو دوری کرد شما تعلقات دنیا را از پیش فرستاده دنبال آن میروید .

همین گفتگوها گذشت و این فقره موقوف گردید چون علی الرسم تمام اهل قلم با شال کلاه و دولاغ و چوخابارانی که لباس سلام آن عصر بود و صبح از منزل خود بخانه امین الدوله میرفتند و از آنجا بدرخانه می آمدند روزی بقاعده معموله به منزل امین الدوله رفتم دیدم حالت امروز برخلاف روزهای دیگر است جمعی کثیر از زerkرو سایر محترمه باجمعی از تجار و جواهر فروشان در این دیوانخانه ریخته اند و امین الدوله با کمال بشاشت مشغول خریداری شال و جواهر و بعضی فرمایشات متعلق بعروسی میباشد از تفصیل استفسار کردم فرمود فرصت گفتگو ندارم بروید اطاق نظام الدوله تفصیل را از وجویا شوید گفتم نظام الدوله کیست گفت میرزا علی محمدخان روانه منزل میرزا علی محمد خان که جوان و صاحب حسن صوری و معنوی بود شدم پس از اظهار مهربانی جوایى مطلب شدم گفت دیروز که شما در خدمت امین الدوله از دفتر خانه بیرون آمدید و منهم در خدمت شما بودم میرزا یوسف پیشخدمت آمد که شاه ترا می خواهد و قتی شرفیاب شدم که در باغ گردش می فرمودند مرا بگوشه احضار فرموده و فرمایش کردند درب حرمخانه تاج الدوله را که از حرمخانه شاهنشاهی و بازیکرخانه خارج است میدانی عرض کردم بلی فرمودند آغا مبارک خواجه تاج الدوله را میشناسی عرض کردم بلی فرمودند برو منزل آغا مبارک بنشین تا بگویم چه باید کرد حسب الامر اطاعت نموده بعد از آنکه بیای بالاخانه آغا مبارک آمدم مشارالیه بلاحظه احترام من زود بصحن عبارت آمد هنوز با اورسم سلام و علیک تمام نشده چوبی بدر خورد آغا مبارک چوب را که دیدی اختیار و هراسان مرا گذاشت و بسمت در اندرون شتافت و بدون تامل مراجعت کرده گفت شاه است و شما را میخواهد همینکه نزدیک بدر آمدم شاه فرمود اندرون بیا اطاعت نموده قدم در حرمخانه گذارم لکن از شدت واهمه و خجلت نزدیک بود قالب تهی نمایم حضرت خاقان ملتفت شده دست مبارکشان را بکمر من انداخته با کمال مهربانی و مرحمت مرا تا وسط عبارت برده به آواز بلند فرمودند تاج الدوله بیا بیا هلاکوخان پسر شجاع السلطنه آمده است پسرزاده های ما ماشاء الله بزرگ شده اند بطوریکه شناخته نمی شوند تاج الدوله در حالیکه سر تا پا غرق جواهر بود آمده بانهایت مهربانی اظهار التفات بن کرد و در خدمت شاه و تاج الدوله وارد اطاق مرصع خانه تاج الدوله شدیم که پشتی و مخدعه مرصع و مسند مرصع و متکاهای مرصع و دوشکهای مرصع و کشته سوزها و میجرهای مرصع در آن اطاق بود و برده های مروارید دوز آویخته بود من مثل بید میلرزیدم و از خجالت عرق میریختم تاج الدوله فرمود هلاکو از دیدن من تنها شرمتم می آید امشب عبارت قبله عالم خواهی آمد و صد نفر مثل مرا خواهی دید پس چه خواهی کرد خاقان مرحوم فرمود تاج الدوله قدری نبات بیاور تاج الدوله حقه مرصعی بر از نبات آورد شاه قدری بدهان خوه گذاشت و قدری بدهان تاج الدوله و فرمود قدری نبات بدهان هلاکوخان بگذار و رویش را ببوس تاج الدوله حسب الامر معمول داشت

و زیاده آن فرمایش نمیفرمودند و آن دختر ها زیاده بر سایر که بغاه غیر سلسله قاجار میرفتند ملاحظه و اعطا میشد پس از آنکه چند خاتون محترمه از بنات سلطنت بخانواده غیر سلسله قاجار مرحمت شد و فتح این باب گردید امان الله والی کردستان بخواستاری والیه همشیره شمع السلطنه اقدام نمود چون خسرو خان هم بسیار خوش سیما بود و امان الله خان پدرش بعضی مستدعیات این وصلت را عرض کرده بود که میخواهم بواسطه یکنوع بستگی مخصوص بشاهنشاه ایران دست مجاورین و همسایگان بدامن ملک مورو و موقع فرمان گذاری من دراز نشود در جواب عرض یا عریضه اش حضرت خاقان این بیت را مرقوم فرموده بودند :

قران آفتاب ماه میمون دل احباب و اعدا شاد و پرخون
این عیش هم از عیشهای بسیار بزرگست که بزرگان خانواده بنی اردلان با سلطنت قاجاریه مواصلت نموده اند تفصیل آن موجب اطمینان و تطویل خواهد شد پس از اجازه و مرخصی امان الله خان از حضور خاقان که برای تهیه عروسی رخصت خواست حضرت خاقان فرمودند فی امان الله برای پیش کش این فرمایش که خیلی باموقع و مناسب بود والی مشارالیه ده هزار اشرفی نقد و پنج قطار قاطر تخت روان که هر يك معادل صد تومان تقدیم شده بود و بیست قالیچه ممتاز قیمتی پیش کش کرد در همان سفر یکی از خادمان حرم سلطنت را خاقان مرحوم طلاق داده باجوهر و اناث تجمیل و غیره بامان الله خان والی التفات فرمودند از حرمخانه با شخص محترم این قسم التفات میشده است محمد صادن خان کروی هم استدعای این التفات را کرد که از خادمان حرم عالی باو التفات شود یکی از زوجات را باجوهر آلات و تجملات ممتاز باو الیفات فرمود که والدۀ جناب حسینعلیخان امیر نظام است آقا علی اکبر که بعد از آقا سید اسمعیل سمت پیشخدمتباشی کروی داشت .

شیرین شاه - شیرین جهان خانم

(شیرین شاه) که خیلی خوش سیما بود با اناث و آلات جواهر باو التفات شد که جدۀ مادری معیر المالك حالیه دوست محمد خان است
شاهزاده قیصر خان همشیره جهانسوز میرزا را که از دختران محترمه حضرت خاقان و مادرش دختر حسینقلیخان بیگلربیگی ارومیه بود بعد از فوت محمد ولیخان محض آنکه سلیمان خان صاحب اختیار التفات مخصوصی شده باشد باو مرحمت فرمودند خاقان مرحوم امان الله خان را که در آن عهد شیخ قبیله قاسملو بود یا همشیره اش حاجیه خانم احضار فرموده فرمایش کردند دخترم را بصرافت خاطر خود سلیمان خان میدهم من و امان الله خان هر دو در حق او باید پدری کنیم چون والدۀ سلیمان خان زن بسیار معززه بود حضرت خاقان خیلی باو اظهار مرحمت میفرمودند این جشن هم از عروسیهای بسیار بزرگ بود که از طایفه محترم افشار بخانواده سلطنت وصلت و مصابرت جستند .

مرحوم امین الدوله با آنکه درین عروسی مخارج گزاف نمود معینا مرحوم خاقان فرموده بود خواستی تقلید بدرت را کرده باشی و از من دختر گرفته باشی ولی اشخاصی که بخششهای صدر را در عروسی ابراهیمخان دیده بودند در عروسی پسر تو این شعر را میخواندند :

گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار کو زهر بهر دشمن و کومهره بهر یار
از کمال محبت و مرحمتی که خاقان مرحوم بشمس الدوله داشت شبیکه او را بغانه نظام الدوله بردند فردای آن بدون فاصله حضرت خاقانی بغانه امین الدوله تشریف فرما شدند امین الدوله سوای شال و اتمه نقیسه دوازده هزار تومان پول نقد پای انداز کرده بود تمام آن را خاقان مرحوم بشمس الدوله بخشید فرمان حکومت کاشان را همانجا باسم عضد الدوله نوشته شد و نظام الدله بنیابت عضد الدوله حکمران کاشان گردید تا زمانی که از آنجا بمراق عرب فرسار نموده بقیه عمر خود را در آنجا گذرانید و در آن اماکن مقدس آثارش از آفتاب مشهور تر است اناث مطلع خانه خود را تاج الدوله در بدو جلوس شاه مرحوم بآن حضرت پیشکش کرد الا دو پرده مروارید دوز که یکی بنجف و دیگری بکربلا حمل شده يك پرده مروارید هم خازن الدوله بروضة کاظمین شریفین فرستاده تذهیب چهار گلدسته کوچک آنجا از آثار حاجیه خانم دختر مصطفی خان عواست .

عروسی فرزانه خانم - عروسی سپهدار

چون دوست علیخان و اجدادش همیشه اظهار ارادت بحضرت شاه شهید و مرحوم محمد حسنخان سردار قاجار پدر شاه شهید میکردند و صادر حسین علیخان معیر المالك که معروفه بحاجیه خانم بود با حاجیه کاشیه که از سلسله مرحوم ملك الشعراست از کسانی بودند که معاشر و مونس والدۀ حضرت خاقان محسوب میشدند و خاقان مرحوم باین دو نفر زن محترمه نهایت التفات را داشتند و اکثر در حرمخانه بسر میبردند باین مناسبات در وقتیکه فرزانه خانم را بحسین علیخان معیر المالك میدادند بجهت قدمت خدمت دوست علیخان و التفات بمادر حسین علیخان دیناری از معیر المالك نخواستند تمام تدارک دختر خودشانرا خازن الدوله از خزانه داد در حق سهرابخان نقدی و غلامحسین خان سپهدار هم این قسم معامله شد ولی سپهدار بزرگ پدر غلامحسین خان سپهدار چون شخصا صاحب مکتب بود آنچه بروس او مرحمت شده بود قیمت آنرا نقد بخازن الدوله تسلیم کرد

دختر هائیکه قاجاریه و سایر میدادند - عروسی والیه

دخترهائی که حضرت خاقان برادر زادگان خودشان یعنی اولاد حسین قللیخان مرحوم داده اند تمام تدارک را مثل عروسی پسر های خود از خزانه میدادند دختر هائیکه بسایر قاجاریه میدادند هر چه آنها می آوردند در کم

عروسی معتبر دیگر که ازین ست رود کرج تا آن ست رودارس صدای مبارکبادش بلند بود عروسی (شیرین جهان خانم) هشیمة سیف الدوله بود که در سن چهار سالگی او را حسین خان سردار قاجار قزوینی برای مهدی قلیخان پسرش که در آنوقت هفت ساله بود کرده است این شاهزاده خانم را از تهران تا ایروان یک تجمل واحترامی بردند که نمی توان بیانی کرد بیست جفت کجاوه کنیزان و خدمه او بودند که روپوش کجاوه همگی ده یک دوزی کلابتون بود روپوش تخت و روان مروارید دوز و سه عدد قبه مرصع بر آن منصوب بود وقاطر های تخت یراق طلا داشتند سردار مزبور سوای کنیزان و غلامان و طلا و نقره آلات و زر مسکوک معادل سی هزار تومان املاک ایروان را جز و صدق عروسی خود قرار داد که همان املاک بعد از مصالحه با روسیه مانند سایر ولایاتی که گرفتند گرفته شد چونکه صد آمدند نود همراه اوست سیف الملوك میرزای پسر مرحوم ظل السلطان را ولیعهد رضوان مهد برای دست بدست دادن عروس و داماد از تبریز با ایروان فرستاد چنین حکایت می کرد که پس از دست بدست دادن آنها سردار یکشب جواهر بر سر عروس و پسر خودش شاد بادش کرد چون شان من نبود که از زمین چیزی بردارم از کم و کیفیت آن مطلع نشدم زمانی که بعزل مخصوص خود آمدم دودانه لعل و سه دانه زمرد در میان کلاه و شاه ترمه کمر من افتاده بود که در قزوین آن پنج قطعه جواهر را بچهار صد تومان فروختم از این روایت مشت نشانه خروار و اندک گواه بسیاری تواند بود فاعتر بویا اولی الابصار اولاد همین مهدی قلیخان که دختر زادگان مرحوم خاقان هستند دور نیست اکنون غالب آنها برای معاش بومیه خود محتاج باشند درین جشن تمام خوانین آن سوی رودارس که خود را مالک همه چیز می دانستند دعوت شده بودند حاکم کنجه و شکی و شیروان و شیشه و باد کوبه و رودبار و طالش و سالیان و بسیاری از معتبرین و رساء درین ضیافت بودند گویند حسینخان سردار وقتی گفته بوده است که از اجزاء و اداره خودم و حکام همسایه و دوستان و اقاربم درین عروسی معادل یکصد هزار تومان برسم مبارکباد از شال و جواهر و نقدیه و غیره آوردند و بازای آن هریک را بقرا خورشان از جهیزه و خلعت و انعام فروگذار نکردم بعد ازین عروسی مرحوم ولیعهد بملاحظه احترام و مهربانی که بهمیشیره خود فرموده باشند با مختصری از خرم بایروان تشریف بردند درین تشریف فرمائی حسینخان سردار حسنگان ساری اصنان تشریقاتی که بعمل آورده اند از حوصله تحریر خارج است (خاتون جان خانم) مشهوره بدختر اصفهانی از حرم های حضرت خاقان بود یک دختر داشت اسمش شمس بانو خانم که بجای میرزا موسی خان پسر میرزا بزرگ قائم مقام داده شده هزار تومان تدارک حضرت خاقان از خودشان به این دختر دادند و چیزی از حاجی میرزا موسی خان نخواستند در خانواده قائم مقامی او را شاهزاده سعادت می گفتند وقتی که این عروس را می بردند حقیقه که پنج قطعه زمرد بر آن منصوب و مهر بزرگ حضرت سیدالسادین علیه الصلوٰه والسلام در میانش بود بدست خودشان بر سر شمس بانو خانم زدند

و فرمودند این مهر مهر انوار در خانواده اجداد قائم مقامی بوده بعد از خانه آمده اکنون که ترا باین خانواده بزرگ سیادت دادم مهر را نیز ببر که در همان دودمان بماند مدتها آن مهر مبارک نزد هشیمة میرزا ابوالقاسم قائم مقامی زوجه ملک قاسم میرزا بود البته هنوز در خانواده قائم مقامیها میباشد مرحوم طهماسب میرزای سوادله بطوریکه نگاشته شد تفصیل مهر حضرت و حقیقه زمرد را روایت کرده و الهده علیه (درخشنده گوهر خانم) که از بنات سلطنت و دختر زلیخا خانم ترکمانیه بود بمیرزا اسماعیل خان بندپی مشهور به (حلال خور) دادند خان بی بی خانم از دختران حضرت خاقان و مادرش خیرالنسا خانم بلباسیه بود بنجیم باشی رشتی دادند و آغایم خانم را که از بطن شاهنو از خانم کرجیه بود بمیرزا علی ملا باشی هزار جریبی مشهور به دودانکه دادند سبب وصلت آنها با خانواده سلطنت آن بود که آقای میرزا خانلر حلال خور پدر بر پدر بسلطین قاجار و اجداد امجادشان خدمت گذار بوده اند و همچنین پدران منجم باشی در هنگامه کیلان و مقدمه هدایت خان و سابق بر آن خدمات عمده بتقدیم رسانیده بودند میرزا علی ملا باشی دو دانکه نیز با عن جد و خلفا عن سلف خدمت گار بودند بعد از فوت ملا باشی پدر میرزا علی خاقان مرحوم در حق مشارالیه خیلی اظهار مرحمت میفرمودند ولی خود میرزا علی آن متانت و جوهر میرزا اسماعیل خان بندپی و منجم باشی رشتی را نداشت بیضی فقرات از ملا باشی ناشی شده که اختصارا اشارتی بدان میشود از جمله حضرت خاقان شنیده بود که مشارالیه شرب می کنند و روزهای برف کار و گفتارش منحصر با صرف شراب و حرف شراب است روزی از زمستان در بین باریدن برف او را احضار فرمودند هرچه عذرخواست مسموع نیفتاد تا با عمامه و عصا در نهایت وقار حاضر شد با آنکه علی الرسم می بایست باطلاق بیاید کیفیت خرم و عالم مستی او را بر آن داشت که در کنار حوض ایستاده تا سری بتعظیم و کرنش فرود بیاورد اگر فرمایش لازمی باشد بشنود و مرخص شود از حالت او بحضرت خاقان عرض کردند فرمایش شد ارسی را بالا زدند و بالا باشی فرمودند بیا بالا ملا باشی در کنار حوض نشست و عرض کرد بالائی آیم شاه اگر لطف بی عدد راند بنده باید که حد خود داند خاقان مرحوم فرمودند اکنون حد ترا معلوم و خاطر نشان خواهم نمود چوب زیادی بمیرزا علی زدند از این فرمایش شاهانه که وقتی فرموده بودند ملا باشی بقدری نامربوط گفت که فلان و بهمان فهمیدند معلوم می شود سواد و فهمی هم نداشته است صدایش بقول عوام دو پوسته بود زیر و بم حرف می زد و ریشش دراز بود گویا حالت نامی و نفاق هم داشته نشاطی خان این شعر را در حق او گفته :
دودانکه دودای دور و دودل دوزبان خدش کیش فلان دید و ریش بهمان داد بملاحظه آنکه پیوسته شاه شهید و خاقان رضوان مکان اهل دارالفرز را میرا هن تن خود خطاب میفرمودند میرزا اسداله خان نوری لشکر نویس باشی زمان خاقان شهید و میرزا آقاخان لشکر نویس باشی زمان حضرت خاقان که

درین عصر همایون مقام صدارت عظمی یافت باین پدر و پسر که هر اکثر اهل شمشیر و قلم مقدم بودند خیلی میل داشتند که دختری از خانواده سلطنت بدهند ولی آنها فروتنی کرده گفتند حق خدمت بخانواده شاهي است نه وصلت و خویشارندی بالاخره خاقان مغفرت نشان فرموده بودند حیف است خانواده شما منتسب بسلسله سلطنت نشود (سیدی یکم خانم ملقبه بهمد سلطان همشیره فرمانفرما را که ازدختران بسیار محترمه خاقانی خاله اعیانی مرحومه خلد جایگاه مهدعلیا طالب تراها میباشد بزنی خان نوری دادند و برای این عروسی جشن بزرگی در شیراز فراهم آمد

خرم بهار خانم - نوش آفرین خانم

(خرم بهار خانم) احترام الدوله همشیره کامران میرزا است خود حضرت خاقان در سفر شیراز دست اورا بدست جناب صاحب دیوان میرزا فتحعلیخان گذاشتند و بجای قوام فرمایش کردند دخترم عروس تو میباشد این عروس و داماد آن زمان خیلی کوچک بودند مجددا فرمود خیلی افسوس میخوردم اگر دلجوئی کاملی از بازماندگان حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله صدراعظم نکرده بودم عمر خاقان مرحوم کفایت انجام این عروسی را نکرد در زمان شاهنشاه میرور باتمام رسید نوش آفرین خانم که منتسب و تقرب اوسابقا نکارش یافت (ماه نوش لب خاتم افتخار السلطنه را که از بطن اوست بمیرزا نبی خان قزوینی امیر دیوانخانه دادند جهت این موصلت آنکه حاجی زین العابدین پدربهمن میرزا نبی خان از تربیت شده کان میرزا محمدخان بیگلربیگی بود که در هیچ کاری بی مشاورت حاجی مشارالیه اقدام نمیکرد بعد از شهادت خاقان سعید و پراکنده شدن اهل اردو از قلعه شیشه و بودن حضرت جهانبانی در شیراز و داعیه سلطنت علی قلیخان پیرادر شاه شهید درمازندران و هنگامه صادق خان شقاقی و یاغی بودن اکثر روسای ایران علی قدر مراتبهم تفصیل حالت میرزا محمد خان بیگلربیگی و قلعہ داری و خدمتگذاری او در تواریخ زمان سلطنت قاجار ميسوفا یاد کرده شده در مدت قلعہ داری او مهدعلیا والدۀ خاقان به بیگلربیگی فرموده در تمام خزائن موجوده دولت هر تصرفی شما بنمائید امضا میدارم مگر يك خزانه مخصوص که يك کرور زرمسکوک در آن است و نشر کرده ام زمانی که پسر من یرتخت سلطنت متمکن گردید این مبلغ تماما بمصارف خیریه برسد مساجدی که خاقان مغفور در بلاد عمده بنانموده که همه جا باسم مسجد شاه یا جامع سلطانی معروف است با ضریح تیره و گنبد طلای کسربلای معلی و گنبد طلای کاظمین علیهما السلام و حضرت معصومه بنت موسی ابن جعفر و وضوئین حضرت ابوالفضل علیه السلام که ناتمامی او در زمان شاهنشاه جنت آرامگاه باتمام رسید و درهای تیره بعضی اماکن مشرفه و ومدارس و سایر آناو خیریه که در ارض اقدس فرموده اند غالباً باین مبلغ يك کرور بوده است اما مسجد شاه همدان که بموجب (والا ما کن اقبال دادبار) بدبخت مسجیدی بود که مبالغی خرج شد و اکنون ناتمام است و ناتمامی آن موجب شده که مامن دزدان

و اشرار و قماربازان گردیده در صورتی که خیال اتمام او نباشد اگر منهدم شود و سنگ و آجرش بمصرف بعضی بابها و مساجد مغرورۀ آنجا برسد یادگار چندی که ساخته شده وجه و اجاره آن بطور مشروع صرف تعزیه داری و سایر وجوه مبرات شود بهتر است از این مسجد که اسم خراب و رسم خرابات دارد بالجملة بیگلربیگی دوللو بقدری محرمیت در خدمت شاه شهید داشت که مهد علیا والدۀ خاقان رضوان مکان از او حجاب نمیگرفت همین قدر در قدر و منزلتش کافی است که در مشاورت از قوانلو و دوللو سلیمانخان اغضاد الدوله و میرزا محمد خان بیگلربیگی اکثر اوقات طرف اعتماد شاه شهید و حضرت خاقان بودند خاقان شهید هر وقت بسفری میرفتند خانه و خزانه و حرمخانه هر چه بود سپرده به بیگلربیگی میشد بعد از رسیدن خبر شهادت خاقان شهید انارالله برهانه آنچه لازمه تدارک و مخارج قلعه داری بود از مرحومه مهد علیا میگرفت و بمصارفی که صواب بود می رسانید پولی که از خزانه بیرون می آمد شبها بیرون می آوردند حامل مبلغ خودش بود و حاجی زین العابدین و آقا جعفر سابق الذکر و آقا گرازی که در رشادت خیلی معروفست و این آقا اگر سوای آقا گرازی و آخر زمان خاقان مرحوم است پس از آنکه کوکب سلطنت خاقان مرحوم طلوع نمود و شد آنچه شد وقتی مرحوم ولیعهد و علی نقی میرزای رکن الدوله در خدمت خاقان مرحوم مستدعی شدند که دختری به بنی خان التفات شود حضرت خاقان فرمودند خدمات حاجی زین العابدین را از مهد علیا شنیده ام و مطلع هستم که میخواست او را لقب خانی بدهد خودش از بابت کدخدای مردی که داشت قبول نکرد بنا بر زحمتی که پدر میرزا بنی خان کشیده است نه بخواهش شما دختری که مادرش محبوب تر در قلب من است باو میدهم و افتخار السلطنه را بدین موجب بامیر دادند مرحوم ولیعهد و رکن الدوله در این عروسی خرجها کردند و حق بزرگی و آقائی را باعلی درجه بجای آوردند با آنکه خاقان مغفور از بزرگان سلسله خیلی احترام میفرمودند کویا خاقان شهید بیش از آن ملاحظه جناب روساء و محترمین قاجار را داشته اند تفصیل ذیل نمونه از احترامات اکابر و معمرین قاجار در خدمت سلاطین این سلسله جلیله آشکار و مشکوف می نماید حاجی محمد قلیخان آصف الدوله میگفت زمانی که غلام بچه بودم در فصل تابستانی خاقان مرحوم به (سوهانک) تشریف برده بودند دره بود مشهور بشاه پسند که درختان آلبالوی بسیار داشت فنادران نظارت خانه نقل بر سر درخت ریخته بودند ظل السلطان و جمعی از شاهزادگان در رکاب مبارت پیاده از سوهانک بسوی دره میرفتند در بین راه مهدی قلی خان بیگلربیگی دوللو با چکمه و شلوار معزولا از حکومت استراپاد مراجعت کرده بود سری فرود آورد چشم خاقان مغفور که باو افتاد عنان اسب را کشیده در کمال مهربانی احوال پرسى فرمودند و امر کردند سوار شود بیگلربیگی عرض کرد آقا زادگان من خصوص ظل السلطان پیاده باشند من سوار شوم دور از ادبست خاقان فرمودند تو پیر مرد هستی و آنها جوانند تو دوللو هستی و آنها قوانلو پیش از سلطنت شما خود ناترا

لش را از ما نمی‌انستید حالا باید جوانهای ما خودشان را از پیران شما کمتر بدانند سوار شو مهدی قلی خان سواره برابر اسب خاقان می‌آمد و شاهزادگان پیاده در جلو بودند تابنزل لگام و چادر رسیدند

چه فرمان یزدان چه فرمان شاه

بیکلری یکی در نهایت جسارت عرض کرد چه تقصیر کردم که مرا از استرآباد معزول کردی خاقان مرحوم در نهایت ملایمت قسم یاد کردند که شاه شهید را در خواب دیدم و بمن فرمودند استرآباد خانه ما میباشد خانه مرا بدست دولو مده مهدی قلی خان حکایت خواب و فرمایش خاقان شهید را که شنیدی اختیار بخاک افتاد مثل آنکه وحی آسمانی یا و نازل شده باشد (چه فرمان یزدان چه فرمان شاه) دیگر لب از گفتگو بسته اظهار چاکری و شکرگزاری نمود و دورشته تسبیح مروارید از جیب خود بدر آورد که بسیار ممتاز بودند با بیست دانه زمررد سوراخ کرده بسیار نفیس و عرض کرد این جواهر از خانه ترا که بدست من آمده آنچه در حکومت استرآباد بدست آورده ام صورتش را بخاک پای مبارک میدهم هر چه بمن مرحمت میشود و هر چه پسند طبع همایون می افتد مختارند صاحب جان و مال نیستم خاقان مغفور ازین ادبدانی بیکلری یکی بسیار منبسط شده بطل السلطان فرمودند بیکلری یکی خسته و از سفر آمده است روانه سوهانک شده حمام برود تا ماهم بیائیم بعد قبا ئی تن خود را که دارائی سحاف ترمه بود برای بیکلری یکی بپوش و بگو این قبا ئی است که امروز در تن من بود همانطور که عرق سفر شما خشک نشده عرق من هم درین قبا خشک نشده است عرق شاه میمنت دارد بپوشید حسب الامر شاهانه اطاعت کردم بیکلری یکی به پیش خدمت خود گفت خورجینی که در ترک اسب من است بیاور بده محمد قلی ببرد خدمت شاه آن خورجین را سر بسته بحضور آوردم تسبیح صدانه زمررد ممتاز و دو بار چه جواهر آلات زنانه ساخته و سیصد عدد اشرفی در آن بود و چون بیکلری یکی گفته بود خلعت بهای تو هم در خورجین است حضرت خاقان سی دانه اشرفی بمن التفات فرمودند و فرمایش به بیکلری یکی شد که ما چهار شب در سوهانک هستیم شما هم بمانید و بشهر نروید مشارالیه بحکم همایون رفتار نمود

عروسی در سوهانک

در آن چهار شب کل سیما خانم همشیره خازن الدوله و شرف خانم همشیره تاج الدوله را بسوهانک آورده گل سیما خانم را ملقبه بکرجی خانم فرموده با آلات جواهر زیاد بزنی بیکلری یکی دادند و شرف خانم را ملقبه بطل تاج کرده بطل السلطان دادند سنبر خانم چر کسی را ملقبه به (باش آچق) نموده او را برای خودشان گرفتند این سه فقره عیش در سوهانک بعمل آمده منتهای دلجوئی از مهدی قلی خان بیکلری یکی فرمودند باش آچق مزبوره و هما خانم

والده جلال الدین میرزا و دو نفر دیگر از خادمان حرم غالبا لباس فرنگی می پوشیدند مناسب لقب از آن بابت است حکایاتی چند هم در تبیین مراتب احترام روسای قاجاریه نزد خاقان پس از آنکه سلیمان خان اعتضاد الدوله متهم به بعضی خیالات شد از حکومت آذربایجان با اقتدار و استقلال که داشت بجایاری به طهران آمد که غرض معاندین خود را مشهود پیشگاه شاهنشاه به دارد و یکسره باصطبل خاصه پادشاهی رفت محض اینکه صورت حال بعرض حضرت خاقان رسید خودشان باصطبل تشریف فرما شده با کمال احترام و محبت دست سلیمان خان را بدست گرفته بعمارت و تالار سلطنت آوردند این مطلب خود مشخص است که میرزا شفیق صدر اعظم هروقت خدمت مصطفی خان و علی قلی خان اخوان شاه شهید طالب تراه مرحوم امیر قاسم خان و ابراهیم خان ظهیر الدوله گذشته از دامادی در مقام فرزندی بودند مشرف میشده باشا لکلامه میرفته و قلندانش را و بروی خودش میگذاشته و در پیش آنها می نشست است معلوم است پس از آنکه میرزا شفیق صدر اعظم ایندرجه احترام را می نموده دیگران چه میکردند در هیچ مجلس و هیچ سلام احدی از نوکران گویا بر قاجاریه مقدم نبودند زیرا که قائم مقام با آن احترام در نزد ولیعهد جنت مکان امکان نداشت که بر امیر خان سردار و ابراهیم خان سردار تقدم بجوید یا بر پیر قلی خان سردار قاجار شامیاتی سبقت نماید وقتی دراوان طفولیت در حضور خاقان مرحوم بودم و مشاهده کردم حاجی میرزا علیرضا که از خواجهای معظم و وزیر زاده محترم بود دست مصطفی خان عمو برادر شاه شهید را گرفته می آورد همیشه مصطفی خان وارد اطاق شد و نظر خاقان مرحوم بریش سفید و قامت خوش او افتاد از جا بلند شده و بلا حاشه سنگینی گوش او بلند فرمودند (عمو سلام عليك) نوذر میرزای پسر مهدی قلی میرزای ملک آرا که قدری خفت عقل داشت و در خدمت حضرت خاقانی جسور بود عرض کرد شاه آقا این پیرمرد که چشم ندارد چرا تو اضع فرمودید خاقان مرحوم بی اختیار سیلی سختی بروی او زده فرمودند ای پدر سوخته تو که چشم داری و میبینی چرا تو اضع نکنم حاجی محمد حسین خان مروی عزالدینلو که با والده خاقان جنت مکان منسوب و از یک شعبه بودند و ملقب به فقرا الدوله بود بقدری اهمیت داشت که مدت بیست سال مخاطب بودن در سلام لفظ (قربانت شوم) که لازم و ملزوم باین منصب بزرگ است ازوشنیده شد وقتی که حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی ملقب بنظام الدوله شد چون خان مروی باو میلی داشت از اعطای این لقب بصدر کراهت داشت حضرت خاقان برسم مالوف که همیشه فرمایشات سلام را بلفت ترکی و بصوت بلند ادا میفرمودند و غالبا فرمایشات ملوکانه از تخت مرمر در دیوانخانه میرسیده است فرمودند صدرا بلب نظام الدوله سرافراز کردیم خان مروی بترکی عرض کرد (ناظم غیر منتظم وار) شاهنشاه را ازین جواب خوش نیامد و بتغیر فرمودند (ناظم غیر منتظم نه در) عرض کرد (هاضم غیر منهنضم یعنی ترب در ترب ازین سؤال و جواب معلوم میشود که قاجاریه بچه درجه می خواستند زبان ایلیت را از دست ندهند بخصوص فخر الدوله که صاحب کمالات و

دنیادیده و سیاحت کرده بود اما خیلی آهسته حرف میزد بر خلاف محمد صادق خان دنبلی که مدتی در سلام مخاطب بود و صدای عرض او در جواب فرمایش شاهانه بلندتر از صدای حضرت خاقان بوده است فخرالدوله در جواب دوستی و دشمنی صرف را طوری بوقع میگفت که به گفتن يك مطلب تمام اولاد نادر شاه را تمام کرد -

پس از استیصال خانواده نادری و گرفتاری نادر شاه ثانی و سایر انان و ذکور آنها وقتی خاقان مرحوم باو فرموده بودند میباید با اولاد نادر شاه متونه بقدر کفاف داد که محترما محفوظ بمانند خان مروی چون با افتضاح به خصومت داشت عرض کرد بلا حظه اینکه دنیادار مکافاتست و جزای کردار بد بقیامت نیماند فتح علیخان بزرگ چد شمارا نادر شاه کشت اکنون که فتحعلیخان زنده شد و نادر شاه بدستش گرفتار است موقع انتقام میباشد فوراً حالت خاقان مرحوم منقلب شد و افتضاحیه کور شدند و در گور شدند اسم نادر میرزای پسر شاهرخ شاه اسم جدش بود و همچنین اسم خاقان مغفور اقتباس و مطابق اسم جد بزرگوار خودشان فتحعلیخان مرحوم بوده وقتی حسین علی میرزای فرمانفرما با کمال اقتداری که داشت خواسته بود با ستیزای ریش فخرالدوله که بعضی از موی آن سیاه و بعضی سرخ و بعضی سفید بود نطقی کرده باشد جوابی بسیار نا گوار شنیده بود که فخرالدوله گفته بود ای گوساله مادر حسن بفهم چه میکنی مقصود از حسن در این لطیفه حسنی میرزای شجاع السلطنه برادر بطنی فرمان فرما بود با جان محمد خان قاجار دوللو که ایل خانی بود خان مرحوم بقدری خصوصیت میفرمودند که اکثر شب ها از در کوچک مشهور بدریچه خانه خان مزبور که به آنجا نزدیک بود می رفتند و با خان صحبت می کردند گویند سلطان خانم توه جان محمد خان را که والده امان الله میرزا است شبی از خانه جان محمد خان در زیر جبه یا خرقة خودشان پنهان نموده برای سلطنت آورده برای خودشان عروسی کردند و بجان محمد خان پیغام دادند که رسم ایلیت آن است که از یکدیگر دختر می دزدند من هم دختر شمارا بهمان عنوان آورده ام شاهم يك از دختران مرا برای پسران خود می خواهید بیایید بدزدید مختارید مخصوصا طبع خاقان مرحوم با احترام و حفظ حالت نجبا خیلی مایل بود با آن که ذکور طبقه نادر شاهی را به مصلحت ملك داری بطور مرقوم بعضی مقتول و غالباً از حلیه بصر عاطل شدند انانیة آنها در کمال احترام بودند یکی از دختران شاهرخ شاه را خود حضرت خاقان گرفتند چند دخترش هم به حسین قلی خان برادر خاقان و فضل علیخان و سایر شاهزادگان دادند یکی هم بمحمد قلی میرزای ملك آراء داده شده مادر سلطان بدیع میرزای صاحب اختیار حکمران استراباد بود آن که از حرمهای حضرت خاقان شد يك دختر آورد و نماد زن حسین قلیخان مرحوم مادر زین العابدین خان است و بعد از حسین قلیخان بمرحوم محمد علی میرزا داده شد و دو دختر از شاهزاده مرحوم آورد زن فضل علی خان مادر محمد ولی خان ریش مشهور به عمو بود سایر

از عبدالعلی میرزا پسر سلیمان میرزای شاهرخ که علمدار ملایر تیول او بود و اکنون تیول من است شنیدم که میگفت چون عه ام زوجه شیخ الملوك بود پدر مرا باین مناسبت بعد از کور شدن بلایر فرستادند و این قریه را هم باسم تیول بیا مرحمت کردند وضع پریشان ما و تفقد نمودن شیخ علی میرزا را موجب شد که زمان تشریف آوردن خاقان مرحوم بقم پدر من مال و تدارك مختصری فراهم نموده بقم رفتم که مدد معاش از شاهنشاه تحصیل کنیم پس از ورود قم پدرم عریضه نوشت و به من که در آن وقت نه سال بیش نداشتم دستور العمل داد که بروم درب حرمخانه غلام بچه و خانه شاگرد زیاد در آنجا هستند بلکه خود را در میان آنها باندرون رسانیده عریضه را تقدیم دارم صورت و شمایل حضرت خاقانی را هم از محاسن بلند و رسا و چشم و ابروی گشاده و قامت و اندام موزون و مطبوع بمن خاطر نشان نمود بر حسب گفته پدر رفتار نموده قدم به اندرون گذاشته با غلام بچه و خانه شاگردان داخل شدم دیدم آن کسیکه پدر میگفت باش کلاه و ارخالق در میان رختخواب نشسته است فوراً وارد اطاق شده عریضه را داده پس از خواندن فرمودند از اطاق بیرون برو و در آنجا بمان بسیار ترسیدم که یقیناً مرا هم مثل پدرم نایبنا خواهند ساخت بدکاری کردم که باین جسارت وارد شدم بعد از لحظه یکی از خادمان حرم را خواستند بعد فرمودند این صاحب عریضه را بگو بیاید و قتیقه رفتم دیدم کلاه بر سر گذاشته و يك عبای توری بدوش انداخته اند فرمودند بدرت کجاست عرض کردم در قم است از وضع ماها و رفتار شیخ الملوك باما استفسار کردند و جواب عرض کردم پس از آن فرمودند تمام اهل حرم که اینجا هستند هريك يك دست لباس خوب بیاورند همگی برقابت و هم چشمی یکدگر رخت های خوب آوردند چهار بچه بسیار بزرگ بسته شد تمام لباس زنانه بود بقیه السلطنه فرمودند صد تومان پول نقد بیاورد و شیخ علی میرزا بنویس سالی صد تومان بقمری سلیمان میرزا بیفزاید .

امان الله خان افشار را خواستند و با آغا سعید فرمودند این بچه را با این بچهها و تنخواه نقد بده بدست او و دو اسب سواری بنا بر ایلیت افشاری باید امان الله خان سلیمان میرزا بدهد و او را بلایر بفرستد عرض کردم پدرم استدعای

شرقیایی حضور مبارک را دارد یکصد تومان دیگر هم التفات شد و فرمودند دیدن پدر کور پیر تو لزومی ندارد و آنچه میخواست داده شد میگفت و قتی که از علمدار روانه قم شدیم سه تومان پول داشتیم زمانیکه برگشتیم مبلغی از نقد و جنس آورده بودیم لباسهای زنانه را چون خیلی فاخر بودند زنهای شیخ الملوك خریدند از همان وجوهات ملکی در علمدار خریدیم نگارنده این اوراق گوید هنوز اولاد سلیمان میرزا گذرانی که دارند از همان ملك علمدار است و مقرری بسیار جزئی که باقی مانده رعایتی که من بقدر قوه در حق آنها کرده ام بعد از من انشاء الله اولاد در زیر سایه مبارک شاهنشاه جبهه روحنا فداه در باره آنها خواهند فرمود

اکثر از قاجاریه در بودن مواقع با خاقان مرحوم بزبان ساده ایلست سؤال و جواب مینمودند.

گویند وقتی حضرت خاقان بحسینقلی خان کوسه غنی الدنیلو فرمودند بر پیر شده و شنیده ام در عروسی مادر من از اشخاصی بودی که خوانچه شیرینی بر سر داشته از خانه پدرم بخانه والدهام می بردید حسین قلی خان عرض کرد در عروسی مادر تان بودم اما شیرینی و خوانچه و خانه در میان نبود کشش بود و بادام در میان پرپاش یعنی طبق چوبی از این آلاچیق بآن آلاچیق بردیم خاقان مغفور بسیار خندیدند و در حق او اکسرام فرموده فرمایش کردند تورا است میگوئی خداوند عالم ماها را از آن اطاقهای جوین باین عمارات رنگین دلنشین رسانید و (ذلك فضل الله یوتیه من یشاء) وضع حرمخانه خاقان مرحوم بطوری بود که بآن کثرت خادمان و جمعیت امکان نداشت در میان زوجات و اولادش برودتی شود یا صحبتی بمان آید که اسباب کدورت شهریار نامداو باشد اوقات تشریف داشتن در اندرون را غالبا بصحبت قمار و اظهار مهربانی باهل حرمخانه میگذرانیدند اهالی حرمخانه از ظاهر قسمی با هم مودت داشتند که مکرر واسطه انجام کارهای راجع بیکدیگر میشدند و قتی که شاهزادگان بحرمانه میآمدند در آن موقعیکه شایسته حضور و حق شرقیایی بود تماما باباش و خوشنودی میآمدند و میرفتند فرضا بعضی که نسبت ببعض دیگر وضع ظاهرشان فاضل بود خم یا برو نداشتند و چشم و گوش همه بلکه حواس و هوششان بر آن بود که بوجود مسعود شاهانه بد نگذرد حضرت خاقان هم بهرینک علیقدر مراتبهم نوعی مرحمت و رفتار میفرمودند که دل تنگی حاصل نکنند مثلا زنانی که اولاد نداشتند از اولاد دیگر بر اسم فرزند بآنها میداد و مادرهای حقیقی آنها جرئت نمیکردند روی اولاد خودشان را بیوسند که مبدا آن صادر صوری که متصدی زحمت آلام اوست دلنک شود که صاحب اولاد دیگر است و نگاهداری با من است مخصوصا زنهای نجیبه که بی اولاد بودند و اولاد دیگر بانها برسم فرزندی داده میشد بهمین اسم برای اسباب تجمل از بیرون و اندرون فراهم میفرمود با دختران و پسران خودشان فردا فرد به زبان مهربانی فرمایشاتی میفرمودند که غالبا شاگرد بودند حتی با اطفال کوچک هم بقدر

که فرصتی بدست میآمد بضمون شعر مولوی رفتار مینمودند :
چونکه با کودک سروکار فتاد پس زبان کودک باید گشاد
بخاطر دارم که با کامران میرزا برادرم در میان اطلاق بزرگ سلطنتی حرم خانه بودیم حضرت خاقان فرمودند بیائید تا هرسه قاپ بازی کنیم در بین قاپ بازی پرده اطلاق بالا رفت و مرحوم ولیعهد وارد شده تنظیم کرد خاقان مرحوم بدون اینکه تغییر در حالتشان عارض شود فرمودند عباس میرزا تو بایکی از این برادرانت شریک شو من با دیگری شرکت نموده بازی کنیم ولیعهد مبرور اطاعت امر فرموده بنای بازی شد آنوقت بر مرحوم ولیعهد فرمودند هیچ میدانی چقدر لغت دارد که من با پسرهای هشت نه ساله مشغول بازی باشم و مثل تو پسری که خداوند عالم بکمتر پدری داده است از در در آید.

روی میهن تو دیدن در دولت بگشاید

ولیعهد مرحوم فوراً بخاک افتاد سجده شکر گذارده بعد دست بجیب خود کرده بیست اشرفی بمن و ده اشرفی بکامران میرزا التفات کرده عرض نمودند که عرایض لازمه دارم چهارم مرخصی بدهید بروند باین آنها در نهایت خرمی و سرور مشغول گفتگو شدند و ما با کمال شادمانی مرخصی حاصل کردیم.

(والده عبدالله میرزای دارا)

از سادات بود و خود شاهزاده سید ادبای عصر خود و در صحبت مناسب گفتن و مناسب خواندن نظماً و نوا یگانه بود با حضرت خاقان مرحوم بدون ملاحظه پدر و فرزندی بیانات خوب میکرد هر وقت دلتنگی برای پدر بزرگوارش حاصل میشد میفرمود دارا بیاید و رفع خیالات مرا بنماید کتاب قانون خود را بدون آنکه کسی حاضر باشد محرمانه برای خاقان مرحوم میخواند و باید پدر والا گهر صحنهای قانونی بپیان میآوردند در علم نجوم بقدری مهارت داشت که در حین وفات با کمال صحت از خانه خودش بخانه ضیاء السلطنه همشیره خود رفته گفت درین هفته حالت خود مرا بقانون احکام نجوم در زوال مبینم در هنر جا خواهم بود اگر هفته بخوشی بگذرد بنزل میروم و اگر نگذرد شمارا با فوس تمام بنزلی که باید بفرستید خواهید فرستاد و در همان هفته وفات کرد اشعار بسیار خوب دارد این رباعی را بطور رمز بخاقان مرحوم که غالبا در اشعار خود و غیره آن حضرت را پیر فلک میخوانده نوشته است.

ای پیر فلک تو پیر کردی همه را از دولت و عمر سیر کردی همه را
دادی دل چنگال بهوران ضعیف بر شیردلان دلیر کردی همه را
این شعر نیز از آن مرحوم است که حسب الوصیه بر سنگ قبرش نقش شده
بعد از هلاک ما گذری گر بخاک ما آهسته نه قدم بدل دردناک ما
علم نجوم را در پیش برادر خود شاهزاده محمد ولی میرزا تحصیل کرده
که احکامات مطابق واقع آن مرحوم را در بسیاری از مواقع تمام اهل خراسان و یزد و غیره مطلع هستند کلمات ظریف دارا در نزد قدمای قم خیلی اعتبار و

خانم بای بردی قراجه داغی) در اینمیان شبیه طوطی اتفاق افتاد و او را طوطی نما می‌گفتند نگارنده گوید طوطی شاه را ندیده‌ام اما طوطی نما خوش نما بود حق همانست که پیشینیان گفته‌اند (هرچه در دل فرو آید در دیده نگو نماید) وقتی شاه رضوان جایگاه از هرات به شیراز خودشان مرحومه بیگم خانم جانباجی دستخط فرموده بودند که تمام جده و عموها را از جانب من احوال پرسی نمایند حتی آب وایت را مقصود آن حضرت از آن همین شاه پرور خانم طوطی نما بود که صورت و قد و بالایش بسیار بلند بود و مراد از ایت سکنه خانم سابق الذکر مادر هرمز میرزا و بهرام میرزا که چشم و دهانی گشاد و صدائی خشن داشت الاساء تنزل من السماء

ختائی خانم - مروارید خانم - غنچه دهن خانم

ختائی خانم و مروارید خانم و غنچه دهن خانم و چند نفر دیگر از خادمان حرم متصدی قهوه و غایان و گلاب نبات و قهوه دارچینی و سایر امور متعلق بقهوه خانه خاقان بودند غلیانها طلا و مرصع و قهوه خوریها و بیالهای مرصع و طلا و سینههای طلا و نقره و سایر ملزومات و اسباب چای خوری که در آن قهوه دارچینی و گلاب نبات صرف میشد و شرح آنها مطول میشود تمام تحویل این چند نفر خادمان حرم بود که بعضی صاحب اولاد هم بودند از جمله (آلاگوز خانم) مادر صاحبقران میرزا که سوای آن آلاگوز سابق الذکر است ریاستی بر این چند نفر داشت اما خودش در اداره والدۀ شعاع السلطنه بود و باین مناسبت بعد از فوت او صاحبقران میرزا را که در آن وقت در مهد رضاع بود فقرا الدوله همیشه شعاع السلطنه به فرزندی نگاهداشته و هم بدین سبب تقرب وافی در خدمت پدر بزرگوار بهم رسانیده بنصب امارت توپخانه مفتخر گردید این خادمان قهوه خانه همه صاحب جواهر و خانه و اثاث تجمل بودند علاوه بر مقرری و مواجب و ملبوس که بآن ها میرسید تقریباً از انعامات شاهانه و شتلهای قمار و تعارفات شاهزادگان خصوص آنها یکبار حکومت داشتند و بدار الخلافه می آمدند در سالی ۱۵ هزار تومان بل تجاوز بآن ها میرسید بسیار وقت شده بود که يك غلیان بموقع برای فرمانفرما و ملك آرا و آن طبقه از شاهزادگان برده یکصد اشرفی بل زیاد تر گرفته اند.

بسا اوقات بود که غلیان و قهوه نمیدادند و می‌گفتند شما حق ندارید که غلیان و قهوه از قهوه خانه پادشاه بخواهید بهمین لطایف الجلیل شان و پول و جواهر می‌گرفتند بودن منافع دیگر هم بود و عاید این چند نفر میشد.

از جمله فقره (سلطان حقی) بود که به ازای هریک تومان که بجهت شاهزادگان و اهل حرم باین اسم میبردند گاهی میشد که برای خوش آمد خاقان مرحوم و تملق بتاج الدوله شاهزادگان و شاهزاده خانمها و خانمها ده تومان بآنها تعارف میدادند.

(در بیان سلطان حقی)

سلطان حقی وجهی بود که خاقان مرحوم هر وقت بایکسی از حرمها مضاجعت میفرمودند برای زوجات و بنین و نبات سلطنت میفرستادند. دیگر کیک یا امثال آن بود که اگر از پیراهن خاقان مرحوم هرگاه

اعتبار بود خاقان مرحوم زنی داشتند سکنه خانم نام که بدوا زن ناظر حسین قلیخان برادر شهریار بود پس از آنکه حسین قلیخان بنای مخالفت گذاشت و روزگارش بگردید بعضی از نوکرهای او مقصر شدند از جمله شوهر سکنه خانم بود که به طنباف افتاد سکنه خانم را مرحوم خاقان گرفتند برخی از نکته سنجان گفتند کشتن شوهر برای بردن زن بود هرمز میرزا و بهرام میرزا از بطن او میباشند در زمان سلطنت شاهنشاه خلد جایگاه هرمز میرزا خود را بدستگاه حاجی میرزا آقاسی انداخت و داخل آن اداره شد دارای مرحوم وقتی در بین صحبت گفته بود (هرمزبان و حرامزبان) هرمز میرزا خدمت حاجی تشکی کرد و حاجی به حضور مبارك عارض شد که دارا بعضی مضامین در حق محترمین میگوید که از جمله این فقره است و شایسته مواخذۀ شدید میباشد شاهنشاه مرحوم که از گفته حاجی ابدًا تخلف نمیفرمود دارای مرحوم را ب مقام مواخذۀ آورد که هرمزبان یعنی چه فوراً عرض کرد که هرمزبان هرمز میرزا برادر عزیز مکرم من است اما هرمزبان حاجی بهرام میرزا برادر کوچک او میباشد تغییر شاهنشاه مرحوم بخنده و صحبت و مرحمت بدارای میدل شد مبحث لذت و مصیبت کتاب قانون خیلی مفصل است بعضی از فقرات مبحث لذت سبق نگارش یافت این چند فقره هم از مبحث مصیبت است (شب بیاید و اشتها نیاید مصیبت) (خانم بیاید و خادمه اش نیاید مصیبت) (خمار بیاید و شراب نیاید مصیبت) (قمار باشد و پول نباشد مصیبت) و الذکر مثل حظ الاشیین را در قانون عنوان مطلبی کرده که معنی آن را اهل قانون میداند میگفت عوض سی باره بیست باره در مجلس ختم بگذازد که مقصود او راق آس باشد خلفای چند در قانون مشخص کرده بود خلیفه اول ابوالفتح میرزا پسر شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه بود خلیفه دوم مرحوم فیروز میرزای فرمان فرما بود نشاطی خان که شاعر بد زبان بد صورت و بر طمع بود و همه کس را هجو مینمود و شاهنشاه مبرور از او بسیار بدشان میآمد اتفاقاً خبر وفات مرحوم دارا و نشاطی خان در یکروز بشاه مرحوم رسید فرمودند اگر از مرگ نشاطی خان نشاطی دست نمیداد از غصه فوت دارا بیم هلاک داشتم

طوطی شاه

(طوطی شاه) که از طایفه زندیه متوقف اصفهان بود پس از آنکه داخل حرمخانه خاقان گردید خیلی محترمه واقع شد و طرف میل خاطر بود این غزل را در حق او فرموده اند که مطلعش اینست

این بیری کیست که در منظر خاقان آمد
همچو بلقیس بشکوی سلیمان آمد
تمام غزل در دیوان حضرت خاقان مضبوط است قلیل زمانی طوطی شاه در

حرم بحالت احترام ماند و از این عالم رحلت نمود و در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام مدفون شد باغ طوطی معروف است قاری و مقبره اش مدتها دایر بود پس از وفات او چندی خاقان مرحوم افسرده خاطر بودند از همه ولایات دختر خواستند شاید یکی از آن ها بطلعت طوطی شاه شباهتی داشته باشد (شاه پرور

گرفته میشد میفرمودند فلان کنیز قهوه خانه ببرد بفلان شاهزاده بدهد و فلان مبلغ را بگیرد و آنرا شاهزادگان میکشند که چرا بر بدن مبارك اذیت وارد آورده است.

دیگر آنکه هر وقت موی زلف مبارك را میزدند گاهی می فرمودند برای فلان زن از خادمان حرم یا شاهزاده خانم ها یا عروس های محترمه سلطنت ببرند خادمان قهوه خانه که آنرا میبردند مبلغی از این باب تعارف می گرفتند اما این امتیاز بسیار کم داده میشد زیرا که بهر يك از خوانین حضرت خاقان موی زلف خود را التفات میفرمود مبلغی هم میداد که برود جواهر نفیسه و قیمتی بخرد و آن موی را در جواهر نشانده بر سر خود نصب کند. فقره موی سر خیلی مایه افتخار بود و هر که از آن موی میارک بر سر خود زده بود بر همکنان تفاخر بخرج میداد و برای خود امتیاز کلی داشت.

(خدیجه خانم)

خدیجه خانم همشیره محمد زمان خان عزالدینلو که بر حومه مهد علیا والدۀ حضرت خاقان خویشی و نسبت قریبی داشت از زن های بسیار محترمه بود فرخ سیر میرزای نصرالدوله را بفرزندی او مرحمت کرده بودند کنیزی داشت مشرف نام وقتی از خانم خود رنجیده شد در موقعی که خدیجه خانم ناخوش بود و اطبا منضجی تجویز کرده بودند نیرالدوله هم طفل و مریض بود مشرف کاسه دوغ را مسموم نمود و قاشقی از آن فرخ سیر میرزا دادند خدیجه خانم و دایه طفل هم هریک يك پیاله خوردند خانم و دایه باندك فاصله وفات یافتند و نیرالدوله بسلامت ماند بحکم شهریاری مشرف خادمه را به دهان خیساره گذارده و مکافات دادند.

شرح حال محمد زمان خان مشارالیه و خانه کار او در تواریخ سلاطین قاجار مسطور است و مجملی از آن در این چند سطر نگاشته میشود:

ایل جلیل قاجار که در رشادت همیشه بر سایر طوایف برتری داشتند از تمام شعب های آن جلالت و جرئت قوانلو بر دیگران در مواقع حرب مزیت و امتیاز داشت دولو همیشه بحسن تدبیر و مال اندیشی معروف بودند عزالدینلو در جدال بسیار عجول و متهور بودند چنانچه قاجاریه همیشه آنها را (شربرانلو) که بزبان ایلیت خودشان مفتشوش کاریست و در عرب (لفلوف) میگویند میگفتند مهدعلیای بزرگ دختر محمد آقای عزالدینلو میباشد از طایفه شامباتی هم خوانین معروف بوده که در جنگهای خراسان و آذربایجان و غیره جان خود را بر کف گرفته در راه دولت خدمات نمایان کرده اند چنانکه خدمات اسمعیل خان و پیرقلیخان سردار در رزمهای شجاع السلطنه در خراسان و جنگ های ولیمهد خلد مکان در آذربایجان ثبت تواریخ مبسوطه شده در وقتیکه محمد زمان خان امیرخان عزالدینلو در استرآباد و شاهرود و بسطام رایت ترمدا فراشتند و جلیل آقا که از معارف قاجار سیانلو بود در آن هنگامه بدست محمد زمانخان مقتول گردید.

پس از شکست یافتن و دستگیر شدن محمد زمان خان و امیرخان و یاران آنها لطفعلی خان کتول هر دو را با جمعی از اهل طغیان در چمن (نمکه) دامغان بخدمت حضرت خاقان آورد حسب الحکم پس از تعذیب بچوب و تازیانه آنها را لباس زنانه پوشانیده بر خراب و سفیداب غازه نموده دور اردوی شاهانه گردانیدند و بعد هر دو برادر را از دیدگان محروم ساختند محمد حسینخان شامباتی هم که در این واقعه با آنها همدست و همدستان بود حکم فرمودند بند از بندش جدا شود ولی مشارالیه چندان قوی دل بود که تا پایان کار آه نکشید و هیچ نگفت مگر اینکه وقت قطع مفاصلش جلاد آب دهن برویش انداخت ازین حرکت متغیر شده خشونت نمود که تو مامور بقطع اعضای من هستی نه مامور بقطع احترام من همانا فضلعلی بیك شامباتی را که جد محمد حسن آقای مزبور باشد مرحوم فتحعلیخان جد سلاطین قاجاریه بکفر خیانتی بقتل رسانیده بود و بر فضلعلی بیك را مرحوم محمد حسن شاه قاجار بمجازات قصیری کشته و محمد تقی آقای پسر او را مرحوم شاه شهید حکم بقتل فرموده و بخاقان خلد مکان که در آن اوان ولایت عهد داشت فرموده بودند پسر محمد تقی آقای شامباتی که محمد حسین آقا نام دارد و جوانست مانند جد پدر خود عصیان خواهد ورزید او را قسمت تو گذاشتیم که باید بقتل برسانی حضرت خاقان حسب الوصیه پس از ظهور او و همدستی با محمد زمان خان و امیرخان امر بقتلش بطور مرقوم فرمودند دیگر از وصایای حضرت شاه شهید عروسی مرحومه رضوان مکانی مهد علیای ثانی بود که در سال ششم از سلطنت حضرت خاقان واقع شد و از عیش های بسیار بزرگ بود که مردم ایران را آزادی هفت شبانه روز کوس زد شد و معنی حریت را فهمیدند تمام بزرگان قاجار و رجال دولت با اقتدار رخصت یافتند که بهر قسم دلخواهشان باشد مشغول شادی شوند همه طبقات اوقات خود را بشاد مانی گذرانیدند خاقان مرحوم درین جشن بزرگ بهیرزاشقیع صدراعظم فرمودند یاکه پیاله شراب بخور و با این اشخاص سرخوش باش یا جریمه بزرگی از تو خواهم گرفت صدراعظم دادن جریمه را برگرفتن ساعر ترجیح داد و حسب الامر پنج هزار تومان ترجمان را فوراً تسلیم نمود خود را از خوردن آنچه نخورده بود معاف داشت و چون میخواست تقدس خود را بر علمای آن عصر معلوم نماید تفصیل این فرمایش شاه درش خود و ادای جریمه را به میرزا ابوالقاسم قمی نوشت مرحوم میرزا در جواب نوشته بود بسیار غلط کردی که يك پیاله شراب حلال که بحکم سلطان بود نخوردی میخواستی آن پیاله را صرف کنی و پنج هزار تومان را برای فقرا وضعفا مبدول داری زمانیکه خاقان مرحوم مهد علیای دوم را بولیهد میروردست بدست میدادند فرموده بودند این وصلت بوصیت و فرموده شاهنشاه شهید است که دختر میرزا محمد خان بیگلربیگی را بهساس میرزای ولیمهد خودم بدهم پسری که از این عروس متولد میشود بنام شاه شهید نامیده شود تنه این وصیت در موقع خود نکارش خواهد یافت.

حضرت خاقان رضوان مکان در سال بیست و سیم از سلطنت خود شاه شاه خلد

شفیع صدر اعظم که بهایون میرزا عروسی شد میرزا شفیع صدر اعظم قریب هشتاد سال عمر یافت اوقات زندگانی خود را تمام در خدمتگذاری شاه شهید و خاقان مغفور بسر برده بود از زمان وزارت تا وقتی که در قزوین خانه شیخ الاسلام آن جا وفات یافت در خدمت خاقان مرحوم مقبول القول و مسوم الکلمه و بدرجه طرف التفات شاهانه بود که در ایام ناخوشی او وقتیکه حضرت خاقان بسفر سلطانیه تشریف میبردند از صدر اعظم عیادت فرمودند سرش را بزناوی مرحمت و تلافی گذارده دروداع او گریه کردند و میرزا احمد حکیمباشی را برای معالجه و حاجی آقا بزرگ منجم باشی گیلان را برای مصاحبت و محمود خان دنبلی را برای پرستاری او در قزوین گذاشتند ولی چند روزی نگذشت که از دارقانی در گذشت حالش این بود که هیچ نمیکشاید خاطر حضرت خاقان آسوده باشد و دلش میخواست که همیشه از یک سستی صدای انقلابی بلند باشد که سلطنت محتاج بتدبیر وزارت شود یک خلق نکوهیده هم که از او مشاهده شده اهتمامی است که در تمامی خانواده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله صدر اعظم و سلسله او باغلی درجه بکاربرد اما حاجی ابراهیم خان در وقار و مکنات اول شخص روزگار خود بود میرزا شفیع صدرو دیگران نمیتوانستند در خدمت اودم بزنند میرزا بزرگ قایم مقام محرر اعتماد الدوله بوده ازین معلوم میشود که بچه درجه و مرتبه بزرگی داشته وقتی یکی از مقربان حضرت خاقان عرض کرده بود که محرمانه مطلبی میخواهم بعرض برسانم شاهنشاه فرموده بودند بگو عرض کرده بود و وزیری بهتر از حاجی ابراهیم خان نمیشد کسی بهیر از خدمت نمیکرد چرا مستوجب عزل شد فرمودند حاجی ابراهیم خان صدر اعظم خوب و وزیر بود اما برای سلطنت آقا محمد شاه مثل او صدر اعظمی برای سلطنت

این سرائتک بود و مرد بزرگ من فرع زیاده بر اصل بود

منتهای تعبد است که چنین پادشاه بزرگی در حق او همچو فرمایش بفرماید در میان شاه شهید و حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی بیشتر اوقات صحبتهای خوب در میان بود از جمله روزی خان مزبور بحضور شهریار نامدار شرفیاب شده بود فرمودند امروز ناهار چه خورده عرض کرد کبک پلو فرمودند قرآن جریمه بده زیرا که تو میرزا هستی خوراک میرزا باید شیر برنج و قرنی و آش رقیق و امثال آن باشد پلو کبک لقمه صاحبان سیف است نه طعمه اهل قلم و وقتی شاه شهید به حاجی ابراهیم خان فرموده بودند ای حاجی چنان ندانی که مدخل های ترا بن نمیکویند و من نمیدانم امسال پنجهزار قران که بانصد تومان باشد از مال من خورده اعتماد الدوله بهمان شیرین زبانها شیرازی عرض کرده بود گنجشک را گفتند منار بفلانت گفت چیزی بگوئید که بگنجد من مردی نیستم که بتوانم پنج هزار قران منفعت برده باشم و هکذا حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی در مدت وزارت با همان جود و کرم خدا داده وجود خود را محترم نگاه داشت نمیکشاید کسی از دوست یا دشمن متکر او باشد چه بیش کشا از

آرامگاه محمد شاه غازی را از آذربایجان بدارالخلافه احضار فرموده مرحومه مهد علیای سیم را که بحسب نسبت ازدو مهد علیای پیشین انجب بود برای ایشان عروسی فرمودند نسبت آن مرحومه مطاب تراها باین تفصیل است والد ماجدش مرحوم امیر قاسم خان قوآنلو پسر مرحوم سلیمان خان اعتضاد الدوله خالوی حضرت شاه شهید است که خلفا بعد سلف درایل جلیل قاجاریه نام بردار بودند و مادر امیر قاسم خان نیز از محترمین زندیه بود و نسبت بسلسله کریمخان وکیل میرسانید با والده ظهیر الدوله محمد ناصر خان دوللو نسبت نزدیک داشته اند و والده مهد علیا دختر خاقان مغفور از بطن دختر قادر خان عرب بسطامی است که از خانواده های بزرگ ایران محسوبند فرمانفرما و شجاع السلطنه خالوی اعیانی مهد علیای مرحومه هستند این عیش بزرگ هم از وصایای بزرگ خاقان شهید است که بغاقان جنت مکان فرمودند دختر میرزا محمد بیکلر بیککی دوللورا برای عباس میرزا که ولیعهد دولت و از طرف دربار دوللو میباشند بگیر تا پسرش که نام مرا را و گذارده بمعهد میرزا نامیده میشود مانند پدر از دو قبیل بزرگ قاجار نسبت و نژاد داشته باشد خالوی من سلیمان خان در راه دولت زحمات عمده کشیده است دختری از خودت بیسر او بده و دختری که از پسر او خواهد شد اکنون نامزد محمد میرزا کردم و پسری که از محمد میرزا خداوند خواهد داد از هر دو طرف نبیره تو خواهد بود آنوقت همه قوآنلو همه قوآنلو این لفظ را شاه شهید تکرار نموده و از کمال ذوق و شادمانی بر پای ایستادند حضرت خاقان بلا حظه همین وصیت در آن عروسی و جشن فرموده بودند که امروز روح شاه شهید را حاضر میبینم بقاسمخان امیر فرمودند در حضور من تو و ملک آرا و حیدر قلی میرزا و ابراهیمخان ظهیر الدوله به قانون ایلیت باید چوبی بکشید آن هادر نهایت مسرت اطاعت فرمایش را کردند ظل السلطان هم برای این کار دامنی بر کمر زد پدر تاجور باو فرمودند اینکه از میان تمامی شاهزادگان حیدر قلی میرزا و ملک آرا را انتخاب کردم از آنست که مادر آنها قوآنلو است قاسمخان و سلیمانخان هم قوآنلو هستند چون والده تو دوللو میباشد حق داخل شدن در آن جمع را نداری زیرا که شاه شهید مکرر فرمودند همه قوآنلو همه قوآنلو چند عروسی دیگر هم ضمیمه این جشن مسعود گردید از جمله ملکزاده دختر ملک آرا که والده او سرای ملک دختر مرتضی قلیخان برادر شاه شهید است و سلیمانخان خان خانان داده شد و مرحوم اعتضاد الدوله از او بوجود آمد خاقان بقاسمخان امیر امر فرمودند که ترازو بیاور ملکزاده را در کفه ترازو گذارده برابر او اشرفی سنجیده بیشکش بده تا این پسر زاده ام را بآن دختر زاده ام که پسر تو میباشد بدهم .

بیگم خانم

امیر قاسمخان اطاعت حکم جهان مطاع نمود دیگر (بیگم خانم) دختر محترمه ولیعهد رضوانهد همشیره صلیبی و بطنی شاهنشاه خلد آرامگاه که ملقبه بجانباجی بود بسیف الملوك میرزا پسر عم اعیانی خود داده شد دیگر دختر میرزا

بدارند باین شرط که وقت بیرون آمدن از خزانه يك سمت از در صندوق هارا آن دو نفر مستوفی مهر نمایند که قبل از معلوم شدن حساب کسی نتواند مبلغی بخزانه وارد یا خارج کند خاقان مغفور عرض اورا مقبول و روز حساب را براو معلوم و معین فرمودند ضمناً شبانه حسین علیخان را بدون آنکه امین الدوله خبردار شود بخلوتی خواستند و فرمودند دروجه تحویلی خود چه تصرفی کرده بدون خلاف بگو معیرالممالك عرض کرد نود هزار تومان بفرمانفرما و وحسام السلطنه و سیف الدوله و سپه دار قرض داده ام بقلان مبلغ منفعت فرمودند منفعت را از آنکه قراردادۀ بالمضاعف مطالبه کن و بگو مبلغ را فوراً خواستند و میبایست بدهم از دادن سود و زیان ناچارم و امشب برویش آغامبارك خواجه تاج الدوله سند بسیار و از خزانه مخصوص که سپرده بتاج الدوله میباشد وجه را گرفته بیرو در صندوق های خزانه سپرده بخود بگذار که مستوفیها برای تعیین حساب تو میآیند مبدا از جمعی خود چیزی کم داشته باشی پس از آنکه حساب خود را معلوم داشتی در نهایت درستی پول را که بقرض داده بفرست بگیر با منفعتی که علاوه بر هر آنچه مقررۀ خود شده است تسلیم تاج الدوله بکن معیرالممالك بدستور العمل و فرمایش شاهنشاهی رفتار نموده در هنگام حساب او از خزانه نقدی تحویل خود دیناری کم و کاست نداشت او مورد التفات ملوکانه و امین الدوله از گفته خود پشیمان شد و مقصودش بعل نیامد بعد که دانست میل باطنی شاهنشاه بنگاهداری اولاد دوست علیخان میباشد بنابه ربانی و مماشات گذاشت دست بیچاره چون بجان نرسد چاره بجز سلوک و رفتار خوش نیست مخفی نماند که خزانه تحویل تاج الدوله همان وجوهی بود که از دولت انگلیس گرفته میشد و ظل السلطان در جلوس بر تخت سلطنت ابتدا همان خزانه را باز و نیاز کرد

امین الدوله بر علمای عصر وزارت خویش خاطر نشان و معلوم کرده بود که برخلاف شرع آلهی بهیچ کاری اقدام ندارد و برای جلوه دادن این مقصود تا دوسه فراش و دربان باحضر او نمیرفت بحضور اقدس نمی آمد آنوقت که چند محصل احضار آمده بود میگفت پادشاه مقتدر و الوالامر است اگر نروم بیم جانست تکلیف شرعی مقتضی شرفیابی شده در انجام امورات تامیتوانست تعلل و تاخیر میکرد گویند وقتی شاهزاده محمد ولی میرزا بخیال حکومت کرمان افتاد شجاع السلطنه افراسیاب خان عرب دائمی زاده خود را پیش امین الدوله فرستاد که پیش کش مقبل شود خیال همایونی را ازین مطلب متصرف نماید فرستاده چند روز صبر کرد دید که باحالت تعلل و اهمال امین الدوله مدعی کار خود را از پیش نخواهد برد ناچار بوسیله دیگر امر را راجع بخود انجام داد و بکرمان رفت پس از دو سال همین افراسیاب خان بچپته شب عید نوروز حامل بیشکش کرمان و عریضۀ شجاع السلطنه بود بنا بر احترام و بزرگی امین الدوله چکه بیا باهمان لباس سفر بخدمت او آمد تا چشم امین الدوله باو افتاد متعیر شده گفت با چکه و شلواری آمده که بطور تهر از من مرخصی حاصل کنی هنوز موقع عرض بدستم نیامده اهل مجلس گفته این

اصفهان و کاشان و قم که اداره حکومت او بودند در اعیاد از حضور مبارک خاقان مرحوم گذر انیده و چه اشیاء نفیسه از جواهرات و آلات زرین ساخته و تقدیم نموده آثار خیریه از حصار نجف اشرف و مدارس و خانات و سایر ازو مشهور و مشهود است وقتی خاقان مرحوم مخصوصاً الماس مثلی از صدر خواسته بودند بقیمت گزافی خریداری کرده نگاه داشته بود که حضوراً تقدیم کند گویند یکی از فراش خلوت او چندین کرت آن الماس را دزدیده صدر گفته بود هر کس الماس را پیدا کند فلان مبلغ مژدگانی میدهم الماس را آورد صدر نظام الدوله در کمال ملایمت بسارق فرموده بود دیگر حق مژدگانی نداری زیرا بقدر قیمت الماس از من بژده گرفته کمتر التماس بود که در نزد او اجابت نشده باشد سائلی از حضور او محروم مراجعت نکرده در آخر امر صدارت خود مبلغی باقی دیوان را از امتعۀ نفیسه اصفهان و کاشان آورده بود که در عوض نقد به صندوقخانه بدهد امین الدوله پسرش بحضور شهربار نامدار عرض کرده بود این اجناس باین قیمت نمی ارزد از طرف شاهنشاه بصدر خبر دادند که جنس به کار دیوان نمیخورد حق دیوان را نقدا باید داد عرض کرده بود اطاعت می کنم فوراً بمحضر علمای شرع اطلاع داد که هر کس را فقیر و مستحق میدانید در حق او برات کنید تا از این اجناس واقمشه موجوده داده شود چیزی از آن نگذشت که مبلغی از آنرا بقرا بذل کرد بعرض شاهنشاه رسید ناچار شده و مابقی آن اجناس را از یابت باقی او قبول کردند

در سفر خراسان وقتی که شهربار دیندار در کنار شهر مشهد اردوی اعلی را زده و زیاده بر هزار نفر امرای خراسان و افغانه و تراکه و غیره در خدمت شجاع السلطنه به حضور شاهانه آمده بودند حضرت خاقان تمام امرا و خوانین مژبوره را نزد صدر اصفهانی بمیمانی فرستاد چادر و دستگاهی متعدد برای صیافت آنها مهیا شده پذیرائی بسزا نمود

گویند یکی از شبهای صیافت امراء دو نفر سوار ترکمان از کنار بچادرهای کارخانه صدر گذر میکردند آبی که از مطبخ او خارج شده در زمین پستی مجتمع بود ترکمانها ندانسته مرگ در آن رانده و در میان آب و گل مانده با اسبهای خود تلف شدند

عبدالله خان امین الدوله با آنکه بحسب منصب مستوفی الممالك بود مستند صدارت عظمی را در نهایت تسلط متصرف شد بطوری که در مزاج شهربار ایران دست یافته بود که در آبادی و ویرانی هریک از همکنان اندک تدبیری بکار میرد کارشان را ساخته بود

وقتی باحسین علیخان معیرالممالك خصوصتی داشت بحضور شهرباری عرض کرد معیر مبلغی از وجه خزانه را بشاهزادگان قرض داده مریحه میگیرد هر گاه بخواهید صدق این عرض مشهود خاطر انور گردد بدون اینکه او اطلاع حاصل کند بمیرزا اسمعیل گرگانی و میرزا احمد مازندرانی امر فرمائید بخزانه بروند حساب تنخواه تحویل معیرالممالك و مخارجی که شده در امتداد دو روز معلوم

و در انجام آن حاضر بود بهین طور رشته مستدعیات آصف الدوله طولانی و صفحه بزرگی در خلاصه آن تحریر شده بتوسط قایم مقام بحضور شاهنشاه جنت جایگاه فرستاد قایم مقام عنوانی که در خاک پای ملوکانه کرد این بود که خداوند تعالی بهیچ کس از سلاطین و اکابر و دیگران چنین خالوی غمگسار و خدمت گزاری نداده است امروز تاج و تخت و تکیه شاهی را بقیله عالم وا گذار کرد و خواهش نمود ازین سه چیز گذشته هر چه در نظر و خاطرش آمده درخواست کرد تا مصمم فارس شود و فهرست مطالب را از نظر انور شاهانه بگذرانید شاهنشاه مرحوم متغیر شده از خیال فرستادن بفارس صرف نظر نموده محض آنکه مداخله در امور درباری نکند او را بحکومت خراسان فرستادند پس از آنکه کوکبه سلطنت محمد شاه جمجاه از گردنه قافلان کوه مانند سیل سیال سرازیر شد و تدبیرات رکن الدوله با تقدیر ربانی مطابق نیامده شهریار تاجدار موافق وصیت جد بزرگوار خود بدون هیچ غائله بخمس و قزوین و از آن پس بتختگاه مورو ت نزدیک شد و شعر نشاطی خان بر سر زبانها افتاد

با وجود ملک آرا ظل السلطان شاه نیست
لیک او هم مرد میدان محمد شاه نیست
قایم مقام بخالوی شهریار محمد باقر خان بیکلری یکی شرحی نوشت که
مبادا ظل السلطان فرار اختیار نماید ظاهرا باشاهزاده پادشاه شده مماشات کن باطنا
قبله عالم او را بشخص شما سپرده است بیکلری یکی کامل در جواب به همین
یک بیت اکتفا کرد

شاه بیدار بخت را همه شب
ما نگهبان افسرو کلیم

وقتی که بیکلری یکی دانست موقع اجرای مقصود است و علیشاه اندک یاسی حاصل کرده میخواست محمد باقر خان را میانجی قرار بدهد که مملکت آذربایجان از آن ولیمه یعنی شاهنشاه مرحوم باشد و ایدا ذکر از باب سلطنت نموده ماجرایی گذشته را ماضی ماضی گوید در بین صحبت قاجاریه دوللو اولاد جان محمد خان و مهدیقلیخان و سایر نزدیکان بیکلری یکی ظل السلطان را بکلاه فرنگی برده جمعی از مستحفظین بدور آن حلقه زدند این خبر بحرمخانه خاقان مغفور رسیده پردکیان حرم سلطنت از اعلی و ادنی بی برده بیباغ دولتی در آمده از قرار مذکور فریاد و فغان آنها تا سبزه میدان میرفته است حکما و حتما ظل السلطان را از کلاه فرنگی بعمارت فخر الدوله که مسافتی قیما بین نبود بردند و هریک از خادمان حرم که در بیرون حرمخانه منزل داشتند باتمام بنات سلطنت چون دختران نقش به پیرامن جدی بدور علیشاه احاطه کردند زبان حال و مقالشان اینکه تا تمام ما گشته نشویم ظل السلطان را از دست نمیدهم پادشاه جمجاه بنگارستان نزول اجلال فرموده تادو روز ابدداستان ظل السلطان را بزبان نیاوردند تا مخدرات سراق سلطنت اندک آسوده خیال شدند پس از آن آصف الدوله بخانه فخر الدوله رفت و اظهار مکارم ملوکانه را بیان نموده احضار ظل السلطان را ابلاغ کرد که حضرت شاهنشاه میل به ملاقات عم گرام خود فرموده اند پردکیان حرم سلطنتی گفتند جواب عرض کنید که شاهنشاه اجازه فرمانبد که چند نفر

فرمایش راجع بمطلب دوسال پیش است که بتوسط دیگری انجام یافت و حکومت کرمان برای شجاع السلطنه باقی ماند حالا افراسیابخان بیشکش نوری آورده در امتداد ده سال که امین الدوله مجاور نجف اشرف بود در موقع عزیمت حجاج سر خود را تراشید و کرایه مال داد و حمال دید و تدارک سفر حج نمود و مبلغ کلی همه ساله از یابت کرایه بسیار بان رسید و تدارکات خسارت بیفایده شد و عاقبت بسفر مکه نرفته بدار بقاشافت ولی باین حالت نانی و اهما مال تدابیر عمده و کیامت او مقبول و مسلم غالب اهل عصر خود بود از اسمعیل خان نوه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله صدراعظم شنیدم که در اول دولت شاهنشاه جنت جایگاه محمد شاه غازی انارالله برهانه میرزا ابوالقاسم قایم مقام مرا نزد امین الدوله باصفهان فرستاده و شرحی در کمال ادب نوشت مختصر مطلب این بود که دولت قاجاریه بر کردن ما اهل ایران خیلی حق دارند آنچه داریم از ایشان است میباید در خدمت گذاری این شاهنشاه جوانیخت دست بدست داده امر دولت را فیصل بدهم شما در زمان خاقان مغفور بر همه ریاست داشتید چرا در خانه حاجی سید محمد باقر میچند متحصن شده اید البته تشریف بیاورید که در دربار معدلت مدار شما بر ریاست مسلم خواهید بود در عقیده ام آنست که یار محمد خان ظهیر الدوله هراتی و میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین همدانی و شکاکه عبدالله خان امین الدوله اصفهانی هستید و من که میرزا ابوالقاسم فراهانی هستم هر گاه به اتفاق و بدون نفاق کمر در خدمت شاهنشاه جمجاه به بیدیم چون لفظ کفر کفر نمیشود میتوانم بگویم تقدیر آلهی از تدبیر ماها تخلف نخواهد کرد ازین پیغام و نامه معلوم میشود مقام عقل و کفایت امین الدوله بچه درجه بوده است در جواب گفته بود با خدای خود عهد کرده ام که اگر بعد از خاقان مرحوم زنده بمانم و بخواهم مصدر شغلی از مشاغل دیوانی شوم پیاده بسکه معظمه مشرف شوم این نذر شرعی خود را نمیتوانم بر هم بزنم اگر حق برادری بجا خواهید آورد مرخصی مرا حاصل نمائید تا بروم بعقبات عرش سمات مجاورت اختیار کنم همینطور هم شد و بنذر خود وفا نمود آنچه شنیده ام قایم مقام تدبیرات وزارتیرا بهمان نوك قلم و نواك زبان و بیان خود از پیش میرد در بر آوردن و پست کردن هریک از هم قدمهای خویش اقدام مینمود آنچه مقصود داشت بجا می آورد چنانچه آصف الدوله را با آن استخوان و بستکی بسلطنت در ابتدای کار وزارت بدو سه فقره گفتگو در خدمت شاهنشاه مرحوم مردود نمود از جمله وقت فرستادن سپاه بدفع سرکشی فرمانفرما و شجاع السلطنه بود که قایم مقام نزد آصف الدوله رفته تمهید مقدمات نمود که قوام مملکت امروز بوجود تو و رفع این فتنه فارسی منحصر بعزیمت تو میباشد فرمایش شاهنشاه آنست که شرایط و لوازم این نهضت را بهر اندیشه شماست بگوئید تا بیضایقتی فراهم شود آصف الدوله خواهشهای بسیار نموده مبلغی خطیر مخارج سفر و مالیات فارس را بتیول ابدی برای خود و چندین حکومتها و مناسب عمده برای اولاد و کسان خود خواست و در هر خواهش که اظهار میکرد قایم مقام میگفت دولت بیش از اینها تصور مطالب شمارا نمیتواند

فرمایش اندکی مشوش گشت و عرض کرد بسیار خزانها هم دست زده شده ولی هر کس آمد و هر چه برده و بهر کس داده شده باسم و رسم قلم بقم می دانم (میگویم و می آیمش از عهده برون)

شاهنشاه بانهایت شرم و حضور صحبت را تغییر داده فرمودند تاج الدوله این چه سجع مهریست که بعد از فوت خاقان مرحوم اختیار کرده و این مهر را بکاغذ من زده بود :

(خاک غم ریخت فلک بر سر تاج)

از بابت افسردگی خودش حق دارا من نمیخواهم این مهر را بر کاغذی بنزد شما باصفهان بتاج الدوله بنویسد برای همه شما وفات مرحوم خاقان باوجود حیات من باید ابتدا موثر نباشد آنوقت زن با احترام پادشاه بودید حالا جده محترمه پادشاه هستد باغای بهرام فرمودند برو قایم مقام را بگویند قایم مقام بیای ارسی آمد از پشت پنجره آغا بهرام عرض کرد قایم مقام حاضر است فرمودند قایم مقام بیا بالا میان اطلاق قایم مقام عرض کرد وقتی در رکاب خاقان مرحوم بسفر سلطانی روانه بودم در بین راه بقدر نیم فرسنگ از جاده دور بودم دیدم خواجه سرایان و غلامان حرم تاخت آوردند فریاد دور شوید کور شوید بلند شد چاکر با آن که کور بودم رو بفرار نهادم و پرسیدم چه هنگامه است گفتند حرم محترم سلطنت می آید و میباید هیچ چشمی بلباس و چادر آنها بر نخورد نمیدانم چه شد که باین زودی امثال ماچا کران دولت حق احترام خانواده سلطنت را میخواهیم بشدتی برداریم که در یک اطلاق با چند نفر یانوان حرمخانه و نبات محترمت خاقان مغفور زانو بزانو بنشینیم و در حیرتم که اعلیحضرت شهرباری چگونه کيفراينطور سلوك و رفتار جسورانه ما بدهد مرد اجنبی فراهانی از کجا بهیچو مجلسی وارد شود.

از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از فیض رب

درین نطق قایم مقام تمام نکات و تعریضات راجع باصف الدوله بود شاهنشاه سکوت فرمودند ضیاء السلطنه در جواب گفت قایم مقام مقام این سخنان نیست شب گذشت و مازایاده مصدع اوقات مبارک شدیم خداوند شما و آصف الدوله را بما محرم نموده اجنبی یعنی چه دو همشیره مادر خانه آصف الدوله و شما هستند ما دو خواهر زن وایندو مادر زن شما هستند قدم بالا بنه و بلای تشویش ظل السلطانرا بر حسب فرمان سلطان زمان رفع و جمعی را آسوده کن قایم مقام گفت چون تحریرات شاهزاده ضیاء السلطنه را خیلی دیده ام ازین تقریر چنان مینماید که فرمایش کننده ایشان هستند و باطابق آمده در اول ورود بحضور مبارک این قسم عرض کرد (ارحم من راس ماله الرجاء و صلاحه البكاء و جنوده النساء) بعد فخر الدوله مطلب سابق را بمیان آورده استدعای خط امان و مهصر بقرآن را کرد قایم مقام قرآن را گرفت و قلمدان را گشود و بحضور مبارک باین تفصیل عرض کرد که عهد و بیمن اقسام مختلفه دارد شنیده ام پس از آن که سعادقلیخان در قلمه صفی آباد یاغی و برادرش مرتضی قلیخان در قلعه بام طاغی شد عبدالله خان

از ما همراه ظل السلطان بیایم او را تنها نخواهیم گذارد .
شهریار تاجدار حسب الاستدعای آنها خازن الدوله و سنبل خانم والدۀ شمع السلطنه را با فخر الدوله و ضیاء السلطنه احضار بنگارستان فرمود ساعتی از شب گذشته این چند نفر مخدرات حرم با ظل السلطان روانه بنگارستان شدند شاهزاده محمد ولی میرزا هم که در آن هنگام بعضی نوه مات در خانه محمدباقر خان بیگلربیگی متحصن بود خود را داخل این اجتماع نموده بحضور پادشاهی مشرف شدند

والدۀ شمع السلطنه که همه حرمخانه در آنوقت بملاحظۀ احترامی که حاصل کرده بود او را خانم میگفتند روایت میکرد وقتی که به باغ بنگارستان رسیدیم حاجی علی اصغر خواجه و حاجی میرزا علیرضا و آغا بهرام بر حسب امر شهریار انتظار مارا داشتند و مارا با کمال احترام به تالار بزرگ صف سلام بنگارستان بردند شاهنشاه تاجدار در عبارت وسط باغ بود قدری گذشت آصف الدوله آمد و باطل السلطان و شاهزاده محمدولی میرزا صحبت کرد و رفت بعد از لعمه در خدمت شاهنشاه وارد اطلاق شدند من بنا بر عالم مادر و فرزندی دست بگردن شهریار انداخته بوسیدم و بی اختیار بگریه افتادم سایرین هم بهمین قسم رفتار نمودند و شاهنشاه را گریه گرفت بعد که بنای نشستن شد پادشاه بسا احترام تعارف بموی خود کرد که مقدم بنشیند فوراً من و سایر همراهان دستهای مبارک شاهنشاه را گرفته مقدم نشانیدیم و همه متفق الکله عرض کردیم مسند سلطنت ایران را آقا محمد شاه شهید شما و اگذار کرده چنانچه کمتر از خاقان مغفور بعضی فقرات در اینباب شنیده ایم احدی را یاری آن نیست که بر شما تقدم جوید ظل السلطان بانهایت ادب حریفی هم قرار گذاشته نشست محمدولی میرزا نشست بلکه ایستاده شروع بدعا و ثنا نمود شاهنشاه اصرار فرمود تا او نیز نشست آصف الدوله هم رو بروی پادشاه که محل نشین وزراء می باشد نشست با آنطور هائی که میدانستیم تنهیت عرض کردیم شاهنشاه تعزیت را اظهار لطف فرمود و مجلس خاموش شده نه ماها میتوانستیم اظهار برائت ذمه ظل السلطان و گذشت و اغماس ملوکانه را از او بمیان بیاوریم نه پادشاه جمعا فرمایش میفرمود بالاخره ضیاء السلطنه عرضی کرد :

شکرانه بازوی توانا

آزادی صید ناتوانست

امیدواریم عفو و رحمت قبلۀ عالم از تقصیر برادر ظل السلطان هزار درجه بیش و بیش داشته باشد :

فخر الدوله عرض کرد استدعا داریم در همین مجلس قبلۀ عالم قرآنی مهر بفرمایند و ماضی السلطانرا مطمئنا ببریم بخانه خودش فوراً خازن الدوله یکجمله قرآن کوچک از بغل بیرون آورده رو بروی شاهنشاه گذاشت حضرت شاهانه قرآن را برداشته گشودند و فرمودند این قرآن از خطوط بسیار خوب آقا ابراهیم است و معلوم میشود از جمله قرآنهاست بسیار ممتاز خزانه میباشد ما شنیدیم که بخزانه های نقدی دست درازی شد و بخزانه های دیگر تصرفی نشد خازن الدوله ازین

ارجمند باجمعی مامور تسخیر دو قلعه مزبوره شدند هر دو برادر بتوسط محمد قاسمخان امیر دوللو از در تضرع باشمشیر و کفن در آمدند و رقم عقوصادر شد روزیکه شاهنشاه پدر بزرگوار شما ولینعمت کل ایرانیان در کنار باروی قلعه بام تفرج میفرمودند محمد نام بقاری شاهنشاه را دید و شناخت فوراً شمخالی بقصد آنحضرت انداخت کلوله شمخال از پادشاه گذشت در پیشانی یکی از ملازمان خورد و او را کشت محمد نام را که در حضور مبارک آوردند بجای آنکه سزای او را در کنارش نهند حضرت خاقان فرمودند چون قلم عفو بر جرایم تمام یایغان کشیدم و بامیر قاسمخان در اینخصوص قول دادم بخون این خاین نیز تیغ خون ریز آلوده نمیشود و همچنین شنیده‌ام که حسینخان قلی و اسدخان بختیاری را که محمد علیمیرزا خط امان داده بود و قتیکه در طاق کسرا جان بجان ستان میسپرد دو ساعت قبل آن دو نفر را خواست و گفت بمن کان خودتان بروید زیرا عصیان شما در نظر شاهنشاه میباشد و اندیشه آن دارم که پس از من کسی شفیع شما نتواند بود و من بیدعهدی از دنیا رفته باشم هم اکنون باو طان خود بروید آنها مرخصی حاصل کرده رفتند ولی بعضی قسمهای بقرانهم در کمال سستی و نقطه مقایل این عهد میباشد از جمله شاهزاده محمد ولی میرزی حاضر سوگندها یاد کرد و قسمها بقرآن خورد که عبدالرضا خان یزدی را شاهنشاه بن بسپارد و در حین من باشد بجان او کاری ندارم مال خودم را از او خواهم گرفت عبدالرضا خان باو سپرده شد فوراً بحر مخانه خود برد و تمام اهل حرم را با ساطور و کارد و مطبخ و چاقو و مقراض قلمدان و قیچی خیاطی بدن او را ریز ریز کردند تفصیل ترمد عبدالرضا خان و جسارت او نسبت بشاهزاده حکمران یزد هر چند بعدی بود که شایستگی همین مکافات را داشت اما خوردن قسم و مخالفت عهد مطلبی جداگانه است و چون داستان عبدالرضا خان و کشته شدن او معروفست محتاج بشرح نیست تقریر دیگر قایم مقام در حکایت بد عهدی فقره سوگند عباسقلی میرزای جوان بود باخانلرخان پیر که او هم بمهد خود وفانکرد با آنکه بکشتن آن مرد محترم فاضل هیچ لسزومی نداشت تفصیل آن اینست .

عباس قلی خان

پس از آنکه ابراهیم خان ظهیرالدوله مرحوم شد و عباسقلی خان پسرش که دخترزاده حضرت خاقان بود بحکومت کرمان رسید غرور جوانی و اغوای پیشکار او قاسمخان دامغانی مشارالیه را بهوای سلطنت انداخت و لشکری جمع نموده ترانه خود سری نواخت خاقان مرحوم خانلرخان زنده را بلامت و نصیحت او فرستاد بندیدرانه پیر دنیا دیده را آنجوان کم تجربه نپذیرفت و خانلرخان مکدر ورنجیده شد بالاخره عباسقلیخان بامصحف قسم یاد کرد و بخانلرخان گفت تو بطهران رفته از جد تاجدار من اطمینان حاصل کن و بنویس من بدون غدر و تاخیر باستان مبارک مشرف میشوم بهمین عهد و میثاق عباسقلی خان خانلرخان خاطر جمع شده از کرمان برگشت عباسقلی خان چهل نفر غلام کتنام باارباب حسین

نام نو کر خود مامور کرد تا خانلرخان را درین راه بقتل رسانیدند بعد ازین مقدمه شجاع السلطنه مامور کرمان شده محمد قاسمخان دامغانی را دستگیر و بدار خلافت فرستاده او را از هر دو چشم محروم کردند و مجازات از کردار ناهنجار خود یافت عباسقلی خان جای قرار ندید بمآزندران فرار نمود چون پدرش ابراهیم خان برادر را می ملک آراو خود عباسقلی خان داماد او بود شاهزاده ملک آرا شفاعت او را در پیشگاه حضرت کرد و جرایم او بآب عفو حضرت شاهانه شسته شد نکارنده گسبید خانلرخان مزبور از زندیه و مادرش عمه شاه شهید بود مدت سلطنت آنحضرت در کرمان حبس نظر و سپرده بابر ابراهیمخان ظهیرالدوله بود بجهت آنکه عمه خاقان شهید بعد از کریمخان زوجه علیمرادخان شد شاه شهید از عمه خود هم رنجیده خاطر بودند ولی ظهیرالدوله با خانلرخان در کمال احترام رفتار میکرد خاقان مغفور باطناً در آن زمان با عمه زاده خود ارسال و سایل و مهربانی معمرانه داشت پس از جلوس سلطنت او را از کرمان احضار فرمودند منصبش غلام پیشخدمتی بود اما در آن اوقات شغل غلام پیشخدمتی خیلی معتبر بود چنانچه جمعی کثیر از امراء و بزرگان ایران مثل دوسر دار ایروان و دوسر دار دامغان و غیر آنها بمنصب غلام پیشخدمتی افتخار داشتند شخص خانلرخان در خدمت خاقان مرحوم محبوبیت داشت و احترامش نزدیک بدرجه امیر قاسمخان و ابراهیمخان بود در اندرون و بیرون و سفر و شکار بیشتر اوقات عمر او در حضور مبارک مصروف میشد شکارچی واسب تاز و تیرانداز رشید بلکه در جمیع کمالات ماهر و در مدت توقیف کرمان بتحصیل علوم مشغول بود شعر خوب میگفت و خط خوش داشت این رباعی را در اول جلوس خاقان مرحوم گفته و بعرض رسانیده است .

رباعی

دیدم که گرفتیم جهان را یکسر ز اقطاع زمین زباختر تا خاور
بگسسته زبیم ما دلبران خفتان بگرفته بیاد ما حریفان ساغر

محمد رحیم خان زند پسر خانلرخان و محمد حسن خان حالیه نوه او است و ملک ایرج داماد و تربیت یافته خانلرخانست بالجمله از نطقی که قایم مقام کرد در حضور شاهنشاه بقام دلجوئی ظل السلطان برآمده گفت این شاهنشاه مهربان اندا خیال بدی بجان و مال شما ندارد قسم و قسمنامه لازم نیست مقصود استعدای شما از خاکبای مبارک چیست ظل السلطان گفت میخواهم در خانه خودم آسوده و محترم بمانم و تدارک سفر مکه کنم که موسم حج میباشد اجازه فرمایند بکه مشرف شوم قایم مقام از جانب اعلی حضرت پادشاهی این مستدعیات را مقبول داشته باتفاق ظل السلطان و شاهزاده محمد ولی میرزا که او هم در این مجلس آسوده خاطر باشد و مقصودش آن بود که تنخواهی که در زمان فترت از خزانه باو داده بودند استرداد نشود با آصف الدوله از حضور مبارک مرخص شدند اهل حرم بانهایت تشکر از مهربانی و التفاتهای شاهانه بغانهای خود رفتند و مرحوم دارا در آن وقت منزل قایم مقام بود که ظل السلطان و آصف الدوله و محمد ولی

میرزا بجهت رفع خستگی مجلس ساعتی بمنزل قایم مقام آمدند قایم مقام بدارا گفت ظل السلطانست مرخصی زیارت مکه را حاصل کرده دارا پر حسب همان طریقه خود که حرف را در موقع بی مضایقه میگفت این شعر را خواند

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی
کاین ره که تو میروی بترکستان است
واقعا همانطور شد روز جلوس شاهنشاه در تخت مرمر باب هایون و

تدبیرات قایم مقام که پادشاه معزول را سفرای دولتین روس و انگلیس نیز به یمند خفتان مرصع خاقان مرحوم که روی ماهوت گلی دوخته شده بود و از ملیوس خاص شاه شهید بود اکثر اوقات ظل السلطان در سلام رسمی با اجازه سلطنت اورا میبوشیده جیفه مرصع که مقتضی خودش بود بسر میگذازد در آنروز نیز خفتان و جیفه را زینت سرو بر کرد و در سلام عام بهمان وتیره که دریدر بزرگوار می ایستاد در حضور برادرزاده تاجدارش ایستاد و پس از چند روز با کمال احترام روانه زیارت مکه متبر که شد صد نفر غلام و قره تقی یوزباشی حسب الامر تا یک منزلی همدان در رکابش بودند از (آق بلاغ) سه فرسنگی همدان ظل السلطان را بمرآغه و از آنجا یاردیل بردند تا اینکه بتدبیر دوبرادر خود رکن الدوله و اماموردی میرزا حکم تقدیر از اردیل بمکانی که امکان فرار نبود مستخلص شده بخاک روسیه و از آنجا باسلامبول رفته زیارت مکه و مجاورت عتبات عالیات فایز شدند احتراماتی که سلطان محمود خان پادشاه عثمانی و محمد علی پاشا خدیو مصر در حق این سه نفر شاهزادگان محترم و درباره شاهزاده الهوردی میرزا که قبل از آنها باسلامبول رفته بود اگر خواهیم شرح دهیم خیلی مطول خواهد شد این واقعه چون خیلی محل تعجب بود نوشته میشود و قتی که خواستند شاهزاده ظل السلطانرا بمرآغه ببرند و معاینه دید که قضیه برعکس مقصود و مقصد کعبه و تبدیل

بترکستان یافت یک جعبه مقلی را در میان تنور اطاقی که منزل داشت گذارده بصاحب خانه گفت این امانت بدست تو سپرده باشد اگر وقتی شنیدی که من درجائی هستم و دست تو بمن نمیرسد رد امانت نمای

بعد از پنج سال که ظل السلطان بترستان آمد آن مرد دهقان متدین جعبه را بدون عیب و نقص برد و بصاحبش رسانید آلات جواهر و بعضی اسباب نفیسه که میان جعبه بود از قسمت ظل السلطان خارج نشده بود

شاهزاده الهوردی میرزای ملقب بنواب حکومت شاهرود و بسطام را داشت و متهم بهمدستی تراکه و عصیان بحضرت خاقان و باین جهت معزول گردید پس از عزل او شاهنشاه جمجاه اسبابی برای کشیک شاهزادگان مقیم دارالخلافه فراهم آوردند که شاهزاده نواب ریاستی بر شاهزادگان اهل کشیک داشته باشد کیومرث میرزای ابوالملوک هم نایب شاهزاده نواب باشد چند نفر از شاهزادگان را منتخب نمودند که شبی پنج تن یا یراق و صلاح برای کشیک وجود مبارک پدر تاجدار خود در عمارت چشمه که نشین خاقان مرحوم بود حاضر باشند اطاق و خدمتکاران متعدد و اسباب راحت شب در کشیکخانه آنها موجود بود

بعضی از پسرزاده های شاهنشاه نیز که در آنوقت جوان و موقع جانفشانی رادرك کرده بودند ب دادن پیشکش و توسط پدرهای خود در سلك اعمال داخل اهل کشیک شدند مثل مسعود میرزا پسر محمود میرزا و رضاقلی میرزا پسر محمدرضا میرزا و نصرالله میرزا پسر محمد ولی میرزا و محمدطاهر میرزا پسر ظل السلطان و غیره مجلس اول که بهیئت اجتماعیه در حضور مبارک حاضر شدند و شاهزاده الهوردی میرزا آنهار از سان هایونی گذرانید و خاقان مغفور جا و مکان و سان ملکزادگان عظام را دیدند بنا برمناسبت تهمت عصیانی که به اللهوردی میرزا زده شد بود این شعر را باو فرمودند

(شعر)

دانم که بامن دشمنی جای تو دردل داده ام

همان صاحبخانه کش در خانه منزل داده ام

امان الله خان افشار و امیر اصلان خان پسرش سفرا و حضرا همه شب در کشیک حاضر میشدند و بمعیت آنها هر شبی پنج نفر از خواجه سرایان هم حاضر کشیک بودند اسامی شاهزادگان کشیک که مقیم دربار بودند و حکومت و ماموریتی نداشتند این است :

(اللهوردی میرزا ملقب به نواب) (کیومرث میرزا ملقب به ابوالملوک) (علیرضا میرزا ملقب به حکیم) (کیقباد میرزا ملقب به شهریار) (ملک ایرج میرزا ملقب به رئیس) (محمد مهدی میرزا) (منوچهر میرزا) (حاجی شاهقلی میرزا) (کیخسرو میرزا) (هرمز میرزا) (بهرام میرزا) (سلیمان میرزا) (شاپور میرزا) (ملک منصوره میرزا) (سلطان مصطفی میرزا) (سلطان ابراهیم میرزا) (جهان شاه میرزا)

اما کیومرث میرزای ابوالملوک وقتی با علی عسکرخان سرایدار در نگارستان نزاعی کرد تغییر خاطر هایون در حق او برتبه شد که بعد از خوردن چوب زیاد که احدی جرئت شفاعت نداشت از شدت تغیر خنجر مرصع را از کمر کشیده خواستند بدست مبارک چشمان ابوالملوک را از حدقه بیرون بیاورند که دارا حضورا فریاد کشید که ای شاه عاقل ای پیر فلک میخواهی تقلید نادر شاه دیوانه را بکنی ؟

خاقان مرحوم فوراً از عقیده خود منصرف شده خنجر را در تیام گذارند بعد از چند روزی اهل قم از کیاکاوس میرزا اشاکشی شدند خاقان مرحوم برای دلجوئی از ابوالملوک فرمودند قیمتها را بر مطالبشان را برس و در تدارک حکومت قم باش ابوالملوک برای اظهار کمال و کفایت خود چند فرد از بابت نقد و جنس و تفاوت عمل ولایتی با صورت مطالب عارضین بخط خود در نهایت خوبی نوشت وقتی که بنظر پادشاه رسانید فرمودند تو میختر اهی هم میرزا باشی و هم حاکم نان اهل قلم را قطع نمیکم کسی که فرد نویسی کرد بدرد امور حکومت بر نمیخورد اهل ولایت از پرتو اونان نمیتوانند خورد ماموریت او بهمین بهانه موقوف شد ابوالملوک

بانهایت کاردانی و کفایت و فضل و فهم در زمان پدر بزرگوار خود بدبخت بود
امادر عهد سلطنت ابد مدت پادشاه جمیع حکومتها و مناصب بزرگ یافت و
کارش روز بروز بالا گرفت تا ملک آرا شد اللهوردی میرزا و کیومرث میرزا
گذشته از اخوت یک نوع مودت باهم داشتند پس از آنکه وضع سلطنت ناقص
علیشاه برهم خورد شاهزاده نواب بابا لیلوک فرار از جانب پادشاه عطا بخش
ابوالملوک در همانجا ماند زمانی که فخرالدوله بیکه رفت از جانب پادشاه عطا بخش
جرم پوش محمد شاه غازی انارالله بر خانه او را خاطر جمع و راضی بآمدن طهران
کرد بقیه احوال الله وردی میرزا من بعد نکارش خواهد یافت چنانکه عرض
شاهزاده دارا در موقع تغییر خاقان مغفور بابو الملوک در خاطر مبارک موثر
اقتاد در بسیاری از مواقع نیز مقبول افتادن مطالب سایر شاهزادگان که
حسن موافقی داشت مسوع شده است از جمله طهماسب میرزای موبد الدوله
میگفت هنگامیکه بابرادر محمد حسین میرزای هشتمه الدوله نقاری حاصل کردم
در سلطانیه زمان ماموریت قشون بمحاربه روس خدمت خاقان مغفور رسیدم و
و عرایض خود را رسانیدم حکومت کرمان بمن مرحمت شد جبه بولک دوزی
برسم خلعت میرزا غلام شاه پیشخدمت آورد گفت فردا صبح باید بخاک پای همایون
مشرف و مرخص بشوید بر حسب امر رفتار نمودم ولیعهد مرحوم هم چکمه بپا آمدند
که مرخص تبریز شوند و بالشگری ابنوه در مقدمه اردو عزیمت بساحل ارس نمایند
پای مرحوم خاقان را ببوسیدند و عرض کردند سفر جنگ خصوص بادشمن قوی چنگ
خالی از مخاطره نیست میخواهم وصیت خود را بخاک پای مبارک نموده مرخص شوم
شاهنشاه فرمودند چه وصیت داری عرض کرد اگر در این سفر تصدق خاک پای
مبارک شوم این معامله که با برادر محمد علی میرزای مرحوم میانه طهماسب میرزا
و محمد حسین میرزا فرموده و تخم رقابت و مغایرت در دلهای آنها کاشته اید ما بین
محمد میرزا و جهانگیر میرزا نفرمائید خاقان مرحوم فوراً فرمودند طهماسب میرزا
برو بمنزلت تا بمنزل رسیدم حامل فرمان آمد و فرمان را پس گرفت و حکومت من
سرنگرفت ملتزم رکاب ولیعهد و سپرده بایشان شدم پس از آنکه الله وردی میرزا
باسلام قبول رفت سلطان محمود خان عثمانی مقدم او را محترم شماره فرمود من با
بدت که بدرود عالم را کرده برای تو فرقی ندارم تمنای خاطر را بگوئی و هر چه
مرسوم میخواهی خودت تعیین کن تا در آن مضایقت نشود شاهزاده با کفایت عالی
طبع عاقل که صاحب کمالات صوری و معنوی بود تیر اندازی و رشادت داشت و خط
نستعلیق را خوب مینوشت و شعر مطبوع میگفت و تخلص او قیاض بود با آنکه دست و دلش باز
و بسیار نظیف و آراسته بسر میبرد و سلیقه کامل داشت در جواب سلطان عرض
کرد برادرانم در اردبیل مجبوسند استدعا آنکه این پادشاه بزرگ از آن شهریار
سترك تمنا کند که نام حبس از آنها مرتفع شده در هر يك از نقاط ایران اولیای
آن دولت مصلحت دانند این مجبوسین اردبیل را حکم اقامت دهند تا عیال و اولاد
متفرق خود را جمع آوری نموده آسوده باشند هر گاه باین قسم اطمینان حاصل

نفرمایند مرخص فرمایند که در عتبات عالیات توطن جسته من نیز ضمانت نمایم که
خطا و خلافی از آنها نسبت بسلطنت ناشی نشود همه ما را پدر بزرگواران به
شاهنشاه ایران محمد شاه سپرد و سلطنت راجع او قرار داد ما را جز اطاعت و
چاکری مقصودی نیست دیگر آنکه سلسله سلطنت و اولاد ما را اگر واهی
مستولی شود بجهت جامعه اسلام ناچار فرار بخاک عثمانی خواهند نمود بسرحد
داران عثمانی مقرر شود با آنها مهربانی نموده عرض آنها را بیاب عالی برسانند
و تا خبر رد و قبول نرسیده در آن سرحد محترماً زیست کرده باشند خودم هیچ تمنائی
ندارم زیرا که پادشاه ایران برادرزاده و بجای پدر ما بر سریر سلطنت متمکن
است ابتدا راضی بگمنامی و پینامی ما نخواهد شد هر جا باشیم و هر چه بخواهیم
بر ذمه سلطنت شاهنشاه است که مرحمت بکنند و مرحمت میکنند از این تقریرات
و استغنائی طبع شاهزاده نواب سلطان محمد خان را خوش آمده فرمود مهربان محترم
هستی و مقام فرزندی بمن داری دو فقره مطلب شما با کمال محبت پذیرفته است
شاهزاده هم باین وعده سلطان مستظهر شد ولی شاهزادگانی که استخلاص آنها
را میخواست قمارن همین گفتگوها از اردبیل فرار نمودند و سلطان محمد خان
وفات یافت عبدالعجید خان پسرش سالی پنجاهزار تومان برای شاهزاده مقرر
و مرسوم قرار داده نواب بانهایت احترام ببفداد آمده متوطن گردید مثل شاهزاده
سلیمان میرزا و اسماعیل میرزا پسر محمد ولی میرزا بهمان استدعای او صاحب
مقرری از دولت آل عثمان شدند طغیان ثانوی ظل السلطان در کاظمین موجب گردید
که شاهزاده نواب بالباس مبدل از بغداد بمیان ایل کلهر آمد تا ایلات آن سرحد
را بظواهرت خواهد و برای برادرش خدمت گذاری کرده باشد چون اصل عیده
پایه و مایه نداشت وضع ظل السلطان و رکن الدوله و کشیک چپباشی در عربستان
برهم خورد و عجمها بعد از بردن منفعت از دور آنها باشند شاهزاده نواب به
کاظمین مراجعت کرد از جانب دولت علیه ایران بیابمالی اظهار خواهش دوستانه
شد که الله وردی میرزا از آن سرحد بجای دیگر تحویل نباید شاهزاده محترم بشاماب
رفته در بندر بیروت اقامت یافت جمعی از برادر زادگانش در آنجا خدمت او
مجتبع شدند اسباب راحت خود را باعلی درجه مهیا کرده بود و مدتی با کمال
بزرگ منشی در بیروت نشین داشت و روزگارش در آنجا به سر آمد این مطلع
از اشعار نواب است

ای شه حسن مرانم ز در خویش خدارا بادشاهان ز در خویش نرا تده کدار
آقای علی آبادی این شعر خود را بشاهزاده نوشته ببفداد فرستاده
بوده است

ناز کن ناز تو ای غالیه مووالیه کز زلف رونق تبت و آب رخ کشمیر به بردی
نواب این دو شعر را در جواب نوشته

نه شکفت است اگر غالیه مووالیه از زلف رونق تبت و آب رخ کشمیر ببرد
شور تیمور ز خاطر برد و قتل هلاکو عهه مقبول اگر غزه شبگیر ببرد

والیه وعه مقبولو معروفند از تیمور وهلاکو مقصود پسرهای فرمانفرماوشجاع السلطنه هست اسامی پسران شجاع السلطنه غالبا از نام سلاطین مغول است چنانکه وصال شیرازی گوید

شد ایران دلم از چار ترك جنكجو ویران هلاکو خان وارغون خان واکتای و اباقا آن اولاد خاقان مغفور بانهایت كثرت بكنوع طرف مهربانی مخصوص و محبت پدر و فرزندی پادشاه تاجدار بودند و در میان خودشان هم بیک درجه احترام و حدود بزرگی و کوچکی داشتند که مزیدی بر آن متصور نمیشود اگر هزار بوك و مکر باطنی بود هر وقت بیکدیگر میرسیدند صحبت و محبت و بکائکی و برادر برادر دست نمیدادند هر يك را در خدمت پدر تاجور خودشان احترامی مخصوص داشتند و لیمهد جنت مکان در حقیقت پادشاهی مقتدر بود ولی با آن اقتدار در اجرای مكنونات خاطر پدر بزرگوار و اطاعت و انقیاد و احترامات ظاهری و خوف و خشیت باطنی بر تمام برادران سبقت مینمود بعد از فتح صفحات خراسان و نظم آن سامان ولایتی که از تحت حکومت مستقله و لیمهد مرحوم خارج ماند مازندران و گیلان و استرآباد و فارس و اصفهان و قم و کاشان و عراق و گلبایگان و کرمانشاهان و لرستان و عربستان و ملایر و نهاوند و تویسرکان بود دیگر ممالك از سنجان و دامغان و شاهرود و بسطام با اقصی بلاد خراسان و قزوین و خسه تا منتهای آذربایجان در زیر سم ستوران عسکر ولایت عهد بود عبدالله میرزاور کنگر الدوله و بهاء الدوله و اسمعیل میرزا مشغوف بودند که در جاده دوا یالت بزرگ و برادر بزرگوار خود یعنی آذربایجان و خراسان واقعه شده و مشمول مرحمتند اما طهران با وجود حکومت ظل السلطان برادر اعیانی و لیمهد مرحوم مسال و لیمهد بود کرمان و یزد که از تصرف شاهزاده محمد و لیمیرزا و شجاع السلطنه بیرون رفت بدو برادر زاده و داماد و لیمهد سیف الملوك میرزا و سیف الدوله میرزا تفویض شد بعد از مراجعت از سفر خراسان برای تمام برادرزادگان خود مکر معدودی از کبیلین رقم مهر فرمود و این کار را تا آنوقت نکرده بودند وقتی بیرج نوش نقل مکان نموده عزیمت خراسان داشت روزی خاقان مرحوم بعلیخان امیر آخور فرمودند که اسب نكار سواری مرا با تاج مرصع و زین و یراق و کوی زرنگار بیرو لیمهد را سوار کرده بیاغ لاله زار بیاور که در نزد من صرف ناهار نماید زمانیکه علیخان ابلاغ امر همایون را کرد شاهزاده علیخان ملقب بظل السلطان و علی تقی میرزای رکن الدوله و اماموردی میرزا و تمام شاهزادگانیکه مقیم دربار بودند خدمت و لیمهد رضوان مهد حضور داشتند ظل السلطان که بهمه جهات بر شاهزادگان حاضر رتبه برتری داشت بنابر تملق و تعلق برادری و احترام اسب سواری خاقان مغفور پیاده برکاب افتاد آنجا که عقاب پر بریزد معلوم است از سایر اخوان چه خیزد همگی متابعت ظل السلطان نموده در رکاب روانه شدند و لیمهد مبرور بهمان احترام پادشاهی بخاک پای مبارك شاهنشاهی رسید و بخاک اقتاده منتهای فروتنی را بکار برد خاقان مغفور احترام پدرانیه که در حق پسر خود فرمودند مافوقش متصور نبود ولی ازین فروتنی ظل السلطان گویا باطنا خوششان نیامد شاهزاده



ایستادیم اول ولیمهد مرحوم بعد از آن ملك آرا و فرمانفرما و شاهزاده علی میرزا وزیر دست اومن که محمد ولیمیرزا هم بودم حسینقلی خان برادر خاقان مرحوم و ابراهیمخان عمو و سلیمان خان اعتضادالدوله و همچنین سایر امراء و بزرگان سلام هریکرا جائی مخصوص و معین بود که دخلی باین طبقه نداشتند.

اما احترامات فرمانفرما اینکه در میان تمام اولاد خاقان مغفور فرمانفرما را مهد علیای بزرگ بفرزندی نگهداشت و وصیت کرد همانطور که اسم شاه شهید به پسر عباس میرزا گذارده میشود اسم مراهم بدختر حسین علی میرزا بگذارند ام الخاقان دختر فرمانفرما که گویا قریب نود سال عمر دارد و در کربلای معلی مجاور است بنام آسیه خانم والده ماجده خاقان مغفور نامیده شده و خطاب ام الخاقان یافت دیگر آنکه فرمانفرما در مقر حکومت هیکل مروارید حمایل مینمود و اسب نکاری که کوی مرصع بر دمش بود سوار میشد سایرین این اجازه را نداشتند مگر در این اواخر که امتیاز مزبور بسیف الدوله حاکم اصفهان هم داده شد که در مقر حکومت این اجازه را داشت اسب نکار سوار میشد و کوی مرصع بر دمش اسب میزد اما تثنال مبارک شاهنشاه را سوای مرحوم ولیمهد رضوان مهداز طبقه شاهزادگان بهاءالدوله و از طبقه نوکر سپهدار حاکم عراق حامل این نشان و دارای این افتخار بودند بجز آنها یکسی دیگر التفات نشد شاهزاده محمدعلیمیرزا از طفولیت حاضر جواب بود وقتی خاقان مرحوم ملاطفت فرموده يك كلاه درویشی بدست خودشان بر سر دولتشاه گذاشته فرموده بودند این كلاه بر سر تو خیلی خوب میآید در جواب عرض کرده بود بعد درویشی اگر هیچ نباشد شاهی است از طبقات اواسط و اواخر چند نفر از شاهزادگان را خاقان مغفور خیلی دوست میداشتند بناسبت طفولیت برای آنها لباسهای مروارید دوز و كمرها و جیبها و بازو بند ها و خنجر های مرصع ممتاز و بعضی اسباب تجمل دیگر التفات شده بود که سایرین این وضع را نداشتند و در خدمت پدر بزرگوارشان گستاخ بودند التفاتهای مختلف میدیدند اسمی آنها از این قرار است (فتح الله میرزای شماع السلطنه) (کیکاوس میرزای بهاءالدوله) (سلیمان میرزا که در رشادت و حسن صورت شهره آفاق بود) (سلطان احمد میرزای عضدالدوله) (کامران میرزا) (یحیی میرزا) شاهزاده یحیی میرزا از نمره بهاءالدوله و سیف الله میرزا شمرده میشد جای او هم در سلام میان اطاق بود از طرف مادر احترام مخصوصی داشت پس از آنکه منوچهر خان معتدالدوله بوزارت او نامزد شد و حکومت گیلان به یحیی میرزا رسید این فقرات هم بر اعتبار و احترام شاهزاده افزود.

زنهای معقوده محترمه مرحوم محمد حسن شاه قاجار دو تن بیش نبود و والده شاه شهید و حسین قلیخان ملقب بجهاننور شاه و همشیره سلیمان خان قاجار خوانلو ملقب باعضاد الدوله بود و والده مرتضی قلیخان و مصطفی خان هم از بزرگ زادگان دوللو و با حسنخان جد جانمحمد خان دوللو نسبت قریبه داشت و بهمین جهت بود که مصطفی خان عمو بجانمحمد خان و سایر کلمین دوللو قاقا خطاب میکرد گویا قادر اصطلاح ترکان آترمان یعنی برادر و همسلسله بوده این دوزن معتبره بجهت یوخاری باش و اشاقه باش

محمد علی میرزای مرحوم متخلص بدولت یا (دولتشاه) کفایت و کاردانی شخصی خود را بدرجه رسانیده بود که خاقان مغفور هروقت شاهزاده را از کرماتشاهان بطهران احضار میکردند بتمام اهل حرمخانه میفرمودند هر قسم احترامی که در حق من بعمل میاورید محمدعلیمیرزا مستحق همان احترام است بالاخانه مخصوص در عبارت چشمه برای مرحوم شاهزاده سوای بالاخانه معروف بیالاخانه فخرالدوله که شاهزادگان می نشستند معین بود پس از وفات دولت شاه تارحلت خاقان مغفور در آن بالاخانه هیچ باز نشد وقت شام بر سفره طرف دست راست خاقان مرحوم که خارج از سه سمت سفره بود و کسی از شاهزادگان در این سمت نمی نشستند می نشست بعد از شام شاهزاده مغفور خدمت حضرت خاقان میرفت سایر شاهزادگان احضار نمیشدند تا محمدعلیمیرزا مرخص میشد آنوقت مجلس و اسباب صحبت و قمار فراهم می آمد در حقیقت همان اشعاریکه میرزا تقی علی آبادی در وفات شاهزاده مرحوم گفته در توصیف ایشان کافی است و هی هذا

جهاناطرفه بیمهر و وفا بدخو جهانستی همی با مهربانان بی سبب نامهربانستی پس از دوران دولتشه صبا بگذر بکرماتشاه همی بینی مدائن را که بی نوشیروانستی

يك شمشیر بدو كمر بسته نمیشود

در سن طفولیت با حضرت خاقان شهید آقا محمد شاه که مردمان شصت ساله آزموده نمیتوانستند تکلم کنند سؤال و جوابی کرده اند که محل خیرتست شاه شهید وقتی باو فرمودند این شمشیر مرصع را اگر بتو بدهم چه میکنی در نهایت جلالت عرض کرد يك شمشیر بدو كمر بسته نمیشود گردن شمارا میزنم و شمشیر را بکمر می بندم خاقان شهید بهم برآمدند و در آنروز مادر نوروز خان ایشك آقاسی باشی که از نسوان محترمه قاجاریه بود اگر شفاعت نیک کرد محققا شاه شهید آن طفل را میکشت ولی حسب الامر ایشانرا با محمد ولی میرزا بشیراز بردند و ب حضرت جهانبانی سپردند محمد قلی میرزای ملك آرا هر وقت شاهزادگان در حضور شاهنشاه نبودند اذن کشیدن قلیانرا داشت وقتی که شاهزاده ها مشرف بودند خاقان مرحوم بعد از صرف قلیان بملك آرا میفرمودند برو بیرون نفسی تازه کن دستخطی که بخط ضیاء السلطنه برای ملك آرا مینوشتند عنوانش ابوی مقام بود و اقما این پدر و پسر راهر کس باهم میدهد ملك آرا به حسب اقتادگی و ضعف بدن مانند پدر بود در سواری بعد از آنکه شاطر قلیان را بشاهنشاه میداد اگر ملك آرا می آورد شاهزادگان دیگر این حق را نداشتند در خدمت شاهنشاه باعصا میرفت سایرین را این اجازه حاصل نبود بدون انعقاد مجلس قمار هم بملك آراء اذن جلوس میدادند جای ملك آرا و شاهزاده محمد علی میرزا و فرمانفرما در سر سفره همان دست راست بود که گفته شد ولیمهد مرحوم هم آنجا می نشستند از شاهزاده محمد ولی میرزا شنیدم که میگفتند در سلام شاه شهید ماچند نفر که شاهزاده آنزمان محسوب بودیم باین ترتیب می

هم يك عداوت ايليت داشتند ساير پسرهای محمد حسن شاه كه تصوير ايشان در اطاق صف سلام عمارت سليمانيه كرج است كه يكي از بناهای صدر اصفهاني ميباشد و با سم داماد خود شاهزاده سليمان ميرزا ساخت و مخارج آنرا بخاقان مرحوم بيشكش كرد صاحبان آن تصاوير تماما از منقطعه بودند محمد حسن شاه آنچه زرو جواهر داشت سپرده بوالده مصطفی خان بود بعد از آن كه شاه شهيد بسلطنت متمكن گرديد و مرتضی قلیخان به ممالك روسيه رفته و بناهنده شد و مصطفی خان از دیده نابينا گشت جواهر و زر ها را از آن زن محترمه در نهايت بی احترامی ماخوذ داشتند بنا بر نفاقي كه در میانه دوطایفه دوللو و قوانلو بود دوللوها باز ندیده از در يكانگی بدر آمدند و در شهادت محمد حسن شاه بادشمن او همراهی كردند اين دو برادر بچه آنكه مادرشان دوللو بود محترم ماندند و مانند آقا محمد شاه در بدر شیراز و مثل جهانسوز شاه باغواي كریمخان در دست ترا كه جرعه نوش شربت شهادت نوشيدند بعد از آنكه آقا محمد شاه و برادرش حسين قلیخان از استرآباد آواره مانده و بگردد رفتند روزگار والده خاقان مرحوم و فتحعليخان پسرش كه گویا در عفوان شباب و بسنده ياد و از ده ساله بود منتهای پریشانی را حاصل کرده بحدی كه روزی طبع مبارکش بقانون اهل دارالبرز بشكار جنگل مایل بود از بابت آنكه تفنگ نداشتند خدمت والده مصطفی خان رفته و جیبی از برای خریداری تفنگ خواسته بود او بطور تعريض گفته بود اگر خیلی رشيد بشوی مثل محمد حسن خان جد خود شهيد خواهی شد تفنگ لازم نداری دل شكسته خدمت والده خودشان رفته اظهار مطلب کرده بودند چون در ساط چیزی نبود دستمال ابريشمی بزرگی كه قدما بر سر می بپيچيدند و سر قچری ميناميدند ده تومان زياده قيمت داشت به پسر نامور خود داده بود كه از قيمت آن تفنگ خریداری فرمود از خاقان مرحوم شنیده شده كه اول شكار من سه قراول بود در حالتیكه با كمال خوشوقتی مراجعت از شكار کرده بمنزل ميرفتم سه نفر درویش ديدم كه در كنار آتش نشسته اند بخیال خود گذرانيدم كه اين نخستين شكار خود را نیاز فقرا كنم پس از آنكه قراولها را در خدمت آنها گذاردم بصورت من نگاه کرده گفتند جوان باين شمايل و ادب و صورت نيكو از چه مكان و کدام دودمانی گفتم پسرزاده محمد حسنخان قاجارم روزگار غدار با ما اينگونه رفتار نمود هر سه نفر ييكبار دودست بدعا برداشته گفتند خداوند آب رفته شمارا بجوی باز آرد و بخت بلند و تاج و تخت نصيب تو باد يكي از آن صيدها را تصرف و دوتای ديگرا بخودم رد نمودند خاقان مغفور باطنا به بزرگان سلسله عرفا ارادت كامل داشت بلكه با جميع طبقات طوری رفتار مينمود كه وقتی اهل ملایر و توسيركان بعبادت مالوفه و رسم ديرين از مرحوم شيخ الملوك در اصفهان عارض شدند و حاجی سيد محمد باقر مرحوم واسطه عرض آنها بود خاقان مرحوم بسپهدار فرمودند شيخ الملوك كه از معتبرين شاهزادگان بود بخدمت سيد برده و گفت پادشاه ججاء شيخعلی ميرزا را معزول فرمود با آنكه ملایر خانه اجداد مادری اوست از دستش گرفت هروقت در خدمت شما از کرده پشيمان شد و آنچه تبعدي از رعيت گرفته رد نمود و شما شفاعت كرديد حكومت ملایر باوداده

می شود والا فلا عاقبت هم هيمنطور شد و شيخ الملوك را كه مرحوم سيد بقال گذاشت و قيل وقال ملایر بها رفع شد آنوقت حكومت را با و مرحمت فرمودند بعد از آنكه شاه خليل الله پيشواي اسماعيليه را اهل يزد بقتل رسانيدند حضرت خاقان باعلی درجه خونخواهی و مؤخذة قتل سيد مزبور را فرمودند و بجهة دلجوئی آن سلسله دختر خودشان را باقاخان پسر شاه خليل الله داده كه آن سلسله دل شكسته و گسسته نشوند و بمرحوم ميرزا محمد اخياری كمال خلوص را داشتند چنانچه در جنگ روس ميرزای مزبور مشغول رياضت شده سر ايشچندر سردار روس را در روزيكه تعهد کرده بود بدر گاه شهریار آوردند كه بدست ابراهيم خان باد كوبه گشته شده بود پس از آنكه شيخ احمد مرحوم در سن بيست سالگی اجازه اجتهاد و تصديق ققاهت از مرحوم سيد بحر العلوم گرفته بعزم زيارت مشهد از بصره بيزد آمدند خاقان مغفور ميرزا محمد نديم را كه يكي از رجال آستان و مردی دانشمند و محترم بود نزد شيخ فرستاده نامه در كمال احترام نوشتند اين بيت از خود مرحوم خاقان است كه بشيخ نوشته شده

محرمی خواهم كه پيغامی برد نزد جانان نام گمنامی برد

ايشان را بدار لغلافه دعوت فرمودند با كمال عزت با اتفاق ميرزا عليرضای مجتهد معروف يزد بطهران وارد شدند و قدرشان محترم شمرده شد حضرت خاقان بشيخ مرحوم اظهار فرمودند كه شما بايد در دار لغلافه مقيم باشدهر نقطه كه مایل باشيد محل توقف شما معين شود شيخ متعذر شد كه با ملاحظه التفات پادشاه مردم مرا در شفاعت و توسط كارهای خود مجبور ميكند و آن توسطها موجب نقصان اعتبار در حضرت سلطان خواهد شد بالجمله قبول اين معنى را نموده بشهد اقدس مشرف شدند و پس از مراجعت شاهزاده محمد علی ميرزا شيخ را بكرمانشاه برده در مدت توقف در آنجا نهايت تعجيد را از ايشان بعمل آوردند در طغيان آخر مرحوم حسين قلیخان برادر خاقان مغفور كه با لشكر انبوه از بروجرد آمدند و خاقان خلد مكان با جمعيت كثير از طهران عزيمت فرمودند و خبر بمرحومه مهد عليا والده خاقان رسيد از ييلاق نوا با معدودی بطور چاپاری بحدود كاشان كه رزمگاه دوسياه بود رسيد هردو پسر رو ببادر آوردند و آتش حرب فرونشست و پسرهارا با اتفاق بقم آورده بدستيارى مرحوم ميرزا ابولقاسم قمی شفاعت مهد عليا در حق حسين قلیخان مقبول افتاد شبی مهد عليا ي مرحومه ميرزای قمی را بيقعه مباركه حضرت معصومه عليها سلام خواسته هردو پسر را نيز حاضر فرموده بميرزای مرحوم گفتند درين روضه مقدسه دعائي ميكنم و توقع دارم شما آمين بگوئيد خداوند رحمی باهل ايران بفرمايد و يكي از ما سه نفر زودتر از اين نشاء برويم تا مردم آسوده شوند و اين لشكر گشيها مرتفع شود تا من زنده ام فتحعليشاه نمیتواند برادرش را مجازات دهد برادرش هم دست از هنگامه و سودای سلطنت برنميدارد بيچاره مردم گرفتار كار اين دو فرزند من مانده اند بعد با اتفاق بطهران آمدند حسين قلیخان مغضوب نظر شده در دز آشوب (دز آشيب شميران منزل گرفت بطور احترام قراول و مستحفظ داشت آن دعای تحت قبه

و در شیراز حکومت داشتند روزی از بازار کفش گران عبور فرموده جوان خوش سیمائی را دیده قلب مبارک بصورت او مایل گردیده خواستند در دستگاه خلوت حکومت باشد چون کمال واهمه را از شاه شهید داشتند که مبادا کسان پسر بنو کوری او تن در دهند و شکایتی برض پادشاه برسانند حصول مقصود را بعهده اشکال دیده شبی باملاعباس عرب وصف شمایل بچه کفش دوز و میل خاطر خاطر خودشان و واهمه از آوردن او را بلباس نو کوری شرح میدادند :

آتش اندر پنبه کی پنهان شود

بالاخره فرمودند اگر تدبیری میشد و من طرف محبت را بقدر ساعتی از نزدیک میدیدم وصحبتی میکردم منتهای آمال بود ملاعباس عرض کردا گراین خدمت را بطوری که احدی نداند مقصود چه و میل باطنی جهانبانی چیست صورت بدهم چه التفات خواهد شد ؟

فرمود صد تومان نقد و یک قطاقه شال می دهم ملاعباس رفت و بسرارادید و شناخت و پای خود را برای اندازه ایشان داد که یکجفت کفش برای او بدوزد . پس از چند روز رفته کفش را گرفت و پوشید و یکجفت آنکفش را مستعمل نموده پس از هفته بدر دکان آمده کفش را بتغیر پیش آن طفل انداخت و گفت این کفش اندازه بای من نیست بول مرا پس بده جوان تظلم کرد که اندازه نبود روز اول میبایست نبوشی حالا که نیمدار شده کفش را میدهی و مضایقه بول میکنی دون مروت است آخوند سلی بروی طفل زد و از دکانش زیر آورد کفاشان طفل را برداشتند و بدارالحکومه آمدند فریاد کنان که همچو حرکتی از دستگاه حکومت عادلانه جهانبانی و مثل آقامحمد شاه پادشاهی خیلی بعید است تا برض ما نرسید و ملاعباس را کیفری بسزا ندهید ساکت نمیشویم و عرض حال بدر بار معدلت مدار خواهد شد مامور حکومت برای احضار ملاعباس رفت ملاعباس بجهت آنکه خدمت مرجوعه خود را کاملاً صورت داده باشد دوسه ساعت از آمدن تفره زده که جهانبانی عارض را بدقت تماشا کرده باشد جهانبان هم پسر را در پسی تالار نگاهداشته مشغول نظر بازی بودند .

دیده را فایده آنست که دلبریند و نر نبیند نبود فایده بینائی را درین بین ملاعباس نعره زن آمد که صف کفش دوز سرا پای مرا شکسته اند و میباید حکومت آنها را تادیب نماید دارالحکومه ملو از اجماع شد که به بیند حکومت با کمال تقریبی که ملاعباس دارد چه حکم خواهد فرمود بقدر دوساعتهم جهانبانی مشغول استنطاق و ضمناً مشغول نظر بازی شدند بعد فرمودند چوب بیابورید چوب آوردند بفرایشان غضب امر شد ملاعباس را بچوب به بندند ملاعباس از بابت اطمینانی که داشت تبسم میکرد و این حکم را شوخی میسرشد حضرت جهانبانی ایدا بروی اونگاه نمی فرمودند که دیده از دیدار جانان بر گرفتن مشکل است ملاعباس را بچوب بسته شد جهانبان فرمودند بچه جرئت همچو بیحسابی را بر رعیت پادشاه کرده میباید بسزای خود برسی ملاعباس بعد از چوب خوردن زیاد از زیر فلکه فریاد کرد نه بول میخوام نه شال اگر جهانبانی چیزی هم دستی میخواهد بنده گی

حضرت معصومه علیها سلام زود باستجاب رسید و مهد علیا رحلت نمود و خاقان مغفور برادر خود را از دیده ناپیدا نمود ولی بعد از کور شدن مهربانی زیاد از حضرت خاقان نسبت باو میشد حیات مرحوم حسینقلیخان بعد از کوری به دوسال بیشتر امتداد نیافت صادق خان بیکدلی که در آزمان منادمت و مصاحبت او را داشت بسیار با کمال و خوشخط و صاحب طبع موزون بود و معروف است که این دو سال ابداً سخنی راجع به چشم و بینائی نگفت که مبادا حسین قلی خان از شنیدن آن متاثر و دل تنگ شود در آخر عمر اجازه زیارت مشهد خواست و پس از مراجعت به رحمت آلهی رفت مشهور است که پس از اصلاح و عفو تقصیر او نوشتجاتی که دیگران به حسین قلی خان نوشته بودند برای برائت ذمه خود بمهد علیا داد که بخاقان مرحوم بدهید و باولایای دولت و بزرگان طایفه قاجار مرا باین حرکت واداشتند .

مهد علیا خاقان مرحوم را خواستند و منقلی بر آتش گذارده به پسر تاجدار خود فرمودند برادرت چندان مقصر نبود این راهنمایی از امراء واعظم ایران شد اما نخواهم گذاشت این نوشتجات را بخوانی که جمعی از تو و تو از جمعی بد گمان شوید و تمام آن مراسلات را رو بروی پادشاه به آتش سوزانید مقصود از ایراد این حکایت احترام میرزای قمی بود که مهد علیا با آن جلال او را در شفاعت با حسینقلیخان باخودش همدست و همدستان نمود

بطبقه حکما خیلی اظهار ارادت میفرمود مرحوم ملاعلی نوری و امثال او در نهایت احترام بودند با این که در میان این طبقات منافت بود ابداً دخلی بعالم سلطنت نداشت و برای روسای هر سلسله احترامی بسزا ملحوظ می شد بلکه در مجلس اگر گفتگوی علمی بمیان می آمد حضرت خاقان با هریک از آنها در مسلک خودشان طوری سؤال و جواب میفرمود که گویا سالها در آن فن تحصیل فرموده بودند ولی این اطلاع از تحصیل و درس نبود بلکه از بسیاری معاشرت و صحبت با اهل فضل و استفسار مقالات و مقامات آنها از ادبای انجمن حضور شاهانه ضبط خاطر مبارک شده بود این اشخاص غالباً در خدمت خاقان مرحوم صحبت تواریخ و اشعار و سایر علوم را میداشتند و هریک علی قدر مراتبهم احترامی داشتند (فخرالدوله حاجی محمد حسینخان قاجار موزی) (متمم الدوله) میرزا عبدالوهاب اصفهانی متخلص به نشاط (محمد صادق خان دنبلی) (محمود خان دنبلی) (فاضل خان گروسی) (ملک الشعرا فتحعلیخان متخلص به صبا) آقامیرزا محمد نعیم (حاجی علیمحمد متخلص به قرقی) (میرزا صادق وقایع نگار) (میرزا جعفر حکیم الهی) (آخوند ملا علیمحمد کاشانی) (آخوند ملا عباس عرب) این سه نفر علاوه بر مصاحبت و منادمت طرف مزاح و شوخی هم واقع میشدند چنانچه وقتی ملا علیمحمد کاشی در حضور مبارک مسئله طهارت را میگفت عرض کرد محل تطهیر را بقدری باید شست که صدای چینی بدهد

خاقان مرحوم فرمودند من بقدری میشویم که صدای کاشی می دهد در زمان شاه شهید حضرت خاقان بمنصب ولایت عهد و لقب جهانبانی مفتخر

مکان سپر و دبوس در دست خانبا باخان سردار داده شد و تا آخر دولت شاهنشاه
میرور بهمین قسم مقرر بود فقره حمایل انداختن شمشیرهای متعدد و مفصل به
نظامات جدید در این دولت جاوید آیت مرسوم شد در سفر اصفهان وقتی خاقان
مغفور بقم رسید مقبره که برای خود ساخته بودند دیدند و ترتیبی که از عتبات
عالیات خواسته بودند در قبر خودشان گذاردند و بجای علیمحمد لله حضور
خرموده بودند قرقی اگر تو بعد از من زنده باشی خدمت مقبره مرا باید بکنی
آن بود که پس از آوردن جنازه شهریار بقم چون این وصیت و فرمایش را ملتزمین
رکاب وقت عزیمت باصفهان شنیده بودند بعد از دفن جسد شهریار و خواندن این
شعر آقای علی آبادی بسی ناسزاوار و نادلکش است جهانی که فتح علی شکست
است حاجی علیمحمد را بر سر مقبره گذاردند چند سال حاجی لله و بعد میرزا محمد
برادر او که در فضل و فهم هم برادر کوچک قرقی بود مشغول خدمت تولیت مضجع
خاقان مغفور بودند گویند حاجی لله در زمان جوانی ایام شکار و شبها نیز برای
خاقان خلد مکان تاریخ میخواند آواز پست را بطوری میخواند که صدایش از
اطاقی باطاق دیگر نیرفت و معینا تمام نکات و مقامات والجان را بکار میرد
در علم موسیقی مهارتش باعلی درجه بود ولی جزاوقاتی که خیلی خلوت بود این
هنر خود را در خدمت خاقان جلوه نمیداد گویا کمتر کسی میدانست که حاجی
علیمحمد علاوه سایر کمالات دارای این فن شریف نیز هست خاقان مغفور باکمال
اقتدار و سلطنت و اجلال فقراتی چند از حسن اخلاق و تحمل و حلشان شنیده شده
پند نیکخواهانه هر کس را باکمال میل قبول میفرمودند چند حکایت از این
باب ایراد خواهیم نمود

وقتی در شکارگاه برای سراغ کبک از ملتزمین رکاب دور مانده بودند
یک نفر شکارچی مازندرانی هم بشکار رفته بود در میان کوهی شاهنشاه را
دید و شناخت باکمال تغییر روبرو شده عرض کرد ای خانه خراب مایهچارگان
هنوز از خستگی و قصه عمویت آقا محمد شاه بیرون نرفته ایم چرا تنها باین کوه
ودشت برای شکار کبک میگردی و نمیدانی که قضا و قدر کبیرا خیر نمیکند
اگر دشمنی در این بیابان برسد چه خواهی کرد برو سواران و تیپ خودت برس
و بجان و مال ما رحمت آورد خاقان مرحوم بهمان زبان مازندرانی بصیاد اظهار
مهربانی نموده فرمودند راست میگوئی و فوراً عنان مرکب را بسمت ملازمین
رکاب برگردانیده بود در سفر مازندران از پهلوی شخصی قاطرچی عبور فرموده
بودند که قاطرش بگل مانده بود و باران شدیدی میآمد هرچه میخواست مال خود
را از گل بیرون بیارد کار مشکل بود از شدت اوقات تلخی فحش پیادش میداد
که این چه سفراست شاهنشاه آنچه گفته بودند شنیدند و بیکی از ملتزمین فرمودند
امداد بکن تا مال و بار از میان گل و برنگاه مستخلص شود ملتزمین آن قاطرچی
را خلاصی داده مال و بارش بمنزل رسید در منزل هم اسم و رسم صاحب قاطر را
معلوم فرموده مبلغی انعام التفات کرده فرمودند در سفر نمیباید اوقات شخص تلخ
شود چرا آنقدر دست و پایت را گم کرده بودی و یاوه میگفتی دیگر از آنجمله

میکنم او را رها کردند و فرمودند این جوان کفش دوز بسیار طفل معجوبی هست
باشما قچی حکومت باشد حاجی محمد علی قرقی تخلص از نجبای خوانسار است در
جوانی بسیار خوش سيما بوده شعر خوش میگفته شخصی ادیب صاحب جمال و کمال
شمرده میشد داخل چند نفر پیشخدمتان مخصوص بود این شعر از او است
حسن اگر دادی دگر ریشم چه بود ریش چون دادی ز خد بيشم چه بود

به عبدالله خان امین الدوله اخلاصی نداشت بعضی اشعار در حق او گفته از
آن جمله اینست ای امین شاه امان از دست تو نیست یکدل شادمان از دست تو
از فلان شد دین پیغمبر تباہ حالیا گواينزمان از دست تو بضمیمه اهل خلوت
بودن لله عضد الدوله شد چون منتهای مجرمیت را خدمت خاقان مرحوم داشت چند
نفر پیشخدمتی که جواهر پوش بودند بامر شهریار حاجی لله از آنها توجه میکرد
اول این طبقه محمود خان شیرازی بود که گذشته از حسن صوری و طنازی محسنات
معنوی داشت جوان با جمال و کمال بود شعر بسیار خوب میگفت در عین جوانی و
تقرب متهم باین شد که قصد جان پادشاه را داشته میل به چشمش کشیدند در کوری
اشعار خوب میگفت از جمله اشعار او اینست

تماشای گل خوش بمرغان گلشن که بستند مارا نظر از تماشا

ایضا بحکم لا و فاع الملوك گفته ای خسرو خوبان جفا کردی عفاك الله
بعهد خود وفا کردی این دو شعر خاقانی مرحوم در حق او است

ناز از بت دلنواز خوشتر و زخسته دلان نیاز خوشتر
خوش بود اگر ایاز محمود محمود من از ایاز خوشتر

بعد از محمود خان میرزا غلامشاه نوه میرفندرسکی که منتهای صباحت و ملاحه را
با نغمات نجابت و سیادت داشت لباسهای فاخر مزین بجواهر میپوشید کمر بندها و قمه ها
و شال مروارید دوز که باصطلاح آن زمان سلامه داشت می بست بدامادی شاهنشاه
افتخار یافت بعد فرخ خان قفاری که از نجبای کاشان و شاهرخ خان که از اهل رستم آباد
شمیرانست رخت جواهر میپوشیدند که زن از حرمخانه بااثاث و تجمل زیاد باین هردو
مرحمت شد زن فرخ خان خاله شاهزاده عیال حاجی میرزا موسی خان و زن
شاهرخ خان خاله کامران میرزا بود فرخ خان را خاقان مرحوم در سفر خراسان
بولیعه مغفور سپرد نجابت ذاتی و کاردانی او را بلقب امین الدوله و مستد وزارت
رسانید دیگر از جواهر پوشان ابراهیمخان کرجی و جهانگیر خان کرجی بودند
که ابراهیمخان سپرده بفرار الدوله و جهانگیرخان سپرده بتاج الدوله بود برای
هر دو دوشاهزاده خانم از اندرون نامزد فرمودند ولی روزگار فرصت این
ابن وصلت را نداد در سلام عام جهانگیر خان و ابراهیم خان دوشمشیر مرصع
بگردن حمایل میکردند و در اطاق می ایستادند سپر و دبوس مرصع هم حق سپهدار
بود که بر میداشت و در سراپر (میاندری) اطاق جای او بود دیگر بجز دو
شمشیر که بگردن این دو نفر و سپر و دبوس که در دست سپهدار بود کسی شمشیر
بگردن نمی انداخت و دبوس را هم احدی بدست نمیگرفت در زمان شاهنشاه چنت

قوش طرلان بسیار متازی که با هزار بازو شاهین برابر بود و توله‌ها کرده و در شکار همیشه در دست مبارک شهریار بود وقتی او را بصید یک رها کردند و فوراً قراقوش قوش او را زده شاهنشاه از اسب فرو آمده فرمودند تا قاتل قوش مرانیان و رند از این سرزمین بر نرواهم خواست ملتزمین رکاب بجهت دست آوردن قراقوش را زد و بحضور آورد حضرت خاقان بکفاره این حرف که قراقوش را حتماً می‌خواهم سه هزار تومان توسط علما بذل فقرا فرمودند مکرر می‌فرمودند عجب خطائی کردم که پرنده را بحکم خواستم این غرور و نخوت در درگاه الهی مایه شرمندگی و خجلتم شد گویند وقتی خاقان مغفور بپیرزا شفیع صدراعظم فرموده بودند نیدانم در طبقه نوکر کسی باشد که بعد از من مثل صادق خان شقاقی که پس از شاه شهید بامن رو برو شد و بخیال خود سری و سودای سلطنت افتاد او هم با ولیعهد من این معامله را بیان آورد صدراعظم عرض کرده بود سردارهای سمنان و دامغان مدتی میشود که در تدارک این کار هستند از شدت اعتبار آنها کسی جرئت عرض ندارد خیال ملوکانه بقدری ازین حرف پریشان شد که در چله زمستان بخیال سفر دامغان افتاد اعتبار عیسی خان و ذوالفقار خان و مطلب خان و طایفه آنها بر تبه رسیده بود که شبی خاقان مرحوم یکی از خواجه سرایان را برای مطلبی نزد ذوالفقار خان فرستاده بودند بعد از مراجعت پرسیدند سردار چه میکرد عرض کرد تنها نشسته مشغول خوردن شراب بود فرمودند چهار نفر از زنانی را که جزو عله طرب هستند آنان مطلقه کردم باتمام جواهر آلاتی که دارند خودت پیش ذوالفقار خان برده بگو شاهنشاه فرمود روانمیدارم بر تو بود بگذرد حال که مشغول می‌گساری هستی بنا بر مضمون

اسبی که صفیرش نر نی می نخورد آب نه مرد کم از است و نه می کمتر از آب است این چهار زن مطربه بتوبخشیده شد که شبها اسباب و لوازم عیشت مهیا باشد سایر اوضاع ملک و مال و دولت و قلاع محکمه سرداران دامغان و قورخانه و آذوقه قلمه داری آنها بدرجه بود که در تمام ایران احدی بآن و تیره اسباب تجمل و اوضاع بزرگی نداشت بالجمله پس از ورود موکب خاقان بدامغان شبی زوجه ذوالفقار خان طبقی از انگور زمستانی

که باصلاح رستاق و ده نشینان انگور آنک میگویند بحضور مبارک آورد بادشاه دنیا دیده بست و بلند روزگار سنجیده دید که در فصل انگور باین صفای و طراوت خیلی تازگی دارد فرمودند این تحفه منحصر بخانه شما میباشد عیال سردار عرض کرد بیشتر خانهای دامغان در زمستان انگور خانگی دارند فرمودند از هر خانه یک بهانه بفرست و انگور بیایور حسب الامراطاعت نموده از پنجاه شصت خانه بل زیاده انگور بحضور آوردند حضرت خاقان بدقت ملاحظه فرموده دیدند هیچیک مثل انگور خانه ذوالفقار خان نیست صدراعظم را خواسته فرمایش کردند هنوز خداوند عالم عزت و اقبال این جماعت را خواسته است یقین میدانم عیال فلان کدخدای و دهقان اوقات خود را در نگاهداشتن انگور زمستانی زیاده بر اهل خانه مطلب خان و ذوالفقار خان و علیخان مصروف میدارند یکشهر و یکخاک

ویک هوا بین تفاوت ره از کجاست تا بکجاست و نیست که اگر باین خانواده آسیبی برسانم برای خودم خوش نباشد منتهای التفات را بر سر دارها کرده و زود مراجعت کردند اندکی نگذشت که اردوی فتحی خان سراز افغانستان بدر کرده جمعی از لشکریان مامور بدفع او شدند از جمله ذوالفقار خان بود که در آن جنگ مثل نهنگ حرکت کرد و جمعی کشیر را از مردم فتحی خان با سپاه بسیار قلیل خود یعنی همان قشون سمنانی و دامغانی شکست فاحش داد آنها فرار کردند و گشته شدند و دولت گزافی بدست لشکریان افتاد پس از چندی که باز بعضی فقرات از حضرت گوشش زد و معروض پیشگاه شهریار افتاد و ستاره اقبال آنها رو بزوال نهاد روزی ذوالفقار خان را بیک از درختان دیوانخانه بسته و امر شد او را بادرخت با اهره دو نیمه کنند حضرت خاقان بالمشافه عطای خودشان را با خطایای سردار مزبور تعداد می‌فرمودند از آنجمله فرمودند بدرهای شال عظیمی بکسانی گران بها که هر طایفه زیاده بر سبب تومن خریداری میشود از غنایم جنگ فتحی خان بدست افتاد و یک طایفه آنرا بحضور من نیاموردی ذوالفقار خان عرض کرد فتحی خان را از من خواستی شال عظیمی بکسانی نخواستی اگر شال عظیمی بکسانی میخواستی در نهایت سهولت از دکان یک بازرگانی می‌خریدم و میدادم پادشاه فوراً از قتل او اغماض فرموده بمبلغی جریمه سردار را بهمین عرض صادقانه چاکرانه ببخشد اگر چه آن برادرها از آن اعتبار افتادند ولی ملاحظه حال و خدمتشان از نظر مبارک فراموش ننشند شاهزاده عالیه سلطان خانم که والده اش شهر بانو خانم از بزرگ زادگان خوانین خدایند بود برای علیخان عروسی کردند و منصب امیر آخوری که موروثی علیخان و عیسی خان بودند و وفات شاهنشاه مرحوم در دست او بود شخص علیخان در بذل و بخشش و سلیقه و پاکبازی فطرت و سیمای خوش و قامت موزون با وجود دامادی شهریار و این منصب بزرگ در فروتنی و تواضع اول شخص روزگار محسوب میشد مولود سلطان خانم را هم که از بطن ملک جهان خانم اصفهانیه بود به رضا قلی خان پسر اسماعیل خان دامغانی دادند مقصود شهریار از این دختر دادن ها

نگاهداری خانواده سرداران دامغانی بود

فصل در سمیرت و اخلاق شاه شهید

خاقان شهید با آن که در حفظ مراتب سلسله جلیله و ملاحظه حقوق هر یک از امراء نهایت اقدام را داشتند معیناً به مضمون الملك عقیم در مقامی که احتمال میداد یاسای مقرر او راه خللی پیدا کند از انواع سیاست فروگذار نمیکرد بجمع قلیخان برادرش نهایت میل را داشت جعفر قلیخان هم بسیار مرد رشیدی بود در همه جا خدمات عمده برای برادر تاجور خود کرده بودند معاندین بتدریج خاطر پادشاه غیور را بر برادر آشفته ساختند شبی در مجلس شرب لوطی صالح شیرازی که در عهد کریمخان در شیراز اظهار چاکری بلکه جاسوسی بجهة

پیش خود مینشانید و طرف مشورت خود قرار میداد و وقتی که خبر اغتشاش خراسان رسید کریمخان و کیل بآقامحمدشاه گفته بود نمیدانم خود بسفر خراسان بروم یا سردار و لشکر بفرستم آیا چه مصلحت میدانی جواب گفته بود که البته تشریف بردن و کیل زودتر رفع انقلاب مملکت را خواهد کرد و کیل گفته بود ای پیران و یسه میخواهی باسترآباد خودت نزدیک بشوی اگر کار از پیش رفت کفایت خود را بمن معلوم داشته باشی اگر از پیش رفت خودت را بایل و فیله خود برسانی این مصلحت خودت بود چیزی که خیر و صلاح من در آن باشد بگو رفت کریمخان و کیل وقتی مقتضی آن شد که مرحوم آقامحمدشاه را بحکومت استرآباد بفرستد فرمان خلعت داده مرخص نمودند همینکه شاه شهید برای روانه شد میرزا جعفر وزیر کریمخان عرض کرد شیر را به پیشه فرستادی و این بشتی است که رویش را دیگر نخواهی دید فوراً و کیل از کرده بشیمان شد و آقامحمدشاه را مانع از رفتن گردید پس از آنکه پادشاه جهان دیده بسلطنت رسید میرزا جعفر را خواسته مقرر و مرسوم التقات فرمودند و فرمودند برودر خانه خودت آسوده بمان سه سال سلطنت مرا بدو کلمه حرف عقب انداختی چون بولی نعمت خود خیانت نکردی روانمیدارم که ترا بیازارم.

لوطی صالح بعد از فقره قتل جعفر قلیخان برادرش لوطی صالح (۱) را که آشنای قدیم خودش بود در خلوت خواسته فرمود بجهت مسخرگی و صحبتاتی که در مجالس اجزای سلطنت زندیه و در حضور خود و کیل میکردی سرمایه و مکنات ترا میدانم باید راست و بی کم و کاست بگوئی و تقدیم کنی تا جان تو سلامت بماند لوطی صالح عرض کرد راست میگویم و تقدیم هم میکنم اما خداوند عالم در وجود تو گذشت خلقت فرموده میگیری و با زبان مرا تلف میکنی فرمودند تو نگفته من میدانم چه داری از ملک و مال و پولی که پیش تجار سپرده قریب پانزده هزار تومان داری لوطی صالح عرض کرده بود بخدا قسم زیاده بر هشت هزار تومان ندارم و میدهم فرموده بودند این مبلغ از او گرفته شود روز دیگر او را خواسته فرمودند میباید در حق تو رفتاری شود که دیگر روی رفتن مجالس و صحبت مضاحک را نداشته باشی حکم شد دماغ او را بریدند بعد از بریدن دماغ چون لوطی صالح آشنای ایام گرفتاری بود باز جرئت نموده عرض کرد دیدی که خداوند تعالی در وجودت گذشت بیافریده آقامحمدشاه فرمودند آنچه از او گرفته شده بود رد کردند و فرمودند برو بعتبات مجاورت اختیار کن زیرا میترسم باز طرف غضب من واقع شوی و حرف تو راست شود لوطی صالح بدون اینکه دیناری ضرر مالی تحمل کند با همان دماغ بریده و کمال تردماغی رفت و در مشهد کاظمین علیه السلام تازمان وفات مجاورت داشت.

آغامحمدخان با قلمتراش فرقههای اطاق سلطنتی

کریم خان زند را می برید

هر چند و کیل بآقامحمدشاه منتهای مهربانی را میکرد اما بدر کشگی و

(۱) گذر لوطی صالح در تهران معروف است

شاه شهید می نمود بعضی مطالب بطور مضحکه در خدمت جعفر قلیخان گفته بود که خلاف احترام سلطنت بود خبر بآقامحمدشاه رسید و باطن نهایت تفریرا بهم رسانید در وقت خواب بقانون معمول یکنفر شاهنامه خوان برای شاه مشغول خواندن شاهنامه شد چنانچه در عهد سلطنت خاقان مغفور هم عبدالحسین خان ملاسری در هنگام سواری در پهلوی رکاب اعلی با و از بلند شاهنامه میخواند بالجمله شاهنامه خوان در خدمت شاه شهید این بیت را خواند.

بهر جا سر فتنه جوئی که دید
بیرید و بر رخنه ملک چید

حضرت پادشاهی بمجرد شنیدن این حالتش متقلب شده در همان شب یاشب دیگرش جعفر قلیخان بطناب افتاد بعد از قتل برادر برادرزاده خود جهانبانی را خواسته بود و در سرش برادر برسر و سینه میزد و بجایان میفرمود برای تدارک سلطنت تو بین چهار کردم یک برادرم بخاک روسیه فراری شد برادر دیگرم از دیدگان نابینا ماند این یکی را هم باین حالت می بینی مقصود از آن دو برادر دیگر مرتضی قلیخان و مصطفی خان بود پس ازین قضیه علیخان برادر شهریار مشوش شده بجایبانی پیغام کرد که بشاهشاه عرض کنید شنیده ام وقتی یکی از معارم خود فرموده بودید تا پسرهای محمد حسن شاه را از صفحه روزگار برندارم سلطنت خود را پایدار نمی بینم اکنون این مطلب را معاینه می بینم و میدانم از من نخواهید گذشت هر چه می کنید زودتر بکنید شاه شهید در جواب بجایان فرموده بودند بعلی قلی عمویت بگو آنچه شنیده است در حق پسرهای پدرم این خیال را کردم نه در حق دخترانش من ترا دختر محمد حسن شاه میدانم بعد بر حسب امر علی قلیخان را در مازندران حبس نظر فرمودند و به جهانبانی فرمایش شد که برادرم علی قلیخان تا من زنده ام دختر محمد حسن شاه است و وقتی نوبت سلطنت بتو میرسد او پسر محمد حسن شاه خواهد شد خیلی زود او را از دیده نابینا کن تا بزرگان قاجار و روسای ایران به بینند که تو برادر من و پسر محمد حسن شاه را کور کرده مایه قوت و قدرت تو خواهی شد خاقان مغفور هم وصیت عم تاجدار را در اول جلوس سلطنت معمول داشتند.

روزی شاه شهید بشکار تشریف میبرد قدری از دروازه دولاب دور شده بود شخص رعیتی عرض کرد رستم قلیخان برادرزاده شهریار از شکار بر میگشت یک مرغ از روی بار من بگفت برای طعمه قوش خودش برد فوراً مراجعت بشهر نموده حسین قلیخان را بطوری تادیب کرد که فرموده بود یقین دارم مرده است یا خواهد مرد بیرید بدست مادرش بدهید تا مردم بدانند که رعیت من بی صاحب نیست.

وقتی جهانبانی پلورا در حضور عم بزرگوارش میل فرمود فوراً قاب پلورا از تغیر برسر برادر زاده خود شکست و فریاد می کرد که ایران من طاقت و وسعت خوردن خورش با پلو را ندارد خورش با چلو بخور پلو با خورش تقریب مال میشود زمانی که در شیراز برسم کروی بود پادشاه مهربان کریمخان زند همیشه بایشان پیران و یسه خطاب میکرد و اکثر اوقات در

دشمنی کریمخان از خاطر پادشاه قاجار نمیرفت گویند هر وقت در اطرافهای سلطنتی تنها میماند فرسهارا با چاقوی خود پاره میکرد و میگفت حالا همقدر از دستم برمیآید و میگویم تا وقتی که خداوند برایم بخواهد و بداند من باین طایفه چکنم پس از آنکه خدا خواست تا هر جا توانست در تادیب آن طایفه خودداری نکرد چنانچه غضبهای مختلف در حق لطفعلیخان زند فرمودند و کرمان بجهت شدت تغییر باو قتل عام شد

چگونه استخوانهای کریمخان زند را از خاک بیرون آورد

رحمن خان یوز باشی بیات را فرمودند سر و استخوان کریمخان در شیراز بقول حکیم انوری

همچو ریواج پروریده شده وقت از خاک بر کشیده اوست

برو استخوانهایش را بیاور در کرباس محل عبور من دفن کن که هر وقت از روی آن میگذرم روح او بیادم بیاید رحمن خان بفرموده عمل کرد وقتی که شاه شهید بمشهد مقدس مشرف شد بعد از زیارت حضرت رضا صلوٰه الله وسلامه علیه همین که از حرم مطهر بیرون آمد از اهل آستانه پرسید قبر بهرامقلی آقا ی عزالدنیلو کجاست نشان دادند شهریار بکنار قبر نشسته سرش را ساعتی بر سر قبر گذاشت و برداشت و بروسای قاجاریه خطاب فرمود که بهرامقلی آقا میگوید حالا سلطنت بسلسله خودتان رسید قصاص مرا از یک جان اوز بک اگر نکشید نامردی کرده اید تمام قاجاریه عرض کردند تا هر جا بفرمائی در رکاب شاهانه هستیم و قاص خون بهرامقلی آقا و خلاصی متعلقان او که اسیر هستند هر قسم که بفرمائی حاضر و منتظریم فرمانی برای یک جان شد و مامور مخصوص رفت که اگر کسان بهرامقلی آقا را مرخص و هر چه از آنها گرفته رد نمائی فيها والا منتظر آمدن شاهنشاه باشی یکجان بمجرد زیارت فرمان بطوریکه امر شده بود اطاعت نمود و باین عبارت باعیان و کسان خود گفته بود

اخته خان هر چه گوید کند مر اطاقت مقاومت باوی نیست

محمد حسن آقا پسر بهرامقلی آقا را با سایر متعلقان او و اموالی که از آنها گرفته بود رد نمود این محمد حسن آقا

مردی نداشت وز نهیهای فر او ان داشت

حاجی محمد حسن خان ملقب بفتحالدوله سابق الذکر است که از بزرگان قاجار موزوری و از طایفه عزالدنیلو و بامهد علیای اول والده خاقان مغفور منسوب میباشد چنانچه سابقا شرح داده شده شاه شهید شب زنده دار بوده و در نماز شب زیاد کریه میکرده است از پوشیدنی و نوشیدنی و سایر فقرات لذتهای دنیا بچیزی مقید نبوده جز نگاهداری رعیت و افزونی مملکت با آنکه عضو مردی نداشت زنهای متعدد در حرمخانه او بودند هر زنی را که بخلوت میخواست از شدت شوق او را بادیست و دندان زیاد اذیت میکرد و هر وقت حالت خوشی از برایش دست میداد و دماغی داشت دو تار که زدن این ساز در میان ترا که معمولیست میزد زند ولی نه بقر و نواز دش نه بقر نواز و زند از بهر صوت جان پرور

در مدت عمر خود مطلبی نگفت که بآن وفانکند حتی جان خود را به راه درست قولی گذاشت که هنگام تغییر بیهوشی خود فرمود امشب ستارگان آسمان را وداع کنید که دیگر چشم شما بر آنها نخواهد افتاد آنها بخیال قتل آن پادشاه بزرگ افتادند زیر میدانستند که بقول یک جان هر چه گوید کند وقتی که سان لشکر قراچوخی مازندران را میدید مازندرانها که عموما با سلاطین قاجار از بابت همجواری یکنوع فدویت مخصوص داشتند بکنفر پیش آمده سر بگوش پادشاه گذاشت و عرضی کرد خاقان شهید بمیرزا اسدالله خان وزیر لشکر نوری که از نوکرهای مقرب نمره اول بود فرمودند امروز حالت دیدن سان ندارم بماند به روز دیگر پس از مراجعت به عسارت شاهانه فرستادند چند نفر صاحب منصب و تائین نوکر قراچوخی را خواست مدتی در خلوت با آنها مشغول سؤال و جواب بودند بعد جهانبان را احضار فرموده فرمایش کرد فلان نوکر قراچوخی بمن خبر داد که فلان شخص در فلان دسته اسلحه آتش در کمر پنهان و قصد کشتن پادشاه جهان را دارد از دیدن سان امروز تفره زدم و اشخاصی را که لازم بود با خود آوردم و تحقیقات بعمل آمده معلوم شد باین بیچاره تهمت زده بوده میانه آنها یک خصومت ولایتی در میان بوده دختری که اسم نامزدی او را داشته بدیگری داده اند باین واسطه کینه وری میکند و چندین بار اسباب تلف کردن طرف مقابل را فراهم آورده بوده است و این عرض خلاف امروزه که بمن کرد محض عرض باطنی بود حکم این را چگونه باید کرد جهانبانی عرض کرد در صورت عدم تقصیر و تهمت محض آنکه خلاف عرض کرد باید بسزای خود برسد و آنکه بی تقصیر بوده مورد تلفات شود فرمودند حکم بعدالت کردی نه حکم بحفظ وجود سلطنت بود بروی بیرون بمان تا ترا بخواهم خاقان خلد آشیان میفرمودند حسب الامر بیرون آمده در دیوانخانه نشستم ساعتی نگذشت که عارض و معروض و سامع و قائل بی تقصیر و مقصرا فراشان غضب قطار کرده و بطناب انداخته و تنش آن ها را از خلوت بیرون کشیدند بعد مرا احضار کرده فرمایش کردند خط کردم که حلقین را حضورا بمقام سؤال و جواب آوردم وقتی ملتفت شدم که بنجاست آنها رو بروی من میگویند ما قصد کشتن پادشاه را نکردیم تو بفلانجهت تهمت زدی و گویند مطلب میخواهد بطورهای مختلف میخواهد اشتباه کند تمام آنها را مستحق قتل دانستم

(دراحتزار حضرت شهریار از جزع و یقرااری و اهتتام در ثبات و پردباری)

پس از آنکه خبر وفات ولیعهد جهت مکان از خراسان رسید و شاهزاده علیخان ملقب بظل السلطان مطلع شد دوشبانه روز از خانه بیرون نیامد وقت

شام و نهار حضرت شهریار جویای حال او میشد می گفتند تکر مزاج دارد خبر ناخوشی و لیعهد هم مدتی بود بعرض رسیده (حکیم کارمل) بتعجیل برای معالجه ارض اقدس شده بود روزی تمام اولیای دولت در دیوانخانه جمع شدند که این خیر و خوش اثر را بعرض برسانند وقت عصری بود که حضرت خاقان بقاعده معمول در اطاق سرارسی رو بقبله خلوت کریمخان نشستند عضد الدوله و کامران میرزا که خدمت پدر بزرگوارشان اکثر اوقات باید حاضر باشند در همان اطاق ایستاده بودند سه نفر عمده خلوت در راه رو اطاق بودند معتد الدوله و چند نفر از خواجه سرایان دم دری که رو باندرون میرفت نشسته بودند چون علی الرسم هر وقت خاقان مرحوم در خلوت کریمخان تشریف داشتند اگر کسی را از دیوانخانه بحضور مبارک میخواستند یکی از خلوتیان میرفت و خبر میکرد آنکه احضار شده بود و وقتی وارد میشد کفش خود را همان درب اول میبندید و دو جا تعظیم میکرد تا بدرارسی بیاید بعد از ورود او در بان در بزرگ را که وارد خلوت میشوند فوراً میبست تا وقتی که برای مرخصی آن شخص در را باز میکرد و ثانیاً میبست شاهنشاه فرمودند الله یار خان بیاید آصف الدوله بهمان قاعده که شرح داده شد از در ارسی آمد خاقان مرحوم فرمودند چایار خراسان آمده است بانه عرض کرد میرزا علی نقی آمده است که مقصود میرزا علی نقی برادر میرزا تقی ملقب بعلمای از دائمی زادگان آصف الدوله است خاقان مرحوم فرمودند پنج هزار تومان بحکیم کارمل انگلیس انعام دادم و او را با میرزا علی نقی پیش عباس میرزا فرستادم از حکیم چه خبر شد احوال عباس میرزا چه طور است عرض کرد حالت ولیعهد خوب نبوده از قضای آسمانی حکیم صاحب در منزل میامی جهان فانی را وداع گفته شاهنشاه فرمایش کرد الله یار خان بس بگو عباس میرزا مرده آصف الدوله بگریه افتاد عرض کرد خداوند سایه مبارک قبله عالم را از سر اهل مملکت کم نفرماید جان همه ما چاکران تصدق خاک پای مبارک باشد بحمد الله در هر ولایتی يك نایب السلطنه داریده شاهزادگان عظام و باز ماندگان آن مرحوم انشاء الله در زیر سایه مبارک زنده باشند آصف الدوله بی اختیار گریه میکرد و اشک از ریش او میریخت ولی حضرت شهریار خیم بایرو نیاورد همینکه عرض آصف الدوله تمام شد شاهنشاه فرمود الله یار خان انصاف نکردی که گفתי در هر ولایت يك عباس میرزا داری میبایست عرض کنی بعد از هفتاد سال عمر با این کثرت اولاد و چهل سال سلطنت دیدی که از دنیا بی اولاد و بلا عقب رفتی اما هیچ قسم جزع و گریه نمی کردند و برسم همیشه فرمایشات را بلند میفرمودند آصف الدوله دستش را بروی عصا گذارده بود و اشک میبارید بعد فرمودند عبدالرحمن خان و میرزا تقی آقا بیایند آنها هم بحضور مشرف شدند فرمودند بروید بنشینید دو طغرا فرمان برای محمد میرزا و میرزا ابوالقاسم و دو طغرا برای فریدون میرزا و محمد حسن خان زنکنه بنویسید از بابت فوت مرحوم عباس میرزا اختلال و اغتشاشی در امورات نشود سایه مبارک پادشاه کم مباد هریک در کار حکومت و پیشکاری خود در نهایت اقتدار باشد تا بعد تکلیف شما در آذربایجان و خراسان مفصلاً معلوم شود و فرمایش کردند آغا سعید خواجه برود و مهر مرا از پیش

خازن الدوله بیاور به میرزا تقی خان فرمودند طول مده در تحریر وزود فرامین را با امین الدوله بیاور و مهر کن چون فرامین ونوشتجاتی که بمهر شاهنشاه میرسید و در حضور مبارک مهر میشد در مجموعه طلائی گذارده در میان کیسه مروارید دوز میگذاشتند و سر کیسه مهر میشد و باندرون برده بخازن الدوله میسپردند آنها برای نوشتن فرامین رفتند میرزا حسین حکیم باشی بملاعلیمحمد کاشی ندیم شاهنشاه گفته بود قبله عالم بردباری میکند و میترسم بعض کلویش را گرفته خدای نخواستہ فجاء کند حتما برو باطاق وبدون واهمه مطلبی عرض کن که شاهنشاه بگریه بیفتد گریه تسلی قلب را مینماید ملاعلیمحمد کاشی وارد شد وبدون واهمه عرض کرد ای پادشاه بزرگ پیر گویا اسفندیار روئین تنی در ماتم مرحوم محمد علی میرزا حق داشتی که هیچ گریه نکردی مثل نایب السلطنه داشتی حال چرا آسوده نشسته و خودش شروع بگریه کرد یک ساور بسیار بزرگی در میان طاقنمای خلوت کریمخانی بود که همیشه آب گرم برای وضو و حاجت موجود باشد شاهنشاه در نهایت آرامی فرمودند آخوند گریه پدر برای پسر مدهوموم است اما اگر یک مخبر صادقی حاضر بود و خبر میداد که اگر من در میان این ساور بنشینم و این آب بقدری بجوشد که تمام بدنم تحلیل رود و فتای صرف شوم عباس میرزا پسر من از دار بقا بدارد نیارجمت خواهد کرد بسمبارک شاه شهید باشد رضاتن بقضادر میدادم این فراقی که ابد اמיד وصال در آن نیست و گواه قول من شعر حافظ شیرازی است .

فرصت شمار صحبت کن این دوراه منزل چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن

البته بسیار سخت خواهد بود فردا میگویم آخوند طالقانی بیاید شهادت حضرت عباس را بخواند گریه بر آن بزرگوار برای عباس میرزا هم خوب است کاری که حاصل دنیا و آخرت در آن نیست آدم عاقل چرا مرتکب شود گویا رسم بود که خاقان مرحوم در مطالب عده بسمبارک شاه شهید قسم یاد میفرمودند اما یاد کردن این قسم بسیار کم بود بیشتر اوقات میفرمودند بسمبارک شاه که مقصود بسمبارک خودشان بود در اطاقی که صورت شاه شهید بود هر وقت وارد میشدند تعظیم میکردند بالجمله بعد از آنکه فرامین را آوردند و خواندند و بمهر مبارک رسید آصف الدوله را خواسته فرمود از شاهزادگان و طبقه نوکر کسی حاضر است عرض کرد برای عرض این خبر دلسوز امروز از اول ظهر تمام شاهزادگان و روسای قاجاریه و سایر طبقات نوکر و روسای آنها بدیوانخانه اجتماع کرده وهستند فرمودند از نیامدن علیخان شاهزاده در این دوروز نزد من هیچومی فهمم که مرگ برادرش را فهمیده است بهیئات اجتماعی بروید خدمت باو و بگوئید قبله عالم میفرماید در عزای محمد علی میرزا من صاحب عزای بدم زیرا که برادری از مادر خود نداشت از قضیه عباس میرزا تو صاحب عزاهستی از علماء واعیان و شاهزادگان و بزرگان طبقه نوکر سه روز مرخص هستند در دیوانخانه بتورسوم تعزیه داری را بعمل بیاورند و قاجاریه خودمان بهمان طریق ایلیت رسوم تعزیه داری کنند تر کمانها را هم خبر کنید آنها هم در عزای ما عزادار هستند و ایل ما محسوب میشوند آغاسعید خواهجه بتمام اهل حرمخانه اطلاع بدهد که درین سه روز مرخص هستند بخانه علیخان شاهزاده بروند

مجلس تعزیه داری عباس میرزا مردانه و زنانه در همانجا میبایست منعقد شود شاهزاده ها و شاهزاده خانها در آنجا جمع باشند بفرموده شاهنشاه عالم این مجلس عزادر خانه ظل السلطان فراهم آمد می گویند در آن مجلس انانیه خانواده سلطنت زیاده بر هزار زن از خادمان حرم و خانواده سلطنت و بزرگان انانیه سلسله قاجار سرا برهنه کرده بودند بانگ ناله و آه بهام میرسید مجلس زنانه که باین تفصیل باشد مجلس مردانه معلوم است چقدر گریبانها باز و کلاهها بر زمین افتاده بود اما حضرت خاقان پس از این فرمایشات و مرخص شدن حضرات و معلوم داشتن تکلیف عزاداری باز در نهایت بردباری خواجها برسم معمول دوازده شعبان طلار روشن کرده پیشاپیش کشیدند تا بیهیات چشمه که تا خلوت کریغخانی سه حیات بزرگ فاصله است تشریف بردند بنمازخانه رفته مشغول نماز شدند حاجیه استادجده جناب ایلخانی که اطاق نمازخانه و جانماز و قرآن و دعا در دست ایشان بود روایت کرده که وقتی جانماز را برچینم دیدم مهر نماز از گریه شاهنشاه مثل آنست که در آب افتاده باشد این سه شبانه روز احدی از شاهدگان بحضور نیامدند از زن ها و دختران و عروس ها هیچکس را احضار نفرمودند آخوند طالقانی که مردی فاضل و معلم دختر های شاهنشاه بود و هر وقت استخاره قرآن مجید میخواستند باو رجوع میکردند در این روزها کتاب میخواند و ذکر مصیبت میکرد و شبها بجز والدۀ شعاع السلطنه و حاجیه استادجده ایلخانی و از دخترها ضیاء السلطنه آنکه بعضی نوشتهجات را محرمانه میباید بنویسد و باچایار دوم فرستاده شود کسی در حضور مبارک شاهنشاه نبود اما هیچکدام آنها هم گریه شاهنشاه را ندیدند مگر آنکه جانماز صبح و ظهر و شام را می انداخت و برمیچید گفته است از شدت اشک مهر که سهل است تمام جانماز تر بود

مصرع چشم گریان چسمة فیض خداست

بعد از این در تعزیه داری محمد باقرخان بیگلربیگی خالوی شاهنشاه جنت آرامگاه باصد بسته جامه خلعتی بخراسان رفت که از تعزیه مرحوم ولیعهد رضوان مهد ولیعهد ثانی و سایرین را از لباس سیاه بیرون آورد و سالار پسر آصف الدوله باذربایجان روانه و بهین تفصیل حامل خلاع شد شاهزاده خسرو میرزا بعضی خیالات واهی و واهمه از بی التفاتی ولیعهد ثانی از خراسان قرار اختیار نموده بمنزل ظل السلطان فرود آمد شاهنشاه جمیع او را احضار نفرمود در خدمت عم خود بود ولیعهد ثانی و قائم مقام احضار بدربار شدند و شاهزاده قهرمان میرزا برادر شاه مرحوم بحکومت خراسان و محمد رضا خان قراقرانی به پیشکاری آن مملکت برقرار شد

خزانه اصفهان را بختیاری بغارت برد

در این مدت که در حقیقت زمان پریشانی جمیع خیالات بود شاهنشاه تاجدار سرپرست بیماری نهاد بسیاری از حدود مملکت هرج و مرج شد خزانه اصفهان را بختیاری بغارت برد و بعضی فقرات دیگر رویدادها تقدیر که حالت شاهنشاه

بیهودی حاصل نمود امنیت حاصل آمد حضرت ولیعهد باقائم مقام در نهایت احترام وارد دارالخلافه شدند امین الدوله مستدعی شده بود که ولایت عهد را بفرما نقرما تفویض کنند ظل السلطان بنابر حرمت صادر این منصب را از خود میدانست پادشاه بیهمال خیال خود را قوت میداد و گوش بان مقالات نمیداد شبی آصف الدوله را خواسته فرموده بودند تودر فقره ولایت عهد چه مصلحت میدانی آصف الدوله چون از خط سیر خیالات پادشاهی اطلاعی نداشت عرض کرده بود ولیعهد جنت مکان تاجان بجان آفرین داد دست از جان نثاری نکشید و زحمت ها در راه دین و دولت کشید کسی باید درین مسند متمکن شود که اولاد او را مثل اولاد خود بداند و آن کس ظل السلطان است خاقان مرحوم فرموده بود وقتی که از شیراز بجهت شرفیابی خدمت شاه شهیدی آمدم روز ورود بطهران لاله تو ترا جلو خود سوار کرده بود با استقبال من آورد چرا باید من ترا طرف مشورت قرار بدهم که نفهمی دوماه قبل فتحعلیخان کاشی فراش باشی و احمد خان سیورساتچی مردند و پسر های صغیر آنها بجهت قدمت خدمت پسرانشان صاحب همان منصب موروث شدند عباس میرزا آیا بقدر فتحعلیخان واحد خانهم نشد که پسر او بجای پدر بنشیند آصف الدوله که خالوی شهریار بود منتهای آرزوی خود را مکنون ضمیر پادشاه یافت و بانهایت خوشنودی خیال ملوکانه را تحسین و تمجید کرده بود صاحبقران میرزا حامل خلعت ولایت عهد شد در عمارت نگارستان خلعت پوشان باشکوهی بعمل آمد تمام شاهزادگانی که در تهران بودند بجز ظل السلطان در آن باغ مجتمع شدند تمام امرء و اعیان بودند صاحبقران میرزا حامل شیر و کمر و خنجر مرصع و قبای مخمل مروارید دوز بجهت حضرت ولیعهد بود عصر همانروز ولیعهد در اندرون بحضور مبارک مشرف شد ظل السلطان حاضر بود همینکه ولیعهد آمد بخاک افتاد شاهنشاه ظل السلطان را مخاطب کرد و فرمود ولیعهد پیری از دست مارفت ماشاء الله ولیعهد جوانی بدست ما افتاد و در همانوقت فرمود خسرو میرزا را بیاورید خسرو میرزا مشرف شد بولیعهد فرمودند محمد میرزا بعد از این حق تو در نگاهداری اولاد مرحوم عباس میرزا معین است خسرو میرزا نزد خودت بپر و مهربانی کن چون ظل السلطان ازین فقرات بسیار دل تنگی حاصل کرده بود فردای آن روز بمنوچهرخان معتمد الدوله ایچ آقاسی باشی فرمودند با محمد میرزا برویش ظل السلطان بگو تو و برادرت عباس میرزا یکی مشغول زحمت سرحدات آذربایجان و دیگری مشغول خدمات حضوری دارالخلافه من بودید حالا برادر زاده بجای برادر است میل داری تو برو مشغول خدمات سرحدی باش و بجای عباس میرزا خدمت کن محمد میرزا بجای تودر طهران مشغول خدمت باشد بعد از این دلجوئی ظل السلطان اندک از کسالت بیرون آمد و عرض کرد ولیعهد از برای خدمت آذربایجان بصیرتش از من بیشتر است من دوری از خاکبای مبارک را بر خود نمی توانم به پسندم بعد از این کار شاهنشاه کمال اهتمام را در زود روانه شدن ولیعهد باذربایجان فرمودند این قفره محل شبه نیست که در حیات مرحوم ولیعهد رضوانهم حضرت خاقانی بولیعهد ثانی در خلوت بعضی فرمایشات

محرمانه میفرمودند که درحقیقت وصیت بود و اولاد و عیال خود را سفارش میفرمودند و باو میسپردند و خبر سلطنت بعد از خودشان را باو میدادند.

در مکارم اخلاق شاهنشاه رضوان جایگاه محمدشاه غازی انارالله برهانه

شاهنشاه جنت مکان حق پدري خاقان خلد آشیان را بقدر سرسوزنی فرو گذار نفرمود در بزرگی و بنده نوازی و مراعات حال بازماندهگان جذبر گوارش ذره مضایقه نداشت از تمام عیال و خادمان حرم خاقان محرم که هر يك صاحب جواهر نفیسه و صرهای زر و احوال و اتقال و تجملات دیگر بودند هیچ نخواست و نگرفت مگر وقتی که دختر بهاءالدوله را بشاهزاده قهرمان میرزا برادر شاهنشاه دادند بتوسط آغا بهرام خواجه بخازن الدوله فرمودند جواهرهای خود را بایده پسرزاده خود ببخشی خازن الدوله اطاعت کرد چهارپایه جواهر و يك رشته تسبیح زمرد که از جواهرهای دولتی و به ننه خانم ملقبه بمهد علیا التفات شده بود دریافت شد و جواهر تاج الدوله در همان روز حرکت از هفت دست اصفهان باطالع دو نفر از ازمراء عظام بسرقت رفته بود بعد از مدت دو سال باهتمام میرزایی خان امیر از سلطان آباد عراق پیدا شد و زیاده بر سه کرور قیمت آن بود پادشاه حاتم خدم تمام آن جواهر را برای تاج الدوله فرستادند و فرمودند مال خود تا ناست تصرف کنيد تاج الدوله بدون آن که يك پارچه را تصرف کند تمام آنها را پیش کش کرد و عرض کرد بر تمام خانواده سلطنت همچو معلوم شده بود که این جواهر پیش منست بسرقت بردن آن ها را دروغ میگویم همینقدر که رفع نیت از مثل من که دست پرورده آن پادشاه بررگوار بودم شده برای من با هزار کرور برابر است این جواهر نفیسه برای کسی از خادمان حرم خوبست که حالا منظور نظر و طرف التفات و محبت شاهنشاه واقع باشد هنگام جلوس شهریار خلد قرار تمام زوجات خاقان مغفور در حرمخانه سلطنتی بودند الاتاج الدوله که پس از رحلت خاقان جنت مکان در اصفهان مکین شد چون پسرش در آن مملکت حکومت داشت بطهران نیامد شاهنشاه جیمجاه حاجی میرزا رحیم پیشخدمت خوکی را که در آن وقت از معتبرین عمله خلوت بود باصفهان فرستاده دستخط بتاج الدوله نکاشت بدین عبارت (والده مکرمه نهایت شوق را بایلاقات شما دارم باکمال احترام میباید بدار خلافت بیائید) تاج الدوله اطاعت امر نمود وقت ورود طهران از مستقبیلین وید کهسای سلطنت و آنچه لازمه احترام آن محترمه بود بعمل آمد عمارت مخصوص که تاج الدوله در زمان خاقان مغفور در آن منزل داشت ظل السلطان در ایام جلوس خویش آنجا را برای خود اندرونی قرار داد تمام اثاث و دستگاه تاج الدوله که چشم روزگار آنهمه مایه تجمل را کمتر دیده بود بضبط خادمان حرم علیشاه رفت و شاهنشاه عادل باذل هم در همان عمارت منزل فرمودند ولی تمام اموال روی هم چیده درهای اطاق را بستند تا ورود تاج الدوله عمارت چشمه را که نشین خود خاقان مغفور و بهترین عمارات بود برای او معین فرمودند بعد از چند روزی قایم مقام

بتاج الدوله پیغام فرستاد که اعلیحضرت شهریاری تاده روز بیاغ لاله زار تشریف میبرند اسماعیل خان فراشباشی بافرشان همایونی حسب الامر تمام اموال و اسباب شمارا از حیات قدیم شماردین چند روز میباید بعمارت چشمه که حالا بشمار محنت شده نقل نمایند تاج الدوله هم خواجهای خود را فرستاد آنچه بود آوردند ازین اموالیکه صد نفر قراش تاده روز حمل و نقل میکردند احدی ابد اچیزی توقع نکرد ولی از کتاب و قرآن و بعضی اسبابهای بسیار ممتاز خود تاج الدوله بحضور مبارک شاهنشاه پیش کش و بموقری پادشاه و والده ملك آرای حالیه تعارف نمود (عوقری پادشاه) دختر اماموردی میرزا و مادرش دختر محمدخان قاجار ییگلر بیکی ایروانست والده ملك آرا از بزرگ زادگان اکرا در حد آذربایجان و خاک عثمانی هستند بجهت کثرت قبیله و عشیره و احترامی که داشتند رحیمه خانم همشیره یحیی خان ایل بیکی را ولیمهد جنت مکان برای شاهنشاه مرحوم بزنی خواستند چندی نگذشت که او وفات کرد همشیره او خدیجه خانم بعقد شاهنشاه جیمجاه در آمده والده شاهزاده عباس میرزا ی ملك آرا میباشد پس از رحلت خاقان مرحوم از طبقه اهل حرمخانه پادشاهی مهدودی ملاحظه شتونات خود را نموده از حرمخانه بیرون نرفتند چون حالاتشان نگارش یافته است فقط بذکر اسامی آنها اکتفا میشود

(خانم کوچک برادر زاده کریمخان زند) (طولا ن خانم دختر الله یار خان قلیجلو) (بیگم خانم دختر حسین قلیخان ارومیه) (خیرالنسا خانم دختر مجنون خان پازگی) (مهرنسا دختر شهباز خان دنلی) (سنبل خانم ملقبه بخانم) (گلیدن خانم خازن الدوله) (طاوس خانم تاج الدوله) (ننه خانم ملقبه باستاد) (ننه خانم ملقبه بمهد علیا) (شاه پرور خانم) (هماخانم) (گل پیرهن خانم) (این اشخاص که از حرمخانه سلطنتی بیرون نرفتند بر حرمت آنها بقدر مراتبشان افزوده شد)

و شاهنشاه خلد آرامگاه آنها را با خادمان حرم خود ابتدا فرقی نیکداشت و منتهای توجه ملوکانه رامیدول میداشت لیکن آنها تیکه از اندرون رفتند و در خارج خانه و عمارتی گرفتند بادرخانه پسرهای دخترهای خودشان مسکن نمودند احترامشان بقدر طبقه سابقه که از عمارت سلطنت خارج نشدند نبود آنها تیکه شوهر اختیار کردند دیگر آن احترامی که باید داشته باشند از آن ها مسلوب شد ولی مواجب و جیره و مقرری در حق همگی بقراخور احوالشان برقرار بود از خادمان حرم خاقانی که گفته شد در خانواده سلطنت ماندند و خارج نشدند مهر نساخانم در سال دوم سلطنت شاهنشاه غازی مجاورت کربلای معلرا اختیار و دو مرتبه بزیارت بیت الله مشرف شد در کربلا خیلی با احترام زیست نمود خانه و کاروانسرا و دکاکین خریداری بسیار داشت و در همان سرزمین مبارک وفات یافت تاج الدوله در سال چهارم سلطنت شاهنشاه میرور بزیارت عتبات رفت و دو مرتبه

جهانشاهی میرسید و از زنهای محترمه حضرت نایب السلطنه بود هر دو برادر فاضل و کارداران وزیران آورد بودند پیش از ورود اعیان به اردبیل محبوس و از دیده ناپیدا شدند مکرر از پادشاه رحیم کریم شنیده اند که میفرمودند در کور کردن عمویم شجاع السلطنه فلان باعث شد و سبب کوری دو برادرم فلان من هرگز راضی باین فقرات نبودم بعد از آنکه سه شاهزاده چنانکه گفته شد فرار اختیار کردند حکومت اردبیل بسایرین سخت گرفت آن ها بغاکبای هایونی تعظیم کردند امر شد که امیرزادگان یعنی پسرهای مرحوم ولیمهدرا معززا بتوسیر کان آوردند معین الدوله و مصطفی قلی میرزا برادر های بطنی جهانگیر میرزاهم در اردبیل بودند بعد از آمدن بتوسیرکان احضار دارالخلافه و مورد منتهای مرحمت شدند سایرین را محترما به تیریز بردند تماما صاحب موجب و مقرری بودند شاهزاده بهمن میرزا بموها و عموزادها نهایت احترام را مرعی میداشت حسام السلطنه و شجاع السلطنه در دولت ابد مدت اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه صاحب قران خلدالله ملکه و سلطانه بدرالخلافه احضار شدند شجاع السلطنه در طهران وفات یافت و حسام السلطنه مامور بحکومت مشهد مقدس شد ولی هنوز از طهران بیرون نرفته بود که جهان فانی را وداع نمود.

محمد قلی میرزای ملک آراء مقیم همدان شد پس از مدتی اعلیحضرت شهریار بمیل خاطر عم خود را احضار بدربار نمود و در زمان ورود لوازم احترام او بمیل آمد در دیوان خانه دولتی منزل برایش معین شد هروقت شرفیات حضور می شد اذن جلوس داشت تا مزاج مبارک شاهنشاه علیل نشده بود وقت ناهار از پسرهای خاقان مغفور ولیمهد میرور هر روزی چند نفر درس سرفره حاضر میشدند ملک آراء در دقمة تختین که در خدمت شاهنشاه ناهار صرف نمود بملاحظه آنکه اگر برای دست شستن بیرون برود منافات با عالم شیوخت او دارد لهذا هیچ دست به مطبوخ نزد

عبدالله میرزای دارا بهمانطورها که شاهنشاه را بصحبت و خنده و امید داشت گفت سرکار ملک آراء اگر میخواستند بشما آش قجری بدهند در همدان هم اسبایش فراهم بود چرا میترسی و غذا نمیخوری؟ شاهنشاه خندیده فرمودند نمیترسد گویا جهت دیگر دارد فردا که به ناهار حاضر میشوید رفع آن علت خواهد شد.

روزی دیگر که شرفیاب حضور مبارک شدند ملک آراء نشسته و سایر ایستاده بودند سفره انداخته شد آفتابه لگن که رسم است پیش از صرف غذا میآوردند آوردند شاهنشاه مقفرت پناه دست شستند و به پیشخدمت فرمودند بپسر ملک آراء دست بشوید و بادار از یاد صحبت و خنده فرمودند پس از آن مجلس ملک آراء که باضغف بنیه بسیار کول بود آسوده مشغول خوردن غذا میشد شاهزاده جهانگیر میرزا در زمان پدر و الا که هر خورد در هر یک از ولایات آذربایجان حکومت کرده هنوز اهل بلد برای او طلب مقفرت مینماید خسرو میرزا در زمان جد تاجدار خود بماموریت بطرز بورغ رفته تشریفاتی که از دولت روسیه برای این شاهزاده

بعج بیت الله مشرف شد و مجاورت نجف اشرف اختیار نموده سالها در نهایت احترام در آن سرزمین فیض آئین مجاور بود عمارت خوب و بعضی املاک در تحف خرید و هم اکنون در دست اولاد اوست مقبره او در زمان حیات خود ساخته در نجف اشرف معروفست حاجیه استاد جده ایلخانی هم در سال دهم سلطنت مجاورت کربلارا اختیار نموده بانهایت احترام در آنجا اقامت داشت و همانجا وفات یافت و همچنین ملک سلطان خانم همشیره ظهیر الدوله و بعضی دیگر نیز از خادمان حرم خانه حضرت خاقان مجاورت عتبات عالیات را اختیار کردند که از معاریف نبودند و ذکر اسمی آن ها موجب اطناب است هر چند شاهزاده گان را باقتضای مصالح ملکی از حکومت ولایات معزول فرمودند لکن رعایت حرمت و شئون آن ها در دار الخلافه از دست داده نمیشد در سلام خاص و عام هر یک از پسران خاقان جنت مکان شرفیاب حضور مبارک میشدند آن ها را در نهایت احترام نوازش میفرمودند و اگر عرض و خواهشی داشتند در خاک پای مبارک مقبول بود ظل السلطان را از همدان بطوری که ست نگارش یافت براغه بردند و چیزی نگذشت که از مراغه باردبیل بردند اسمی شاهزادگان محبوس اردبیل از این قرار است (علیشاه) (علیق میرزا) (محمد تقی میرزا) (محمود میرزا) (اسمعیل میرزا) (امام وردی میرزا) (شیخعلی میرزا) (حسین علی میرزا) و از پسرزاد های خاقان مغفور محمد حسین میرزای حشمت الدوله پسر مرحوم محمد علی میرزا سلطان بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار پسر ملک آراء مادر حشمت الدوله دختر احمد خان بیگلریکی ارومیه بود و مادر صاحب اختیار دختر شاهرخ شاه این پسرزاد ها در کفایت و مناعت و شجاعت خیلی حکایت داشتند محمود میرزا شاهزاده فاضل و منجم و از اغلب علوم باخبر بود در تحریر و تقریر بامزه بلکه بطنظیر بود و وقتی حضرات ملک زادگان بقروین رسیدند شاهزاده محمود بقاء مقام نشسته بود معنی تقی بگیر و تقی بگیر را در گرفتاری خود فهمیدم مقصودش محمد تقی میرزا و علی تقی میرزا بود ظل السلطان بسیار بارافت و وقت قلب و مقدس و خوش نیت بود رکن الدوله با عقل و آرام و درویش مسلک بود کشیکچی باشی غیور و تندخو بود اسمعیل میرزا بمناسبت مادرش که ترکمان بود اسب تاز و تیرانداز و رزمی بود شیخ الملوك اهل بزم بود حسام السلطنه بقدری میانه روی و مآل اندیشی داشت که پدرش او را کدخدای کل عراق خطاب میفرمود خیلی بامساک معروف بوده و وقتی واعظی در حضور شاهزاده بالای منبر مشغول دعا بود عرض کرد الهی دولت حسام السلطنه را بقاء آل محمد علیه السلام برسان ابو سعید میرزای پسرش بواعظ گفت ضرور دعا نیست:

این دعا ناکرده باشد مستجاب

دولتی واکه نه خودش صرف کند نه بما بدهد معلوم است تعلق بقاء آل محمد صلوات الله و سلامه علیه خواهد گرفت از طبقه اولاد خاقان مغفور شجاع السلطنه از دیده ناپیدا و شد شاهزاده جهانگیر میرزا و خسرو میرزاهم که از پسر های محترم و ولیمهد جنت مکان بودند و از طرف مادر نسب آنها بطایفه تراکه

بعل آمده است در تواریخ قاجاریه مشروحا مندرج است شدت فطانت و ذكاء در زمان نایبانی چیزهایی ازودیده شده است که بهیچ عقلی درست نمیتابد نشانی میکنداشتند و تفنگ بدستش میدادند و میگفتند لوله تفنگ مقابل هدف است غالبا تیرش خطا نمیکرد با آن حالت دراسب اندازی چابک بود و شطرنج را خوب بازی میکرد در نزد کسی حریف او نمیشد هر دو برادر در زمان کوری بمکه معظمه مشرف شدند جواهر ملک سلطان خانم از جواهرهای خوب مرحوم سلیمانخان بود که از امیر قاسمخان مرحوم بدست سلطنت افتاد حاجی علی اصغر ملک سلطان خانم همشیره ظهیرالدوله گفته بود جواهرهای شمارا موافق نیتی که خازن الدوله داده اعلیحضرت شهرباری میخواست ملک زاده دختر ملک سلطان خانم بسن پنجاه ساله بود والدهاش جمعه جواهر را با او بحضور مبارک فرستاد شاهنشاه بزرگ که عمه کوچک خود را دید جمعه جواهر را باورد فرموده ابدان تصرفی در آن ننمود و به بیگم خانم جانباجی همشیره محترمه خود فرمودند در جمعه را مهر بملك سلطان خانم بنویس چون تو بعد از خاقان مغفور بعقد پسر عویت محمد امین خان نسچی باشی دولو در آمدی بملاحظه اینکه مبادا این جواهر نفیسه در خانه شوهرت تلف شود خواستم جمعه مهور باشد و سپرده بخود هست تا دختر بزرگ شود و بشوهر بدهیم این جواهرها حق عمه منست جمعه مزبور همانطور که فرمودند توقیف شد تا وقتیکه ملکزاده را بمحمدخان فومنی دادند و جواهرها باوداده شد بکده مرصعی مال کامران میرزا خبر داد که بکده را شاهنشاه می خواهد والدۀ کامران میرزا بکده را بدست پسر خود که نه ساله بود داد و بحضور مبارک فرستاد شاهنشاه از شرم حضور بکده را تصرف ننموده در نهایت مهربانی و لطف بکامران میرزا فرمودند من توصیف این بکده را شنیده بودم میخواستم به بینم و بدهم قدره بهمین قسم بسازند حالا که دیدم بردارو ببر مال خودت است ازین قبیل فقراتی دیگر هم روی داده که شاهنشاه چشم از آن گوهرهای بسیار نفیس پوشیدند و بصاحبانش که خادم حرم خاقان مغفور بودند بخشیدند صبیبه شاهزاده اما موردی میرزا که یکی از زنهای معقوده محترمه نجیبه شاهنشاه مرحوم و مشهور بمو قری شاه بود روایت کرده که زنی بود دلالة معروف به ننه کلابتون وقتی آمد پیش من و گفت دیشب بموقع بخانه فرخ سیر میرزای نیرالدوله رفتم دیدم عیال نیرالدوله دختر مهر علیخان عمو برادرزاده شاه شهید بادو بچه کوچک آتش کرسی آنها منحصر ببا کستر دکان نانوائی بود و شام شستون قدری نان و ماست بمن التماس کرد که مبادا حالت پریشانی ما را بکسی بگوئی زیرا وضع ظاهر خود را نوعی نگاه داشته ایم که احدی گمان فقر بما ننمیرد اما بجهت حکومت گلپایگان و خوانسار پیشکش گزافی دادیم مرتضی قلی بیگ قراباقی وزیر شوهرم را در دیوان مقصر کردند بخش علیخان یوز باشی قراباغی مامور شد ما را مفرولا و مجبوسا آوردند مرتضی قلی بیگ را پادشاه بطنا بانداخت آنچه ما داشتیم بغارت بخش علیخان رفت با این حال شوهر جوان من باقی دیوان که زیاده بر هفده سال در دست محصل است شش هزار تومان نقد و مقداری غله از او میخواهند ننه کلابتون بحالت گریه این فقرات

را بمو قری شاه نقل قول کرده بود و او بنا بملاحظه عموی خودش نیرالدوله و عیال او دختر مهر علیخان عمو شبانه در وقت خلوت و خواب تفصیل را بعرض حضور مبارک رسانده بود شاهنشاه رؤف مهربان بمحرد شنیدن بر خواسته در رخت خواب نشسته و فرموده بودند تف بردنیا بعد این شعر را خواند .

گفت پیغمبر که رحم آرید بر کل من کان غنیاً و افتقر

بعد فرموده بود و قتیکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام از ولیمهد جنت مکان رنجیده شد و پناه بدربار معدلت مدار آورد تاج الدوله واسطه کار او بود و من حاکم همدان بودم معزول شدم نیرالدوله را بسن چهار سالگی حکومت همدان دادند قائم مقام را خاقان مغفور بلقب اتابک اعظم خطاب فرموده وزارت نیرالدوله را باودادند بانهایت جلال وارد همدان شد و من باستقبالش رفتم حال باین حالت است که میگوئی و من میشنوم فوراً يك کیسه که سیصد اشرفی در میانش بود از طاقچه برداشته بمن فرمودند عجالتا این مبلغ را فردا بتوسط ننه کلابتون بدختر مهر علیخان برسانید تا بعد در حق شوهرش بدانم چه باید کرد فردای آن روز میرزا موسی مستوفی که حساب گلپایگان و خوانسار در عهده او بود احضار شد و باو فرمایش کردند کتابچه حساب نیرالدوله را بیاور ببینیم چه باقی دارد کتابچه را میرزا موسی از نظر مبارک گذارنیده بود شاهنشاه بخط مبارک نوشته بودند تمام این مبلغ و مقدار را بخشیدم بعد از آن نیرالدوله را احضار فرموده فرمایش کردند موجب تو چقدر است عرض کرد دوهزار تومان ولی برات میدهند نمیرسد فرمودند از کجا تیول میخواهی عرض کرد چون برادر من سیف الدوله بید کل کاشان را تیول دارد اگر از کاشان مرحمت شود مناسبتر است بمیرزا نظر علی فرمودند امروز فرمان شاهزاده را بگذران و تیولی از کاشان باو داده شود خود نیرالدوله را هم بتومی سپارم هر وقت عرضی داشته باشی بمن بگو حسن آباد کاشان همانوقت تیول نیرالدوله شد دفع پریشان او بهمان مختصر توجه ملوکانه گردید.

رسم شاهنشاه جنب جایگاه این بود که جمعه سلامی داشتند باین تفصیل که روزهای جمعه تمام نسوان قاجاریه از منتسبین سلطنت بارعام در خدمت شاهنشاه داشتند همگی شرفیاب می شدند هر يك عرض و استدعائی بود عریضه می کردند تمام عرایض را خانم والدۀ شعاع السلطنه بدست پادشاه جمعه میداد و جواب میگرفت و تسلیم آغا بهرام خواجه که در آن زمان امین دیوان بود میشد که بجای میرزا آقاسی برساند بعرض عارض برسند مبلغی بفل و عطیه در آنروز میفرمودند از پسران ولیمهد هر کس در طهران بود به جمعه سلام می آمد از پسرهای خاقان مرحوم عبدالله میرزای دارا که طرف صحبت شاهنشاه بود و محمد رضا میرزا که آن وقت شاهزاده باشی بود حاضر میشدند اعتضاد السلطنه و عضد الدوله و کامران میرزا و عباس قلی میرزا و جلال الدین میرزا و جهانسوز میرزای امیر تومان و اورنگ میرزا چون والدهای خود در جرمنخانه بودند و خودشان هم نزد مادرهای خود بودند در جمعه سلام حاضر میشدند شاهنشاه جنت مکان از مهربانی و صله

ارحام بهیچوجه مضایقه نمیفرمودند اگر میدانستند پربشانی بآن ها روی داده
انعام واحسان میفرمودند زنانی که در خدمت شاه مرحوم اذن جلوس داشتند از
جده های خودشان یعنی زوجات خاقان مغفور باین تفصیل بودند (خانم کوچک
نوه کریبخان زند) (طرلان خانم دختر الله یارخان غلیجلو) بیگم خانم دختر صادق
خان شقاقی (دختر حسین قلیخان افشار ارومی) (مادر عبدالله میرضای دارا که
سیده بود) (ننه خانم ملقبه باستاد جده ایلخانی (خیرالنسا خانم جده صدرالدوله)
(مهرالنساء خانم خواهر محمود خان دنبلی) (نوش آفرین خانم دختر بدر خان
زند مادر قمرالسلطنه) (خیرالنساء خانم مادر منجم باشی رشتی) (اینها دریک سمت
میشستند و در سمت دیگر که جای دختر های خاقان مغفور بود اول سنبل
خانم والدۀ شماع السلطنه بعد خازن الدوله والدۀ بهاء الدوله بعد تاج الدوله
والدۀ سیف الدوله میشستند بعد از این ۳ نفر خانم محترمه مزبوره شاهزاده خانم
هائی که عمۀ شاهنشاه مرحوم دختران خاقان جنت مکان بودند میشستند اسامی
عمه های شاهنشاه خلد آرامگاه که اذن جلوس داشتند باین تفصیل است (نواب
متعالیه همشیره حسینعلی میرزای فرمانفرما) (شاه بی بی همشیره ولیعهد جنت مکان)
(حاجیه شاهزاده خاله ایلخانی مادر مهدی قلیخان امیرالامراء) (حاجیه شاهزاده
همشیره حسام السلطنه زن آصف الدوله) (هر دو همشیره مرحوم ملک آرا (نغرا الدوله)
(ضیاء السلطنه) (نواب عالیۀ همشیره شاهزاده مرحوم محمدعلی میرزا) (عصمت
الدوله والدۀ صدرالدوله) (خورشید خانم زن عباسقلی خان مشهور بشاهزاده
خسه) (شاهزاده سادات زوجه حاجی میرزا موسی خان) از عروس های خاقان
مغفور این اشخاص اذن جلوس در حضور شاهنشاه مرحوم داشتند (نواب حاجیه
زوجه شیخ البلوک که خاله شاهنشاه بود) (زوجه محمدرضا میرزا خاله شاهنشاه
(حاجیه رقیه خانم) و (حاجیه سرای ملک و دختران مرتضی قلیخان برادر شاه
شهید و از همشیره های خود شاه مرحوم بیگم خانم ملقبه بجانباجی که خواهر
بطنی شاهنشاه بود و سلطان خانم همشیره فریدون میرزای فرمانفرما می نشستند
از زوجات محترمات ولیعهد مرحوم دختر علیقلی خان برادر شاه شهید که زوجه
معقوده بود. والدۀ معزالدوله که از اهل اصفهان و از زنان محترمه ولیعهد جنت
مکان بود خدمت شاهنشاه مرحوم می نشستند از ائمه اشخاصی که خدمت شاه شهید
می نشستند اول مهد علیای نخستین بود که بعد از شهادت جهانسوز شاه بعد
شاه شهید درآمد دیگر والدۀ مصطفی خان که از بزرگ زادگان قاجار
دوللو وزن بدر شاه شهید محسوب بود سیم عمه شاه شهید که زن کریبخان
زند و والدۀ خانلرخان سابق الذکر است زنان محترمه که در خدمت خاقان مغفور
اذن جلوس داشتند یکی مرصع خانم همشیره اعتضادالدوله بود که هنگام رفع
کدورت طایفه دوللو و قوآنلو و خویشاوندی میان آنها این قاجاریه محترمه را
بابراهیم خان سردار پدر محمد ناصر خان دادند و آسیه زمان خویش آسیه خانم
دختر فتحعلیخان همشیره امیرخان سردار قوآنلو را برای مرحوم خاقان آوردند
که والدۀ مرحوم ولیعهد جنت مکان است دیگر والدۀ خانلرخان سابق الذکر

که در خدمت حضرت خاقانی می نشست خاقان مغفور هر وقت خدمت مهدعلیا طاب
تراها والدۀ ماجده خودشان میرسیدند متنها تعظیم و تکریم را می نمودند و بی
اجازه نمی نشستند شاهنشاه جنت مکان هم در احترامات مهدعلیای ثانی که در
حشمت و عصمت اول شخص روزگار بود نهایت مراقبت را میفرمودند بعد از آنکه
صادق و عباس و خداداد قاتلین شاه شهید دستگیر شده و آنها را در کریاس خلوت
کریبخانی حاضر کردند خود مهدعلیای مرحومه والدۀ حضرت خاقان بامر صغ
خانم همشیره سلیمان خان اعتضادالدوله و والدۀ خانلرخان عمه شاه شهید باخنجرو
کارد در عسارت مزبور بودند و امر شد که چهار نفر از خواجہ سرايان آن سه نك
بحرام و ايك بك بخلوت کریبخانی آوردند و این سه نفر قاجاریه محترمه بدست خودشان
آنها را قطعه قطعه کردند در حین مجازات و قتل آنها با گریه و زاری می فرمودند
خون شاه شهید بهاها می رسد تا بدست خود از قاتل او انتقام نکشیم دل های ما
آرام نخواهد یافت .

عمر خاقان مرحوم بهتاد فرسید سلطنت ایشان قریب چهل سال امتداد
یافت پسر و دختر خودش زمان خاقان مرحوم یکصد نفر بودند و با آنکه زیاده
بر دو بیست تن از اولاد امجادش در زمان حیات آن حضرت وفات یافته اند بعد از آنکه
بسرای رضوان رحلت فرمود قریب هفتصد نفر پسر و دختر و پسرزاده و دخترزاده
داشت زنهای دائمه و منقطعۀ آن حضرت که سر بر بستر خاقانی گذارده بودند از
تجبا و غیره گویا از ایناصد زیاده باشند هر چند سپهر در تاریخ قاجاریه تاهزار
نفر به تخمین نوشته است از طبقه اول اولاد خاقان مغفور اکنون که آخر سال ایت
تیل سنه ۱۳۰۴ هجری است زیاده بر نوزده نفر که یازده دختر و چهار پسر باشد
باقی نمانده ولی اگر بخواهند عدد اشخاصیکه نسبت آنها باین یاد شاه غفران جایگاه
میرسد معلوم ندارند که پسرزادگان و دخترزادگان از نوه و نتیجه و نبیره در مملکت
ایران و سایر ممالک چه قدر خراهند بود و عدد آنها معلوم شود خیلی مایه تعجب
خواهد شد که تعداد اولاد باین درجه برسد تعیین آنها گویا اشکالی نداشته باشد
بحکام هر ولایت امر شود بدقت برسد و باسم و رسم نوشته صورت آن را بدربار
معدلت مدار بفرستند از تعداد کل نفوس که مکرر معلوم داشته شده و مشککتر
نخواهد بود و طبع و نشر آنها در جراید و روزنامهها يك مطلب غریب و عیده است
در حقیقت این طبقه بر اتساع سلطنت عظمی یکنوع مزیت بر سایر طبقات دارند و قتی
در حکومت قزوین خواستم معلوم کنم اشخاص که نسیشان بخاقان مغفور میرسد در قزوین
چند تن خواهند بود ظاهرا قریب سیصد نفر در همان یکشهر به تعداد آمد اگر چه در هندوستان
و روسیه هم از شاهزادگان قاجاریه هستند ولی در مملکت عثمانی خصوص عراق
عرب جمعیت کثیری مجاورند از دخترها و پسرهای خاقان مرحوم جمعی در آن
سرزمین بهشت آمین مجاورت اختیار نموده همانجا بدرو جهان فانی را کردند
از پسرهای خاقان مغفور ظل السلطان بود و رکن الدوله و اماموردی میرزا و
سلیمان میرزا که در منازعۀ با اعراب عزیزه بعد از آنکه چهار نفر را کشت خودش
کشته شد از دختران حضرت خاقان حاجیه شمس الدوله اول کسی است که از این

سلسله رجالا و نساء مجاورت اختیار نموده و اکنون شصت سال میشود که در نجف اشرف مشرف است اسامی سایر دختران خاقان مرحوم که مجاور اعتبار شده اند این است (حاجیه ضیاء السلطنه) (حاجیه شاه سلطان خانم) (حاجیه مولود سلطان خانم) (حاجیه شاهزاده والدۀ ایلخانی) (حاجیه شاهزاده خالۀ ایلخانی) (حاجیه شاهزاده شمس بانو خانم) از پسر زادگان و دختر زادگان خاقان هم که مجاور بودند جمعی کثیر بدار بقارفتند و جمعی از طبقۀ ثانی و ثالث و رابعه هنوز شرف مجاورت دارند .

حضرت خاقان از خوبی اندام و پیشانی گشاده و چشم و ابروی ممتاز و محاسن مشکین بقدری خداوند جهان آفرینش خوب آفریده بود که اگر در میان هزار نفر محاضر میشدند هرچشمی که بران چهرۀ مبارک می افتاد میدانست که این پادشاه است اولاد امجادشان هم درسیما و اندام بقسمی بود که هر کس میدید میگفت نمرۀ همان شجره هستند بلکه در غیر طبقۀ اول هم در سایر طبقات از همان سیما و چهره نووداری هست دختر هائی که بعد از فوت خاقان مرحوم در حرمخانه ماندند شاهنشاه جنت مکان آنها را بنکاح اشخاص مفصله در آوردند و بنام عمه های خودشان از تدارکات جواهر آلات و غیره آنچه لازم بود عنایت فرمودند و از سرای سلطنت بسرای شوهرهاشان فرستادند اول حاجیه ضیاء السلطنه بود که تفصیل مزاجت او با حاجی میرزا مسعود انصاری وزیر امور خارجه سمت تحریر یافت سایرین با اسامی شوهر های آنها از قرار تفصیل است (جهان سلطان خانم) که بعقد حاجی محمد باقر خان دولویکلریکی خالوی شهریار درآمد (مرصع خانم) بعقد حاجی محمد قلیخان آصف الدوله نانی خالو زادۀ شاهنشاه درآمد (سارا سلطان خانم) بعقد ییکلریکی ارومیه پسر دای خودش درآمد (ماه باجی همشیره بطنی ایضا در حبالۀ محب علیخان ماکوئی درآمد (خرم بهار خانم احترام الدوله) با صاحب دیوان میرزا قتلعلیخان مزاجت یافت (ماه تابان خانم قمر السلطنه) بعقد حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله صدر اعظم درآمد (رخساره بیگم خانم زینت الدوله) بعقد محمدخان سردار ماکوئی درآمد (مهر جهان خانم) بعقد زین العابدین خان پسر قاسمخان قوللر آقاسی باشی درآمد (ملک زاده) بعقد محمود خان فومنی رشتی درآمد (خاور سلطان خانم) بعقد میرزا نظر علی حکیم باشی درآمد پسر های خاقان مغفور که شاهنشاه جنت آرامگاه همایون آسای جد بزرگوارش اسباب عیش و مجلس عروسی برایشان فراهم فرمودند از جواهر و اسباب آنچه در زمان پدر تاجدارشان رسم بود میدادند از صندوقانۀ دولتی با تمام مخارج عروسی حتی قیمت خانه التقات شد عموهای خودشان را که بچشم فرزندی ملاحظه میفرمودند بدست مبارک خودشان باز نهای آنها دست بدست دادند .

چون حسب و نسب کلین خانها یعنی عروسهای خاقان مرحوم سابقا ذکر شده تکرار آن لازم نبود اسامی شاهزادگان از اینقرار است .
(نیرالدوله پرویز میرزا) (امان الله میرزا) محمد هادی میرزا (جلال الدین